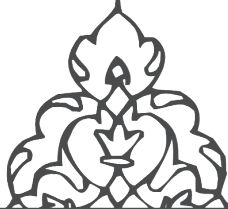




شہ
س ۶ سن



شیعہ انقلابی

نمونہ فیش سخنرانی
ویژہ ماہ محرم الحرام

۱۴۳۶ھ.ق



مرکز رسیدگی به امور مساجد
دفتر مطالعات و پژوهش‌ها

عنوان کتاب شهد سخن ۶ / شیعه انقلابی

نمونه فیش سخنرانی ویژه ماه محرم الحرام ۱۴۳۶ هـ. ق.

تهیه دفتر مطالعات و پژوهش‌های مرکز رسیدگی به امور مساجد

صفحه آرایی کارگاه طراحی و گرافیک کمان

نوبت چاپ اول، مهرماه ۹۳

نشانی قم، ۴۵ متری آیت الله صدوقی رحمته الله علیه

۲۰ متری حضرت ابوالفضل علیه السلام، پلاک ۱۰۳

کد پستی ۳۷۱۳۱۶۳۴۳۱

تلفن ۰۲۵ - ۳۲۹۲۳۸۳۵ - ۳۶

دورنگار ۰۲۵ - ۳۲۹۲۳۸۳۷

فهرست

- ۷..... مقدمه ■
- ۱۱..... شب اول
شیعه انقلابی و اهمیت معرفت به سیدالشهداء علیه السلام ■
- ۲۵..... شب دوم
سیدالشهداء علیه السلام انسان کامل و انقلابی ■
- ۳۷..... شب سوم
انقلابی بودن و انقلابی ساز بودن نهضت کربلا در طول تاریخ ■
- ۵۱..... شب چهارم
اقسام شیعه؛ انقلابی و غیرانقلابی

شب پنجم ۶۹

منزلت و مقام شیعه واقعی و لزوم تبعیت از سیره
اهل بیت (علیهم‌السلام)

شب ششم ۷۷

قلیل بودن شیعه واقعی و معیار آن

شب هفتم ۹۳

جوشش روح انقلابی و حسینی (علیه‌السلام) در دل شیعیان واقعی تاریخ

شب هشتم ۱۰۷

مختصات شیعه انقلابی؛ خودسازی در اوج دگرسازی یا فرد
گرایی در اوج جمع‌گرایی

شب نهم ۱۲۱

شیعه انقلابی و ولایت‌مداری

شب دهم ۱۳۵

شیعه انقلابی؛ صبر و بصیرت

شب یازدهم ۱۴۷

شیعه انقلابی، رسالت زینبی (علیها‌السلام)

مقدمه

فرهنگ عاشورا بزرگ ترین سرمایه تشیع در مسیر پر تلاطم و پر مخاطره تاریخی بوده است و به یقین آنچه شیعه را در مقابله هجمه ها و ترفندهای شیاطین زمان، سر بلند و عزیز و مقاوم داشته و ضامن عزت و اقتدار او بوده، همین سرمایه بی بدیل است.

عاشورا حادثه ای نبود که در یک نیم روز منحصر باشد و اتفاقی نبود که در قواره یک رخداد تاریخی بتوان آن را تحلیل کرد.

عاشورا تجلی تقابل همیشگی حق و باطل و تابلوی درخشان ارزش ها و شعائر و عصاره عشق و عرفان و معنویت است. پایداری، سرزندگی و نشاط، شهامت و شهادت طلبی، بالندگی و ولایت مداری شیعه ریشه در فرهنگ ناب عاشورا دارد و به زعم همان کسانی که قرن هاست اندیشه استحاله و یانابودی مکتب تشیع را در سر می پروراند، رمز این عزت و اقتدار و صلابت، تاسی شیعه به نهضت خونین عاشورا است.

عاشورا زمینه ساز خودباوری و الهام بخش انقلابیون و آزادی خواهان در تمام دنیا و در طول تاریخ بشر می باشد و اینک هر جانداى حق

و آزادی و ظلم ستیزی بلند است پرچم سرخ حسینی رخ می نماید. به فرموده امام راحل قدس سره: اگر قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام نبود امروز هم نمی توانستیم پیروز شویم. واقعه عاشورا از ۶۱ هجری تا خرداد ۶۱ و از آن تا قیام عالمی بقیه الله (ارواحنا فداه) در هر مقطع انقلاب ساز است. صحیفه نور ج ۱۷ صفحه ۶۰

این خون سیدالشهدا علیه السلام است که خون های همه ملت های اسلامی را به جوش می آورد. صحیفه نور ج ۱۵ صفحه ۲۰۴

محرم و صفر که می رسد و بزم های عزای سیدالشهدا علیه السلام در گوشه گوشه گیتی جان می گیرند، انگار جان تازه ای به کالبد بشریت دمیده می شود و طنین نوحه ها و مرثیه ها بار دیگر موجب تقویت حق و به عزت رفتن باطل و ایادی آن می شود.

یکی از بزرگ ترین نعمت ها، نعمت خاطره و یاد حسین بن علی علیه السلام یعنی نعمت مجالس عزاء، نعمت محرم و نعمت عاشورا برای جامعه شیعی ماست. مردم قدر مجالس عزاداری را بدانند و از این مجالس استفاده کنند. (رهبر معظم انقلاب)

عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام سبب می شود که شور و احساس، از شعور و شناخت برخوردار گردد و ایمان را در ذهن جامعه دینی زنده نگه دارد و مکتب عاشورا به عنوان یک فکر سازنده و الهام بخش همواره تأثیر خود را حفظ کند.

به تعبیر استاد شهید مرتضی مطهری رحمته الله علیه: در شرایط خشن یزیدی، در حزب حسینی ها شرکت کردن و تظاهر به گریه کردن بر شهداء نوعی اعلام وابسته بودن به گروه اهل حق و اعلان جنگ با گروه باطل و در حقیقت، نوعی از خود گذشتگی است.

اینجاست که عزاداری حسین بن علی علیه السلام یک حرکت است. یک موج است و یک مبارزه اجتماعی است. (نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر صفحه ۸۹)

شور و نشاط و آمادگی معنوی که در سایه یاد و نام امام حسین علیه السلام در جامعه ایجاد می شود بهترین فرصت برای مبلغان گرانقدر و متولیان امور فرهنگی و دینی جامعه به ویژه خدمت گزاران مساجد است.

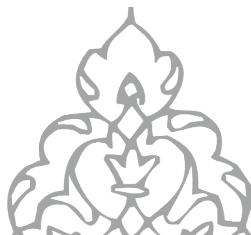
عطر روضه های سیدالشهدا علیه السلام دلها را مهربایی پذیرش حق می کند و گریه های برخاسته از عشق و سوز، روح و جان را در مسیر معنویت و عبودیت قرار می دهد. از سوی دیگر مساجد به عنوان خانه های خدا و پناهگاه اهل ایمان، خاستگاه و بستر نشر معارف اسلامی و سنگرهای اصلی دفاع از حریم دین و ولایت، بهترین مکان برای برپایی مجالس عزاداری هستند و نقش بی بدیل در حفظ و تداوم این فرهنگ عمیق و اثرگذار دارند.

از این رومرکز رسیدگی به امور مساجد در راستای رسالت خویش و با هدف فرهنگ سازی و توانمند سازی، و ایجاد زمینه بهره گیری حداکثری از این فرصت ناب و طلایی اقدام به تهیه و تدوین بسته های محتوایی نموده است. مجموعه حاضر که حال تلاش محققین ارجمند در موسسه امیر بیان به ویژه برادر ارجمند جناب حجت الاسلام سامان هادی پور می باشد در تلاش است معارف ناب عاشورایی را در قالب فیش های سخنرانی به ائمه محترم جماعات و مبلغان گرانقدر تقدیم کند.

لازم است از زحمات ایشان و همکاران گرانقدر و همچنین دوستان عزیزمان در دفتر مطالعات و پژوهش های مرکز رسیدگی به امور

مساجد صمیمانہ سپاسگزاری نمایم۔
امید است با تذکرات و نقدہای سازندہ شما، توفیقات بیشتری ہمراہ
مان گردد۔

مرکز رسیدگی بہ امور مساجد
معاونت فرہنگی - اجتماعی



شب اول

شیعہ انقلابی
واہمیت معرفت
به سید الشهداء علیہ السلام

انگیزه‌سازی

یکی از شهدای نازنین کربلا پیرمردی است که هر چند نام و شهرتی از او در تاریخ نقل نشده، عشق بازی زیبایی با اباعبدالله الحسین (علیه السلام) دارد و وجه شباهتی نیز بین آن شهید عزیز و شما عاشقان ابی عبدالله که از شب اول به مجلس آقا آمدید، وجود دارد که این داستان را شنیدنی‌تر می‌کند؛

یکی از تجار کوفه نقل می‌کند: با پدرم برای تجارت از کوفه به شهرهای دیگر مسافرت می‌کردیم، به یک کاروانسرای عراقی که می‌رسیدیم، پیرمردی را آنجا می‌دیدیم که زیر سایه بانی نشسته؛ هر کاروانی که از راه می‌رسد، بلند می‌شود، نزدیک رفته و خوب کاروان را بررسی می‌کند و بعد ناامید برمی‌گردد و زیر سایه استراحت می‌کند. یک بار پدرم جلورفت و پرسید: پدرجان اینجا در این بیابان بدون خانه و زندگی و کار دنبال چه می‌گردی؟

گفت: «وقتی جوان بودم خدمت آقا رسول الله ﷺ بودم که امام حسین (علیه السلام) که آن زمان کودک بود، وارد شد. بلافاصله رسول خدا ﷺ

برخاست و او را در بغل گرفت و روی پاهای خودش نشاند و با حالت گریه فرمود: این حسین من روزی در سرزمینی به نام کربلا تنها و غریب می ماند. هر کدام از شما آن روز به فریادش برسید و یاریش کنید، فردای قیامت با من محشور خواهید شد. سال ها از این قضیه گذشت تا چند وقت پیش که من از اینجارد شدم و فهمیدم نام این سرزمین کربلا است. تا نام این سرزمین را شنیدم، یاد کلام رسول الله ﷺ افتادم، از ابی عبدالله علیه السلام سراغ گرفتم. گفتند از مکه به سمت کوفه حرکت کرده. فهمیدم پیش بینی حضرت در حال اتفاق است. اینجا ماندم و به انتظار نشستم تا وقتی امام حسین علیه السلام وارد سرزمین کربلا می شوند، اولین کسی باشم که به یاری پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله می روم.»

ما برگشتیم به کوفه. بعد از حادثه عاشورا پدرم گفت: «برویم ببینیم برای این پیرمرد چه اتفاقی افتاده.» به کربلا رفتیم و دیدیم کمی پایین تر از پیکر مطهر امام حسین علیه السلام در خون خودش غلتیده و به شهادت رسیده است.^۱

بین این پیرمرد و شما وجه شباهت مهمی وجود دارد، درست است که همه کسانی که به یاری امام رفتند و در راه امامشان جنگیدند، عندالله مأجور هستند، اما السابقون السابقون اولئک المقربون.^۲ فرق است بین این پیرمرد که قبل از ورود امام، در کربلا به انتظار امامش نشست بود و کسانی که روز آخر یا لحظات آخر به یاری امامشان شتافتند.

افراد بسیاری در این شبها عزا دار سید و سالار شهیدان هستند. خاک کف پای همه آن ها سرمه چشم های من روسیاه، اما فرق است بین

۱. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۱۵، ص ۱۸۴.

۲. واقعه / ۱۰.

شما که از همین شب اول آمدید تا مجلس آقایان را پررونق و دل زینب کبری را شاد کنید و آن کسانی که شب آخر می آیند، یا آن‌ها که ظهر عاشورا خودشان را به خیمه‌های اباعبدالله علیه السلام می‌رسانند.

این مجالس شب‌های اول گرچه خلوت‌تر است، خصوصی‌تر است. معمولاً جلسات خصوصی خلوت‌تر هستند. چون مجلس خصوصی است می‌شود حرف‌هایی زد که شاید شب‌های آخر جای بیان نباشد. و اما آن حرف خصوصی که شب‌های آخر نمی‌شود خیلی به آن پرداخت، چیست؟

وقتی خوب حادثه کربلا را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم کسانی که این جنایت را در حق امام حسین علیه السلام مرتکب شدند، حضرت و اصل و نسب ایشان را به خوبی می‌شناختند؛ اهل کشورهای غیر مسلمان نبودند که ندانند سیدالشهدا فرزند رسول خدا و علی و فاطمه علیهم السلام است. همین قدر بدانید که عمر سعد همبازی دوران کودکی ابی عبدالله علیه السلام بوده و از همان کودکی به او قاتل الحسین می‌گفتند. سالم بن ابی حفصه نقل می‌کند:

«عمر سعد به حسین علیه السلام عرضه می‌داشت از مردم نادان مکرر شنیده‌ام که مرا کشنده تو می‌دانند. حضرت فرمود: اینهم لیسوا بسفهاء لکنهم حلماء. آن‌ها که چنین می‌گویند، نادان و سفیه نمی‌باشند و راست می‌گویند، لیکن آن‌ها مردمی باخردند و من خوشحالم پس از آنکه دست به خون من آلودی و دل خویشاوندان مرا داغدار ساختی، اندکی بیش از گندم عراق بهره‌مند نشوی.»^۱

این یعنی هر کسی که به اهل بیت علیهم السلام نزدیک شده و با ایشان آشنا شده، لزوماً پیرو اهل بیت علیهم السلام نشده؛ یعنی می‌شود کسی در هیئت امام حسین علیه السلام رفت و آمد داشته باشد، سال‌ها در مجلس ابی عبدالله علیه السلام عزاداری کرده باشد، اما سر بزنگاه و دوراهی، مسیری غیر مسیر حضرت را انتخاب کند، بلکه بالاتر، ممکن است راهی در تقابل با امام انتخاب کند.

اقناع اندیشه

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ.»^۱

بسیاری از افراد با اینکه نعمت‌های الهی را می‌شناسند و معرفت دارند، آن‌ها را منکر می‌شوند:

امام صادق علیه السلام ذیل این آیه می‌فرماید:

«نحن والله نعمة الله التي انعم بها على عباده و بنا فاز من فاز.»^۲
به خدا سوگند نعمت الله که خداوند به وسیله آن بندگان را مامول لطف خود قرار داده، مائیم و سعادت‌مندان به وسیله ما سعادت‌مند می‌شوند.

معرفت آنقدر مهم است که امام علیه السلام آن را برترین ویژگی شیعیان معرفی نموده و فرموده‌اند:

«بَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صَلَاةً مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُكُمْ أَكْثَرُ حَجًّا مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُكُمْ أَكْثَرُ صَدَقَةً مِنْ بَعْضٍ وَبَعْضُكُمْ أَكْثَرُ

۱. نحل/ ۸۳.

۲. نورالثقلین، ج ۳، ص ۷۲.

صِيَاماً مِنْ بَعْضٍ وَأَفْضَلُكُمْ أَفْضَلُ مَعْرِفَةً»^۱

بعضی از شما [دوستداران ما] نسبت به بعضی دیگر بیشتر نماز می خوانید و بعضی نسبت به بعضی دیگر، بیشتر حج به جامی آورید، و بعضی نسبت به بعضی دیگر، بیشتر صدقه می دهید. بعضی نسبت به بعضی دیگر، بیشتر روزه می گیرید، ولی با فضیلت ترین شما کسی است که معرفتش [نسبت به ما] بیشتر باشد.

معرفت آنقدر اهمیت دارد که در غالب روایات، شرط قبولی زیارات معرفی شده است؛ حتی کلید قبولی زیارت ابی عبدالله علیه السلام نیز معرفت است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «وَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَارِفاً بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَوَابَ أَلْفِ حَجَّةٍ مَقْبُولَةٍ وَأَلْفِ عُمْرَةٍ مَقْبُولَةٍ، وَغَفَّرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ»^۲

اما چگونه یک زیارت یا یک عزاداری با معرفت داشته باشیم؟

پای کلام امام صادق علیه السلام زانو می زنیم: «يُقْتَلُ حَفَدَتِي بِأَرْضِ خُرَّاسَانَ فِي مَدِينَةِ يُقَالُ لَهَا طُوسٌ مَنْ زَارَهُ إِلَيْهَا عَارِفاً بِحَقِّهِ أَخَذَتْهُ بِيَدِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَدْخَلَتْهُ الْجَنَّةَ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِبَائِرِ»

نوه من در سرزمین خراسان در شهری به نام طوس کشته شود. هر که با معرفت به حق او وی را زیارت کند، روز قیامت دستش را بگیرم و به بهشت برم؛ اگر چه اهل گناه کبیره باشد.

اینجا ملاک را معرفت معرفی نموده است. اما نه هر معرفتی!

در ذهن راوی سؤال ایجاد می شود: «قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا عِرْفَانُ

۱. ابن بابویه، صفات الشیعة، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۵.

۲. الأمالی (للطوسی)، النص، ص ۲۱۵.

حَقِّهِ؟» عرض کردم شناختن حق او چیست؟ حضرت مختصات یک معرفت حقیقی را بیان می‌فرماید: «يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ، مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ، غَرِيبٌ، شَهِيدٌ مَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَجْرَ سَبْعِينَ شَهِيدًا مِمَّنْ اسْتَشْهَدَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى حَقِيقَةٍ.»^۱ بداند که او امام مفترض الطاعه و غریب و شهید است. هر که عارف به حقش او را زیارت کند، خدا به او اجر هفتاد شهیدی که برابر رسول خدا ﷺ از روی حقیقت شهید شده‌اند، بدهد.

پرورش احساس

بر اساس روایت فوق شاخصه‌های معرفت امام در چهار محور قرار دارد:

الف) معرفت به مقام امام:

اولین قدم در معرفت امام درک حقیقت امامت و مقام ایشان در عالم هستی است. در تفسیر عیاشی از ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت آمده که فرمودند: چون روز قیامت شود هر دسته از مردم به نام امامشان خوانده می‌شوند، امامی که در عصر آن امام مرده‌اند، اگر نام امام خود را بدانند و او را به امامت شناخته باشند نامه عملشان به دست راستشان داده می‌شود، برای اینکه خدای تعالی فرموده: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْقِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ.»^۲ و کلمه یمین به معنای معرفت و اثبات امام است، چون کتاب او همان

۱. أمالی الصدوق، ص ۱۲۱.

۲. اسراء/ ۷۱.

امام او است، که می خواند- تا آنجا که امام فرمود- و کسی که امام خود را نشناسد، از اصحاب شمال است، همان کسانی که خدای تعالی در باره شان فرموده: «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ فِي سُمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ»^۱

مشکل کوفیان همین بود که امام حسین (علیه السلام) را می شناختند، اما شناخت آنان، محدود به اسم و نسب امام بود، بدون هیچ بصیرت و آگاهی نسبت به مقام امامت ایشان. برخلاف یاران ابا عبد الله که در اوج معرفت نسبت به مولایشان بودند و اشعاری که هر یک از یاران، در موقع نبرد به زبان می آوردند نیز، اشاره به عمق معرفت آنان نسبت به امام دارد. برای مثال، یکی از یاران امام، هنگام خروج برای جهاد، این رجز را می خواند: «أمیری حسین و نعم الأمير؛ سرور فواد البشیر التذیر»^۲ حسین (علیه السلام) امیر من است و چه خوب امیری است، او موجب شادی و سرور دل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است.»

رشته ای برگردنم افکنده دوست

می کشد هر جا که خاطر خواه اوست

رشته برگردن نه از بی مهری است

رشته عشق است و برگردن نکوست

ب) معرفت به وجوب اطاعت از امام:

دومین شاخصه معرفت امام این است که بدانند اطاعت از امام واجب و ضروری است. امام سجاد (علیه السلام) در این باره می فرماید: «الْأَوَّانَ أَبْغَضَ

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۱۵.

۲. ابصار العین، ص ۹۶.

النَّاسِ إِلَى اللَّهِ مَنْ يَقْتَدِي بِسُنَّةِ الْإِمَامِ وَلَا يَقْتَدِي بِأَعْمَالِهِ؛ آگاه باشید که مبعوض ترین مردم نزد خداوند، کسی است که در ظاهر به راه و روش امام (علیه السلام) اقتدا می کند؛ اما به اعمال او اقتدا نمی کند.^۱

ج) معرفت به شهید بودن امام:

خداوند متعال می فرماید: «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحياءٌ عند ربهم يرزقون»^۲ یکی از لوازم شهادت، حیات و آثار آن است. بنابراین علیرغم عدم وجود نشانه های ظاهری حیات و اطلاق مرگ بیولوژیکی، شهید، زنده است. کاربرد این معنا تمامی محدودیت های مرگ را از امام سلب می کند؛ هم در مقام استجابات دعا و هم در مقام شاهد بودن ایشان، چرا که فرمود: فَهُمْ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةِ^۳ به این معنا که آنها شاهد بر اعمال انسان ها می باشند.

حارث بن وکیده می گوید: من در گروه حمل کنندگان سر حسین (علیه السلام) بودم که شنیدم آن سر، آیات سوره کهف را قرائت می کند. شک و تردیدی در جانم افتاد که آیا این صدا از سر بریده حسین است؟ ناگاه نغمه ابی عبدالله (علیه السلام) را شنیدم که به من گفت: ای پسر وکیده! آیا نمی دانی که ما امامان زنده ایم و نزد پروردگارمان روزی می خوریم؟ با خود گفتم: سر حسین (علیه السلام) را سرقت می کنم تا دفن نمایم، ندا کرد: ای پسر وکیده! راه چاره ای برای این کار نداری، خونی که از من ریختند در نزد خدا بسیار بزرگ تر از دور گرداندن سر من از بالای نیزه است، پس ایشان را واگذار که:

«فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ إِذِ الْأَعْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ السَّلَاسِلُ

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۳۴، باب ۸، ح ۳۱۲

۲. بقره/۱۶۹.

۳. الإمامة والتبصرة من الحيرة، النص، ص ۱۳۲.

يُسْحَبُونَ»^۱

پس به زودی [نتیجه کار خود را] خواهند دانست، زمانی که غل‌ها و زنجیرها [ی آتشین] در گردن‌هایشان باشد در حالی که به وسیله آن‌ها کشیده شوند.^۲

د) معرفت به غریب بودن امام:

درک معنای غریب بودن امام نیز در معرفت ما نسبت به ایشان تأثیر بسزایی دارد. برای فهم غربت آقا همین بس که در راه کربلا سراغ افراد می‌رفت و یکی یکی از آن‌ها طلب یاری می‌کرد، ولی از آقا فرار می‌کردند تا مبادا با حضرت روبرو بشوند و در رودر بایستی بمانند.

رفتارسازی

بله عزیزان! آدم اگر معرفتش را بالا نبرد، کارش به اینجا می‌رسد که از امامش فرار کند تا مبادا مجبور بشود کاری برایش بکند. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«يَا كَمِيلٌ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ»^۳

چطور معرفتمان را افزایش بدهیم؟

یکی از کارهایی که می‌توانیم انجام بدهیم، شرکت در مجالس ذکر فضایل اهل بیت (علیهم السلام) و بهره گرفتن از منبر و سخنرانی است. خوبست قدر فرصت محرم و مجالس با برکت حضرت را بدانیم و از اول مجلس بیاییم تا از بحث معرفتی مجلس هم حداکثر استفاده را ببریم.

۱. غافر/ ۷۰ و ۷۱.

۲. تاریخ جامع امام حسین، ص ۵۱.

۳. تحف العقول؛ النص؛ ص ۱۷۱.

عباد بن کثیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: داستان سرائی را دیدم که داستان می سرود و می گفت: این است آن مجلسی که هر که در آن نشیند شقی نگردد، امام صادق علیه السلام فرمود: «همهات همهات! به خطا رفتی! استاهم الحفرة إن لله ملائكة سياحين سوي الكرام الكاتين فاذا مروا يقوم يذكرون محمد أو آل محمد قالوا قفوا فقد أصبتم حاجتكم فيجلسون فيتفقون معهم فاذا قاموا عادوا مرضاهم وشهدوا جنازتهم وتعاهدوا غائبهم فذلك المجلس الذي لا يشق به جليس.»^۲

همانا برای خدا جز کرام کاتبین فرشتگانی است سیاح که چون به مردمی برخوردند که از محمد و آل محمد یاد کنند، گویند: بایستید که به حاجت خود رسیدید، سپس می نشینند و با آن ها دانش آموزند، و چون برخیزند از بیمارانشان عیادت کنند و بر سر مرده هایشان حاضر شوند و از غائبشان خبرگیری کنند. این است مجلسی که هر که در آن نشیند شقی نگردد. این مجالس و فرصت کسب معرفت را از دست ندهیم که اگر از آن غفلت کنیم، چیزهای زیادی را از دست خواهیم داد و خدای نکرده ممکن است لحظه امتحان های بزرگ، کمی معرفت کار دستمان بدهد و از قافله شیعیان واقعی جا بمانیم.

ذکر مصیبت

در تاریخ هم کسانی بودند که آنقدر معرفتشان بالا بود که به اهل بیت علیهم السلام بسیار نزدیک شدند. قطعاً بسیاری از ماها دوست داریم روزی جای سلمان فارسی بودیم و آنقدر به اهل بیت نزدیک می شدیم که رسول

۱. در لغت عربی این جمله در موردی گفته می شود که سخن یاوه و نامربوطی از ذهن شخصی درآید.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۸۷.

اکرم صلی الله علیه و آله به ما می فرمود: تو از ما اهل بیته، همانطور که به سلمان این جمله را فرمودند. از آن جا که لطف خدا زیاد است، دری به روی ما باز کرده که هر که از آن در وارد بشود از اهل بیت می شود! آن هم در خانه امام حسین علیه السلام است.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا - وَاخْتَارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَيَفْرَحُونَ لِفَرْحِنَا - وَيَحْزِنُونَ لِحُزْنِنَا وَيَبْدُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ فِينَا - أَوْلَيْكَ مِنَّا وَإِلَيْنَا.»

از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت است که فرمود: خدای علیم متوجه زمین شد و ما را انتخاب نمود و شیعیانی برای ما برگزید که ما را یاری می کنند. برای فرح ما فرح مند و برای حزن ما محزون می گردند. جان و مال خود را در راه ما می بخشند.

امشب شب اول محرم، شب آقایی است که از اهل بیت شد و تا آخرین نفس به پای مولایش ایستاد و به شکل جان گدازی شهید شد. خوشا به حال مسلم!

سلام ما بر آن آقایی که دستور امامش را با جان دل خرید و برای رساندن کلام مولایش تا پای جان ایستادگی کرد و هیچ از یاد امامش غافل نشد. وقتی از بی وفایی مردم کوفه آگاه شد، می خواست یک جوری امامش را با خبر سازد که کوفه نیاید و همواره به فکر این بود که چه بر سر غریب کربلا و خانواده اش خواهد آمد.

این زبان حال حضرت مسلم است: آقا جان! کوفه میا! کوفه وفا ندارد. اگر میای خانواده، زن و بچه ها را نیاور! این کوفیان بی مروت شرم و

حیا ندارند. مسلم هم مثل ارباش اسیر بی وفایی کوفیان شد. بکر بن حمران، که ضربت سختی از مسلم رضی الله عنه خورده بود و کینه او را در دل داشت، آن حضرت را بالای قصر برد، سر مبارک حضرت را جدا کرد و پیکر مطهرش را از بالای قصر به زمین انداخت!^۱

به خون چهره دادم غسل از پا تا سر خود را

زیارت می کنم با دست بسته رهبر خود را

به یاد حنجر خونین و کام خشک مولایم

لب عطشان نهادم زیر خنجر، حنجر خود را

به هر جا پا نهادم من، به رویم دربها بستند

که بر دیوار غم بنهادهام، امشب سر خود را

صدای ناله زهرا به گوشم می رسد آری

که بالای سرم آورده مولا مادر خود را

معروف است لحظات آخر عمر حضرت مسلم بر سر دارالاماره ایشان رو

به مکه نمود و سلامی به اربابش ابی عبدالله داد. جواب این سلام ماند تا

روز عاشورا، وقتی که همه یاران شهید شده بودند، ابی عبدالله در گودی

قتلگاه رو به کوفه نمودند، فنادی یا مسلم بن عقیل یا هانی بن عروه ...

الالعه الله علی القوم الظالمین.

۱. مقتل ابی مخنف ترجمه سید علی محمد موسوی جزائری صفحه ۹۷ و ۹۹.



شب دوم

سید الشهداء عليه السلام
انسان کامل و انقلابی

انگیزه‌سازی

نقل میکنند وقتی ابا عبدالله علیه السلام وضو می گرفتند، تَغْيِر لَوْنُهُ و اِرْتَعَدَتْ مَفَاصِلُهُ رنگ صورتشان عوض می شد و پاهای مبارکشان می لرزید و وقتی از ایشان دلیلش را سؤال می کردند، آقا می فرمودند:

«حَقٌّ لِمَنْ وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ أَنْ يَصْفِرَ لَوْنُهُ وَتَرْتَعَدَ مَفَاصِلُهُ.»

سزاوار است برای کسی که در مقابل خدای باجبروت ایستاده رنگش زرد شود و پاهایش بلرزد.^۱

و امام سجاد علیه السلام هم می فرمودند: پدرم به نماز خیلی علاقمند بود، به طوری که در هر شب و روزی هزار رکعت نماز به جا می آوردند^۲ و از حضرت مهدی علیه السلام هم نقل شده که جدم حسین بن علی رکوع و سجده‌های طولانی داشتند.

بعد عبادت امام حسین علیه السلام خیلی در زندگی ایشان پررنگ بوده است،

۱. جامع الاخبار، ص ۷۶.

۲. بحار، ج ۸۲، ص ۳۷.

تاجایی که برخی گفتند: اگر به ارباب بی کفن ابا عبدالله می گویند، به خاطر این است که یکی از برترین و برجسته ترین صفات امام حسین علیه السلام عبودیت ایشان بوده است. از آن جهت به ایشان ابا عبدالله گفتند که عبادت و پرستش ویژه ای داشت، چرا که از هنگامی که نور وجودش در جان مادرش پدید آمد^۱ تا آن لحظاتی که سر نورانش بر روی نیزه های جاهلیت اموی قرار گرفت^۲ همیشه و همه جا ستایش و سپاس و تسبیح و تنزیه خدا را مشغول بود و تلاوت کلام الله مجید از ایشان شنیده می شد.^۳ عطری که از حوالی پرچم رسیده است

ما را به سمت مجلس آقا کشیده است

از صحن هر حسینیه تا صحن کربلا

صد کوچه باز کنید محرم رسیده است

خوشا به حال کسانی که در این دهه، ده قدم معرفتشان به ابا عبدالله بیشتر شده و سعی می کنند خودشان را به امام حسین نزدیکتر کنند. همان امامی که بفرموده ائمه اطهار علیهم السلام نفس مطمئنه است؛

اقناع اندیشه

روزی امام صادق علیه السلام فرمود: «سوره «فجر» را در نمازهای واجب و

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۳.

۲. ارشاد مفید، ص ۲۴۵.

۳. در مورد نامگذاری ابی عبدالله تحلیل های متفاوتی وجود دارد. برخی قائلند ایشان فرزندی به نام عبدالله رضیع داشته است. یکی دیگر از تحلیل ها اینست که بعضی اوقات کنیه را با یکی از اوصاف برجسته شخص ترکیب می کنند؛ مانند ابو الخیرات و ابو الاحسان و... برترین و برجسته ترین صفت امام حسین علیه السلام از میان اوصاف و کمالات حمیده اش همان عبودیت اوست. از آن جهت به ایشان ابا عبدالله گفتند. ایشان عبادت و پرستش ویژه ای داشت و برخی قائلند چون ایشان باعث شدند دین خدا در روی زمین باقی بماند و مردم خدا را عبادت کنند، به ایشان ابا عبدالله می گویند.

نافله خود بخوانید که سوره امام حسین بن علی علیه السلام است و او به آن علاقمند بوده است.

ابو اسامه پرسید: «این سوره چگونه مخصوص حسین علیه السلام است؟» امام فرمود: «مگر در این سوره، آیه «یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» را نشنیده‌ای؟ منظور از «نفس مطمئنه» حسین بن علی علیه السلام است. او دارای نفس مطمئن و راضی و مرضی خداست و اصحاب او از آل محمد علیهم السلام، در روز قیامت از خدا خشنود و راضی هستند، خداوند هم از ایشان راضی است. کسی که همواره سوره «فجر» را قرائت کند، در بهشت با حسین بن علی علیه السلام در یک مرتبه قرار می‌گیرد.

امام حسین چون امام است شخصیتش جامع صفات کمال است و ایشان عبادت را در اوج شجاعت داشتند، شجاعت را در اوج تواضع، و تواضع را در اوج عرفان، که ذره‌ای از آن در دعای عرفه تجلی کرده است؛ جایی که می‌فرمایند:

«ماذا وجد من فقدک وما الذی فقد من وجدک لقد خاب من

رضی دونک بدلا ولقد خسر من بغی عنک متحولاً.»

خدایا آنکه تو را نیافت چه یافته و آنکه تو را یافت چه چیزی یافته است؟ هر کس به غیر از تو مایل شد، از هر چیز محروم و ناامید شد و هر که روی طلب از تو گردانید زیانکار گردانید.^۱

در بخش دیگر می‌فرماید:

«متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک ومتی بُعدت حتی

تکون الاثارهی الی التی توصل الیک.»

توکی غائب بوده‌ای که نیاز به راهنما و دلیلی داشته باشی
 که به سوی تورهنمون گردد؟ کی دور بوده‌ای تا نشانه‌ها و آثار،
 بندگان را به سوی تورسانند؟
 کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم تو را
 کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
 غائب نگشته‌ای که شوم طالب حضور
 پنهان نبوده‌ای که هویدا کنم تو را
 با صد هزار جلوه برون آمدی که من
 با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
 تواضع حضرت هم شنیدنی است، مسعده گوید:
 امام از کنار جمعی از فقراء عبور می نمود، آن‌ها سفره‌ای را پهن کرده و
 چند تکه نان در آن گذاشته بودند، از امام خواهش کردند که با آنان هم
 غذا شوند. امام فوری قبول کرد و نشست و با آنان از آن نان‌ها خورد
 و این آیه را قرائت نمود: «ان الله لا یحب المستکبرین.»^۱ آنگاه فرمود:
 من دعوت شما را قبول کردم، شما دعوت مرا بپذیرید. پس همگی
 برخاستند و به منزل امام رفتند. حضرت به کنیز خود فرمود: هر چه
 غذای خوب ذخیره کردی حاضر کن.^۲
 بیاید ما هم حضرت را به این مجلس دعوت کنیم، شاید حضرت از
 کرمشان قدم روی چشم‌های گریه‌کن‌های خودشان هم بگذارند و
 سری به مجلسمان بزنند و ما را به کربلا دعوت کنند که خیلی‌ها
 دلشان هوای کربلا دارد! آخر آقا از امروز وارد کربلا شدند، آقا جان از
 شما به یک اشاره از ما به سر دویدن.

۱. نحل/۲۳.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۷، ح ۱۵.

پرورش احساس

راجع به شخصیت چند وجهی ابا عبد الله علیه السلام عرض کردم، همه ائمه جامع صفات کمال بوده‌اند، اما هر امامی به تناسب شرایط زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کردند یکی از ابعاد وجودشون پررنگ‌تر به منصف ظهور رسیده؛ امام سجاد علیه السلام عبادتشان، امام باقر و امام صادق علیه السلام بعد علمی‌شان. طبق مقتضای زمان، آنچه بیشتر در زندگی ابا عبدالله ظهور و بروز داشت، بعد حماسی و انقلابی ایشان بود. اصلا می‌توان گفت حسینی بودن یعنی انقلابی بودن و اگر انقلابی نباشیم حسینی هم نیستیم. اجازه بدهید چند نمونه از این بعد را در زندگی ابا عبدالله علیه السلام بیان کنم؛ شاید ان شاء الله با اقتدا کردن و مدد گرفتن از ابی عبدالله، این بعد در ما هم بیشتر رشد کرده و تقویت شود.

مورخین نقل کرده‌اند: معاویه در سفر حج که در اواخر عمرش هم بود، با امام حسین علیه السلام ملاقات کرد و به آن حضرت گفت: آیا خبر رفتار ما با حجر و یارانش و شیعیان پدرت به تو رسیده است؟ امام فرمودند: با آنان چه رفتاری داشتی؟

معاویه گفت: آنان را کشتیم، حنوط و کفنشان کردیم و بر آنان نماز خواندیم. معاویه عبارات را به گونه‌ای انتخاب کرده بود که عمق جان امام حسین علیه السلام را بسوزاند، اما حضرت در حالی که لبخندی بر لب داشت، چنین پاسخ دندان شکنی به معاویه داد: ای معاویه! حجت آنان بر تو چیره شد. «لکننا لوقتلنا شیعتک ما کفناهم ولا صلینا علیهم ولا قبرناهم» اما ما اگر پیروان تو را بکشیم، آنان را کفن و دفن نمی‌کنیم و بر آنان نماز نمی‌خوانیم.^۱

۱. الاحتجاج طبرسی، ص ۸۸ و ۸۹، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰.

این بعد امام حسین علیه السلام در کلمات حضرت هم کاملاً بروز دارد؛ ایشان فرمودند:

«ایها الناس فتن کان منکم یصبر علی حد السیف و طعن
الأسینّه فلیقم معنا والا فلینصرف عتّا.»

هرکدام از شما می‌تواند بر تیزی شمشیر و ضربات نیزه‌ها
صبر کند با ما قیام کند و اگر نه از میان ما بیرون رود؛ یعنی
می‌فرمایند: انقلابی‌ها با من باشند و مرا یاری دهند.

وقتی محمد حنفیه خدمت برادرش امام حسین علیه السلام آمد و از ایشان
خواست با حکومت یزید کاری نداشته باشد و برای زندگی به مکه بیاید،
امام حسین علیه السلام فرمودند:

«یا اخی والله لولم یکن فی الدنیا ملجأً ولا مأویً لما بایعتُ یزید
بن معاویه ابداً.»

اگر در دنیا پناهگاه و تکیه‌گاهی نداشته باشم، هرگز با یزید
بیعت نمی‌کنم!

در روز عاشورا هر لحظه که محاصره دشمن تنگ‌تر می‌شد، امام رو
به آسمان می‌کرد و راز و نیاز می‌فرمود:

«الهی و سیدی و ددتُ ان اُقتل و احيی سبعین الف مرّه فی
طاعتک و محبتک سیّما اذا کان فی قتلی نُصره دینک و
احیائی امرک.»

دوست دارم هفتاد هزار بار در راه اطاعت و محبت تو کشته
شوم.

رفتارسازی

گاهی اوقات بعضی می گویند: روحانی و سخنرانی خوب است که روی منبر و در مجالس روضه ابا عبدالله از بحث های سیاسی پرهیز کند، من از این دوستان می پرسم امام برای چه از مدینه خارج شدند، آیا آمدن حضرت به کربلا جز برای براندازی حکومت یزید بود؟ و آیا براندازی حکومت کار سیاسی هست یا نیست؟

امام خمینی رحمته الله فرمودند:

«عزاداری کردن برای شهیدی که همه چیز را در راه اسلام داد،

یک مسأله سیاسی است.»^۱

و در بیانی دیگر فرمودند:

«گمان نکنید که اگر این مجالس عزا نبود و اگر این

دسته جات سینه زنی نبود، ۱۵ خرداد پیش می آمد. هیچ

قدرتی نمی توانست ۱۵ خرداد را آن طور کند، مگر قدرت خون

سیدالشهداء.»^۲

«ما یک ملّتی هستیم که با همین گریه ها یک قدرت دو هزار

و پانصد ساله را از بین بردیم.»^۳

و در جایی دیگر می فرمایند:

«روضه خوانی است که عواطف مردم را تحریک می کند که

بر همه چیز حاضرند. وقتی مردم دیدند که سیدالشهدا علیه السلام

جوان هایش را آنطور قطعه قطعه کردند... برای مردم آسان

می شود که جوان بدهند. و ما با این حس شهادت دوستی،

۱. صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۵۶.

۲. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۰۹.

۳. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

این معنی را ملت ما پیش برد و رمز همین معنایی بود که از کربلا منعکس شد، به همه جهاتی که ما دانستیم...^۱

و اگر امام فرمودند محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته، به طور قطع یک بعد اساسی آن همین بیان روحیه انقلابی و حماسی است که مردم ما از امام حسین (علیه السلام) و کربلا و محرم گرفتند. و مجلسی مرضی امام حسین (علیه السلام) است که پررنگ ترین بعد شخصیت حضرت را که بعد انقلابی ایشان است، پررنگ نشان دهد والا اگر اینطور نباشد می شود گفت کربلا را تحریف کرده ایم.

شهید مطهری (رحمته الله) به این بعد اهتمام ویژه داشته و در خرافه زدایی از نهضت پاک حسینی حساسیت فوق العاده نشان داده است. ایشان معتقد است در پاس داشت قیام کربلا باید کلید شخصیت امام حسین (علیه السلام) را پیدا کرد و آن را اسوه جاوید قرار داد و کلید شخصیت حسین (علیه السلام) حماسه است، شور است، عظمت است، صلابت است، ایستادگی است، حق پرستی است.^۲

واقعا برای اثبات پررنگ بودن بعد انقلابی امام حسین همین بس که او «عالم بما کان و ما یکون و ما کائن» بود و با علم امامتش می دانست در این راه به شهادت می رسد، باز حرکت کرد و به سمت کربلا آمد تا به همه انسان ها نشان دهد که بعد انقلابی یک مسلمان چقدر مهم است؛ تا جایی که اگر لازم شد جان خودت و خانوادهات را هم باید برای آرمان الهی ات فدا کنی و با ظالم بیعت نکنی.

۱. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۰۱.

۲. شهید مطهری، حماسه حسینی، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۴۵.

روضه

با اینکه ابی عبدالله علیه السلام می دانست که به شهادت می رسد، به کربلا آمد. برای همین بود که وقتی کاروان اباعبدالله علیه السلام به آن سرزمین رسید، امام پرسید: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: طف (ساحل فرات) امام فرمود: آیا نام دیگری دارد؟ عرض کردند: آن را «کربلا» می خوانند.

امام فرمود: «أعوذ بالله مِنَ الكَرْبِ والبَلَاءِ»، سپس فرمود: ههنا مَنَاحُ رِکَابِنَا وَمَحَطُّ رِجَالِنَا وَمَسْفَکِ دِمَائِنَا...^۲ همین جا محل بارهای ما و مکان اقامت ما و محل ریختن خون ما است و همین جا جایگاه قبرهای ما است و جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین به من خبر داده است. نمی دانم وقتی اهل بیت امام حسین علیه السلام این جمله را شنیدند، چه کار کردند؛ چه امید از ناقه ها پیاده شدند، فقط می توانم بگویم که غم خاصی بر دل زینب علیها السلام نشست و دوست نداشت در این سرزمین بماند.

من نمی آیم برون از محلم

چون گرفته، ای حسین جان این دلم

آخر ای نور دل اهل یقین

من چگونه پا نهم بر این زمین

از مدینه تا به مکه تاکنون

همچو شمع آب گشتم از درون

این زمین آتش به دل افکنده است

آنچه بر لب ناید اینجا خنده است

۱. نفس المهموم شیخ عباس قمی، ترجمه نظری منفرد، ص ۲۵۷.

۲. لهوف عربی نسخه اصلی ص ۹۶ و ابی مخنف، ترجمه سید علی موسوی جزایری، ص ۱۷۰.

خاک اینجا بوی ماتم می‌دهد
بوی هجران، بویی از غم می‌دهد
ترسم این خاک پر از درد و مَحَن
در بغل گیرد تنت را بی کفن
آری، برای زینب عادت به کربلا سخت بود و ماندن در این زمین دردآور
بود و دوست داشتنی نبود. نمی‌دانم چه شد که روز یازدهم محرم حرفش
تغییر کرد و می‌گفت: من را از کربلا نبرید. حسین ...
ساربانان مزیند این همه آواز رحیل
آخر این قافله را قافله سالاری است
مَبَرِیدم که در این دشت مرا کاری است
گل اگر نیست ولی صفحه گلزاری است
آخر این جا بدن زخمی حسینم زیر آفتاب است! هنوز پیکر عزیزم دفن
نشده... این جا پیکر بی دست عباسم افتاده... قنداقه خونین علی اصغر
اینجاست... تن اربا اربای علی اکبرم
همه صدا بزیند مظلوم حسین ...
چون چاره نیست می‌روم و می‌گذارم
ای پاره پاره تن به خدا می‌سپارم



شب سوم

انقلابی بودن
و انقلابی ساز بودن
نهضت کربلا
در طول تاریخ

انگیزه سازی

«بشر» پسر عمرو بن احدوث، از مردم «حضر موت» و از قبیله کنده بود. او از نیکان و یار حضرت امام علی علیه السلام و دلاوری فرزندان او در نبردها زبانزد بود. جناب بشر یکی از دو مردی بود که پیش از شهادت جوانان بنی هاشم، از یاران حسین علیه السلام باقی مانده بودند. قبر او در بقعه دسته جمعی شهدای کربلا در پایین پای سیدالشهداست.

سید داودی نقل کرده:

روز عاشورا فرار رسید و جنگ آغاز شد. به بشر، در حالی که مشغول جنگیدن بود، گفته شد: پسرت در مرزهای ری اسیر شده است. بشر گفت: خودم و او را به حساب خدایم گذارم. خبر این جریان به امام حسین علیه السلام رسید. حضرت به او فرمودند: «رحمك الله في حل من بيعتي، فاذهب واعمل في فكاك ابنك.» خدای تعالی تو را رحمت کند، تو از بیعت با من آزادی، پس برو و در آزادی پسرت کوشش کن. بشر عرض کرد: «اکلتنی السباع حیا ان فارقتک و اسأل عنک الرکبان

و اخذلك مع قلة الاعوان لا يكون هذا ابدا. «يا ابا عبد الله!
 درندگان مرا زنده زنده بخورند، اگر از شما جدا شوم!
 این ویژگی بشر و این جمله زیبایش که برآمده از ایمان استوار او بود،
 آنقدر مهم بود که مورد عنایت امام زمان علیه السلام قرار گرفته و ایشان در
 زیارت ناحیه مقدسه به «بشر ابن عمرو حضرمی» سلام می دهند و به
 این سخن بشر اشاره می کنند:

السَّلَامُ عَلَى بَشْرِ بْنِ عُمَرَ الْحَضْرَمِيِّ شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ
 وَقَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الْإِنْتِصَافِ أَكَلْتَنِي إِذْ نَسَبْتَ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُنَا
 وَأَسْأَلُ عَنْكَ الرَّكْبَانَ وَأَخَذُكَ مَعَ قَلَّةِ الْأَعْوَانِ لَا يَكُونُ هَذَا
 أَبَدًا.

سلام بر بشر بن عمرو حضرمی؛ خدا بر تو پاداش خیر بدهد
 به جهت اعلام وفاداریت نسبت به امام حسین علیه السلام آنگاه
 که به تو اجازه انصراف داد و در پاسخ گفتی: درندگان زنده
 زنده مرا بخورند اگر از تو جدا شوم و در این بی کسی تنهایت
 گذارم و سپس سراغت را از کاروانیان بگیرم؛ نه؛ نه هرگز چنین
 نخواهد شد.^۲

یاران سیدالشهداء علیه السلام لحظه ای از مولا و مقتدای خود جدا نشدند، آنان
 حاضر نبودند دست از یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بردارند و در این مسیر
 از جان خود گذشتند. «بشر بن عمرو حضرمی کندی» از جمله این
 محبان است، که تا پای جان در رکاب ابا عبد الله الحسین علیه السلام جنگید و
 عاقبت به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

۱. کتاب منتهی الامال، ج ۱، ص ۶۵۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۷۰.

اینجا یک سؤال مطرح است و آن اینکه: چه ویژگی سبب شد یاران ابا عبدالله چنین وفادار باشند و تحت هیچ شرایطی امامشان را تنها نگذارند؟ حتی تحت تأثیر عواطف پدری نیز قرار نگرفتند و با وجود اینکه ابا عبدالله علیه السلام بیعتش را از آن‌ها برداشت، باز امامشان را رها نکردند. چطور انسان تا این حد از خود گذشتگی پیدا می‌کند؟

اقناع اندیشه

این ویژگی انقلابی بودن یک شیعه است که او را تا این حد بالا می‌برد. یاران ابا عبدالله در ولایی شدنشان طوری دگرگون و متحول شده‌اند که تا آخر پای امامشان ایستاده‌اند.

خدای متعال در توصیف این چنین انسان‌هایی می‌فرماید: مؤمن کسی است که هیچ چیز را بر امام و ولی خودش ترجیح نمی‌دهد.

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.»^۱

در وجود یاران ابا عبدالله علیه السلام انقلاب صورت گرفته بود. انقلابی شده بودند، نه اینکه منقلب شده باشند. شیعه‌ی انقلابی که این شب‌ها راجع به آن بحث می‌کنیم، کسی است که یک تحول عمیق در وجودش ایجاد شده؛ نه اینکه فقط منقلب شده باشد. کسی که منقلب شده روزی کم می‌آورد و به راحتی طعمه شیطان و دشمنان می‌شود.

انقلاب یعنی یک دگرگونی همه‌جانبه و اساسی در حالیکه کسی که

منقلب شده تنها در اثر واقعه‌ای دچار یک اوج احساسی شده است که بعد از مدت کوتاهی هم این احساس فرو می‌نشیند و نتیجه‌ای نخواهد داشت، اما یک شخصیت انقلابی، انقلابش حاصل مجموعه‌ای از اعتقاد و ایمان و یقین است که بر گرفته از یک معرفت عمیق است. ما داریم از معرفت نسبت به شخصیت انقلابی اباعبدالله و یارانشان صحبت می‌کنیم که ان شاء الله زمینه‌ساز انقلابی شدن بنده و شما باشد نه صرفاً یک منقلب شدن کوتاه مدت که تا پایان محرم هم دوام نیاورد. شخصیت انقلابی پیدا کردن چشمه‌ای است که مدام از آن آب حیات خوبی‌ها و مجاهدت‌ها می‌جوشد، اما منقلب شدن مثل اینست که من و شما به اندازه سطل آبی است از اقیانوس عظیم شخصیت انقلابی امام حسین (علیه السلام) بهره‌مند شویم و برای مدتی کوتاهی سیرایمان کند؛ این حداقل بهره‌مندی از انقلاب امام حسین (علیه السلام) است.

در جریان کربلا شیعیانی بودند که منقلب شده بودند، ولی انقلابی نشده بودند. امثال طرماح‌ها و عبیدالله ابن حر جعفی‌ها. عبیدالله بن حر جعفی کسی است که سیدالشهداء (علیه السلام) از او یاری خواست، اما توفیق همراه شدن در کاروان کربلا را نیافت و امام را یاری نکرد. امام در منزلگاه قصر مقاتل، خیمه او را دید، حجاج بن مسروق را فرستاد تا او را دعوت کند به اردوی امام بپیوندد و یاریش کند. وی بهانه آورد که از کوفه به این خاطر بیرون آمدم که با حسین نباشم، چون در کوفه یآوری برای او نیست. پاسخ او را که به امام گفتند، حضرت همراه عده‌ای نزد او رفت. عبیدالله باز هم نپذیرفت و این کرامت و توفیق را رد کرد و از روی خیرخواهی (!) حاضر شد اسب‌زین شده و شمشیر بران خویش را به امام دهد.

امام فرمود: اسب و شمشیرت از آن خودت، ما از خودت یاری و فداکاری می‌خواستیم. اگر حاضر به جانبازی نیستی، ما را نیازی به مال تو نیست: «يَا بَنَ الْحُرِّ! مَا جِئْنَاكَ لِفَرَسِكَ وَسَيْفِكَ، إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ النِّصْرَةَ، فَإِنْ كُنْتَ بِخَلَّتْ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْ مَالِكَ وَلَمْ أَكُنْ بِالذِّي أَخْتِذُ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا، إِنْ قَدْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَقُولُ: مَنْ سَمِعَ دَاعِيَةَ أَهْلِ بَيْتِي وَلَمْ يُنْصِرْهُمْ عَلَى حَقِّهِمْ إِلَّا أَكَبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ.»

وی پس از حادثه کربلا، به شدت از کوتاهی در یاری امام پشیمان شده بود و خود را ملامت می‌کرد و تأسف می‌خورد. او اشعاری را هم سروده که چند بیت آن را از کتاب «نفس المهموم» باب مرثی نقل می‌کنیم:

فيا ندمى الا اكون نصرته
الا كل نفس لا تسدد نادمه
وانى على ان لم اكن من حماته
لذو حسره ما ان تفارق لازمه
سقى الله ارواح الذين تازروا
على نصره سقيا من الغيث دائمه
وقفت على اطلالهم ومحالهم
فكاد الحشى ينفض والعين ساجمه
چقدر تأسف می‌خورم که حسین را یاری نکردم! آری هر
انسان نادرست، روزی پشیمان می‌شود. به خاطر نصرت نکردن او،
تا زنده هستیم حسرت می‌خورم. خداوند، ارواح ناصرین او را از باران
رحمتش سیراب کند. در کنار قبورشان ایستادم در حالی که نزدیک بود
قلبم پاره و اشک چشمم خشک شود.^۱

ولی این پشیمانی دیگر سودی نداشت! کسی که انقلابی نشده باشد، در وجودش تحول عمیق و همه جانبه صورت نگرفته باشد، در مواقع لزوم و حساس نمی‌تواند در میدان حاضر باشد.

حرکت نورانی ابا عبدالله علیه السلام و قیام ایشان صرفاً یک حرکت علیه ظلم نبوده، بلکه یک انقلاب فرهنگی و آزادی خواهانه بود که از شهادت سیدالشهدا علیه السلام تا کنون الهام بخش انقلاب‌های زیادی بوده است که انقلاب اسلامی ما یکی از برجسته‌ترین آنهاست.

جریان عاشورا صرفاً یک حرکت علیه ظلم نیست، بلکه یک انقلاب است که در طول تاریخ به یک جریان انقلاب‌ساز تبدیل شده است. تا جایی که رهبر و الگوی آزادگان جهان شده است. حتی غیر مسلمانی مثل گاندی که رهبر هند بود، امام حسین علیه السلام را رهبر خود می‌داند.

انقلاب اسلامی خودمان را ببینید! رهبر این انقلاب، امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرمایند: محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است.

«امام خمینی در باره انقلاب‌ساز بودن جریان کربلا می‌فرمایند: سیدالشهدا علیه السلام اسلام را بیمه کرد. گمان نکنید که اگر این مجالس عزان بود و اگر این دسته‌جات سینه‌زنی، و نوحه سرایی نبود، ۱۵ خرداد پیش می‌آمد. هیچ قدرتی نمی‌توانست ۱۵ خرداد را آن‌طور کند، مگر قدرت خون سیدالشهدا علیه السلام و هیچ قدرتی نمی‌تواند این ملتی را که از همه جوانب به او هجوم شده است و از همه قدرت‌های بزرگ برای او توطئه چیده‌اند، این توطئه‌ها را خنثی کند، الا همین مجالس عزاء.»^۱

در طول هشت سال دفاع مقدس هم این انقلاب حسینی بود که الگو و سرمشق انقلاب خمینی قرار گرفت و عامل پیروزی رزمندگان اسلام

شد. سربندها و وصیت نامه‌های شهدا به وضوح نشانه این مطلب است. جالب است بدانید در بررسی ۵۰ هزار وصیت نامه از شهدای انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی، در هیچ یک از وصیت نامه‌ها اسم ایران منهای اسلام نیامده است. در هر وصیت نامه متوسط ۴ بار نام مبارک امام حسین (علیه السلام) کربلا، عاشورا، حضرت زینب (علیها السلام) و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) آمده است.^۱

تحریک احساس

دانش آموز شهید، سید عبدالنبی مساوات در وصیت نامه اش می نویسد: «رفته ام تا به ندای هل من ناصر ینصرنی حسین زمان لیبیک بگویم...»!^۲

شعبه انقلابی یعنی کسی که مثل یاران اباعبدالله عمل کند. اسم عملیات‌ها، اسم رمزها، و... حکایت از این است که کربلا یک جریان انقلاب ساز است که ایرانی و غیر ایرانی هم نمی شناسد. ما در طول هشت سال دفاع مقدس حدود ۴۶۰۰ شهید امت اسلام داریم، شهدای غیر ایرانی که در نبرد حق علیه باطل شرکت کردند و به فیض شهادت نائل آمدند. یکی از این شهدا یک جوان بحرینی به نام شهید «محمد نور الشواف» است که در سال ۱۳۶۵ در منطقه حاج عمران به شهادت رسید. هم‌رمز این شهید بزرگوار می گوید: در منطقه حاج عمران سه شبانه روز نخوابیده بود و دائم می دوید و به بچه‌ها کمک می کرد و هر جا نیاز بود حاضر می شد. بهش گفتم: آقا محمد بس است، مقداری استراحت کن. از نفس افتادی.

۱. کتاب بارزویان نور، دفتر سوم، موسسه روایت سیره شهدا، ص ۲۱۵.

۲. بارزویان نور، دفتر سوم، موسسه روایت سیره شهدا، ص ۲۳۲.

دیدم می خندد! تعجب کردم، علت خنده اش را پرسیدم. گفت: میدونی دارم به چی فکر می کنم؟ گفتم: نه! گفت: دارم به این فکر می کنم که جنگ که تمام شد باید پیام امام و انقلاب را به دنیا برسانم.^۱

شهادت این طور بودند، فقط به فکر خودشان نبودند! علاوه بر اینکه در خودشان تحول اساسی ایجاد شد، به فکر تحول در دنیا و دیگران هم بودند. شیعه ای انقلابی است که دو بعد داشته باشد، اگر یکی از این ابعاد را نداشت، انقلابی نیست؛ منقلب است. بسیاری از افراد در انقلاب ما منقلب شدند، انقلابی نشدند. انقلابی یعنی هم خودش متحول شده، هم می خواهد عالم را عوض کند، ساکت نمی نشیند. انقلابی دو بعد دارد: اول خود و بعد جامعه. این تحول اساسی هم باید در خودت پدید بیاید و هم باید در دیگران پدید بیآوری.

یکی دیگر از برکات وجودی انقلاب کربلا، حزب الله لبنان است که شعارشان «هیئات من الذله» است.

شهید علی منیف اشمر از شهدای استشهادی لبنان است که معروف است به قمر الاستشهادیون. در وصیت نامه این شهید آمده است: مولای من، یا ابا عبدالله علیه السلام با خداوند پیمان بستم و با شما عهد، که در راه خداوند گام بردارم، در حالی که جانم را به کف دست گرفته و خونم را به خاک جبل عامل آمیخته ام. همان طور که خون شما بر خاک مقدس کربلا ریخته شد، و امروز به عهدی که بسته بودم، وفا می کنم. یک شیعه انقلابی جهانی می اندیشد و به فکر همه ی مردم دنیا است و اینطور انسانی در حکومت امام زمان به درد آقا می خورد، چرا که حکومت حضرت، جهانی است.

۱. باراوایان نور، دفتر سوم، موسسه روایت سیره شهدا.

رفتارسازی

امروزه در کشورهای زیادی بیداری اسلامی شکل گرفته و یاد در حال شکل گیری است. نگاه این کشورها به انقلاب و کشور ماست. از انقلاب ما الگو گرفتند و دارند پیش می‌روند. اما این مایه تأسف است که ما خودمان دچار خواب غفلت باشیم.

ما امروز تکلیف داریم برای بیدار کردن نسل جوانمان، نسل‌های بعد خودمان؛ برای زنده نگه داشتن بعد انقلابی نهضت ابا عبدالله و جریان کربلا و برای انقلابی بار آوردن هیئت‌ها و هیئت‌ها و جامعه.

امام حسین (علیه السلام) به ما آموخت کسی مثل حسین با کسی مثل یزید بیعت نمی‌کند! حتی اگر عاشورا به پا کند، ولو زن و بچه‌اش را به اسارت ببرند. خود حضرت فرمودند:

«يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِنٌ
بِالْفِسْقِ وَمِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ»^۱

یزید مردی است فاسق و شراب خوار، قاتل مردم بی‌گناه و شخصی است که بطور علنی فسق و فجور می‌کند. شخصیتی مثل من ابدًا با یزید بیعت نخواهد کرد.

یک شیعه‌ی انقلابی اهل سازش با دشمن نیست. باید مقابل دشمن، انقلابی ایستاد. عده‌ای می‌گویند راهی جز سازش و تسلیم در برابر زیاده خواهی‌های دشمن (مثلاً: غرب و آمریکا در برنامه‌ی هسته‌ای و...) نداریم! این برخلاف سیره‌ی ابا عبدالله است! شیعه‌ی انقلابی اهل سازش به هر قیمتی نیست!

اگر بخواهیم حسینی زندگی کنیم نمی‌توانیم با یزیدهای زمان بسازیم!

شهید چمران در بهترین دانشگاه آمریکا بورسیه می‌شود. خودش در این باره می‌نویسد:

ای خدا، من باید از نظر علم از همه برتر باشم تا مبادا که دشمنان مرا از این راه طعنه زنند. باید به این سنگ دلانی که علم را بهانه کرده و به دیگران فخر می‌فروشند ثابت کنم که خاک پای من هم نخواهند شد. باید همه آن تیره‌دلان مغرور و متکبر را به زانو درآورم. آنگاه خود خاضع‌ترین و افتاده‌ترین فرد روی زمین باشم.^۱

در آمریکا دکترای فیزیک پلاسمای می‌گیرد. قله‌های علم را فتح می‌کند و به اوج علمی زمان خودش می‌رسد. به هیچ قیمتی در آمریکا نمی‌ماند و برمی‌گردد لبنان و مسئول یک یتیم‌خانه می‌شود. حتی در ایام عید با خانواده‌اش تفریح نمی‌رود. پیش بچه‌های یتیم می‌ماند تا بچه‌هایی که جایی برای رفتن ندارند حسرت نخورند.^۲

ذکر مصیبت

نه فقط شهید چمران، بلکه ما ایرانی‌ها به یتیم حساسیم. اصولاً ما ایرانی‌ها یتیم‌نوازی را دوست داریم؛ مخصوصاً که دختر یتیم باشد. نمی‌دانم چقدر قساوت قلب داشتند که هر وقت کودک سه‌ساله امام حسین (علیه‌السلام) بهانه بابا می‌گرفتند، جوابشان تازیانه بود. من یک جمله بگویم: مگر یک طفل سه‌ساله چقدر تاب و توان دارد که سر بریده بابا را ببیند؟

در خرابه شام هر کاری می‌کردند در دانه امام حسین (علیه‌السلام) ساکت

۱. خدا بود و دیگر هیچ نبود، ص ۴۷.

۲. نیمه پنهان ماه، خاطرات غاده چمران همسر شهید چمران، ص ۲۳.

نمی‌شد. مدام می‌گفت: من بابا را می‌خواهم! می‌خواست درددل کند و به بابا بگوید چه بلایی سرش آوردند. دختر بچه‌ها این طورند. حتی اگر مادرشان دعوایشان کند، نزد بابا شکایت می‌برند؛ ”شب که بابا آمد بهش میگم!“ زینب علیها السلام مانده بود چه طور این نازدانه را آرام کند که یک دفعه عده‌ای با طبقی وارد خرابه شدند. طبق را جلوی دختر امام حسین علیه السلام گذاشتند. تاروپوش را کنار زد تمام غصه‌هایش فراموش شد. فهمید که وضع بابا از وضع خودش بدتر است. سر را برداشت و به سینه‌اش چسباند. می‌گریست و چنین می‌گفت: یا اَبْتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ؟ بابا جان، کی تو را به خونت رنگین کرده؟ مَنْ ذَا الَّذِي اَيْتَمَنِي فِي صَغُرْسِنِي؟ کی مراد در کودکی یتیم کرده؟ یا اَبْتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَكَ؟ بابا جان، کی رگ‌های گردنت را برید؟ یا اَبْتَاهُ! مَنْ لِلْيَتِيمَةِ حَتَّى تَكْبُرُ...؟ دختر یتیم به چه کسی پناه برد تا بزرگ شود؟ یا اَبْتَاهُ! لَيْتَنِي تَوَسَّدْتُ التُّرَابَ وَلَا أَرَى شَيْبَكَ مُخَضَّبًا بِالدِّمَاءِ. ای کاش خاک را بالش زیر سر قرار می‌دادم، ولی محاسن تو را خضاب شده به خون نمی‌دیدم.

زضرب تازیانه سرم درد می‌کند

پای ضعیف و دربه درم درد می‌کند

می‌خواستم ببینمت اما نمی‌شود

زیرا که پلک چشم ترم درد می‌کند

از بس که سر به بستر سنگی نهاده‌ام

بابا ببین که زخم سرم درد می‌کند

از بس کشیده دشمن تو گیسوی مرا

دیگر مپرس از چه سرم درد می‌کند

از بس کہ گفته‌ای قصه مادر برای من

این صورتم چو صورت او درد می کند

یک دفعه دیدند لبهایش را روی رگ‌های بریده گذاشت. گریه کرد و بعد

خاموش شد. اهل خرابه احساس کردند که او به خواب رفته، اما وقتی او

را حرکت دادند، دریافتند که جان به جانان سپرده است.^۱

الالعه الله على القوم الظالمين.

۱. نفس المهموم شیخ عباس قمی ترجمه نظری منفرد ص ۵۶۱ و ۵۶۲؛ کامل بهایی ج ۲ ص ۱۷۸؛
ریحانه کربلا ص ۸۵؛ و کنز المصاب ص ۳۵۵.



شب چهارم

اقسام شیعه؛
انقلابی و غیرانقلابی

انگیزه‌سازی

هنگامی که حسین بن علی (علیه السلام) از مدینه بیرون آمد و به سمت مکه حرکت کرد، با عبدالله بن مطیع عدوی^۱ برخورد کرد که سرگرم کندن چاهش بود؛ ابن مطیع گفت: ای ابا عبدالله، خداوند مرا فدایت گرداند، آهنگ کجا داری؟

فرمود: «أَمَا فِي وَاقْتِي هَذَا فَإِنِّي أُرِيدُ مَكَّةَ، فَإِذَا صَرْتُ إِلَيْهَا اسْتَخَرْتُ اللَّهَ»؛ اینک آهنگ مکه دارم؛ و چون به آن جا رفتم، آنگاه در کار خویش از خداوند طلب خیر می‌کنم.

عبدالله بن مطیع گفت: ای پسر دختر رسول خدا، در کاری که قصدش را کرده‌ای خداوند برایت خیر بخواهد، ولی من پیشنهادی دارم که می‌خواهم آن را از من بپذیری! چون به مکه در آمدی، از فریب کوفیان بر حذر باش. چرا که پدرت در این شهر کشته شد، برادرت را خنجر زدند

۱. او در سال ۶۶ هجری قبل از قیام مختار و در زمان عبدالله بن زبیر از طرف او، والی کوفه شد. در قیام مختار، عبدالله بن مطیع در مقابل سپاه مختار ایستاد. در این نبرد شهر را از دست ابن مطیع در آوردند و در اختیار گرفتند و مختار او را اخراج کرد. او دوباره به مکه بازگشت. در حمله حجاج بن یوسف به مکه در سال ۷۳ هجری، ابن مطیع به همراه عبدالله بن زبیر کشته شد و سرشان را به شام فرستادند.

که نزدیک بود جان بسپارد. از این رو، در حرم بمان که شما در این دوران سرور عرب هستی. به خدا سوگند که اگر شما هلاک گردی، خاندانت نیز با شما هلاک خواهند شد. به خدا سوگند که بعد از تو ما را به زنجیر بردگی می کشند، ولی امام نپذیرفت.

آنگاه ابن مطیع گفت: این چاه را آماده کرده ام و امروز برای نخستین بار به دلو ما آب آمده است. چه می شد که شما به درگاه خداوند دعا می کردید و برایش برکت می خواستید. فرمود: قدری از آبش بیاور. عبدالله دلوی آب آورد و امام از آن نوشید، سپس آن را مزه کرد و در چاه ریخت. پس از آن، آب چاه گوارا و فراوان گشت.^۱

امام از مسیر مدینه تا کربلا با افراد مختلفی از ارادتمندان و شیعیان خود ملاقات داشته است که همگی پیشنهادات مختلفی برای نرفتن حضرت به کوفه داشتند و جالب اینجاست که با تمام ارادتی که به حضرت داشتند و حتی از امام برای چاه آبشان طلب برکت می نمایند، اما در این حرکت انقلابی امام خودشان را تنها می گذارند.

از جمله آن ها عبد الله بن عمر بود که قصد مراجعت از مکه به مدینه را داشت. نزد امام علیه السلام آمد و عرض کرد: ای ابا عبد الله! خدا تو را رحمت کند. از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، پروا کن! تو از دشمنی و ستم مردم این دیار نسبت به خاندان خویش آگاهی، این مردم، یزید بن معاویه را به زمامداری پذیرفته اند، من می ترسم که مردم به جهت زر و سیم به او (یزید) گرایش پیدا کنند و تو را به قتل برسانند و به خاطر تو افراد زیادی کشته شوند. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «حسین کشته خواهد شد و اگر او را به قتل رسانند و تنهایش گذارده،

۱. تاریخ ابن عساکر (زندگینامه امام حسین علیه السلام)، ص ۲۲۲، حدیث ۲۰۳.

یاری اش نکنند، خداوند تا روز رستاخیز آنان را خوار می کند!» و من مصلحت می بینم تو نیز همانند سایر مردم با یزید سازش کنی! و همچنان که پیش از این در برابر معاویه شکیبایی ورزیده ای، اکنون نیز صبر پیشه ساز، تا خداوند بین تو و این گروه ستمگر داوری کند!

امام حسین علیه السلام فرمود: «أَفِ هَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ! برای همیشه تا آنگاه که آسمان و زمین پابرجاست، نفرین بر این سخن باد! و بعد در بیاناتی بسیار تند و کوبنده عبدالله بن عمر را بابت این پیشنهاد غیرانقلابی توبیخ می نماید و در آخرین جمله پرده از علت اصلی این پیشنهاد برمی دارد: «يَا ابْنَ عُمَرَ! فَإِنْ كَانَ الْخُرُوجُ مَعِيَ مِمَّا يَصْعَبُ عَلَيْكَ وَيَثْقُلُ فَأَنْتِ فِي أَوْسَعِ الْعُذْرِ، وَلَكِنْ... اجْلِسْ عَنِ الْقَوْمِ، وَلَا تَعْجَلْ بِالْبَيْعَةِ لَهُمْ حَتَّى تَعْلَمَ إِلَى مَا تَوُولُ الْأُمُورُ.» ای فرزند عمر! اگر برای تو همراهی با من دشوار و سنگین است، پس معذور و مرخصی! ولی... از این گروه کناره بگیر و در بیعت شتاب مکن تا ببینی کار به کجا می انجامد!»^۱

یک شیعه واقعی در معرکه های انقلابی شناخته می شود، امام حسین علیه السلام این ملاک را در دیدار با فرزدق بیان فرمودند. وقتی از فرزدق درباره اوضاع مردم کوفه سؤال کردند، عرض کرد: «قُلْتُ أَمَّا الْقُلُوبُ فَمَعَكَ وَ أَمَّا السُّيُوفُ فَعَ بَنِي أُمَيَّةَ وَ التَّنَصُّرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.» دل های مردم با شما است و شمشیرهای آنان با بنی امیه. به او فرمود: «مَا أَرَاكَ إِلَّا صَدَقْتَ، النَّاسُ عَيْدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ لَعَقَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْضُوا لِلْإِبْتِلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.»^۲ تردیدی ندارم که تو

۱. مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۰-۱۹۳.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۴، ص ۱۹۵.

راستگو هستی. مردم بنده دنیايند و دين تنها بر زبانشان جاري است. از آن سخن مي گویند تا وقتی که معيشتشان بگذرد؛ اما در وقت سختی، ديندار [واقعی] اندک است. در واقع حضرت با اين بيان خود، شيعيان را به دو گروه شيعه ادعايي و شيعه انقلابي تقسيم مي نمايند.

اقناع اندیشه

خداوند متعال در قرآن مي فرمايد:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ.»^۱

تعبير به «علی حرف» ممکن است اشاره به اين باشد که ايمان آن ها بيشتر بر زبانشان است، و در قلبشان جز نور ضعيف بسيار کم رنگی از ايمان نتابيده است.^۲ همان تعبيري که امام حسين (علیه السلام) در باره شيعيان ادعايي کوفه بکار بردند.

مُوسَىٰ بْنُ بَكْرٍ الْوَاسِطِيُّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ ع لَوْ مَيَّرْتُ شِيعَتِي لَمْ أَجِدْهُمْ إِلَّا وَاصِفَةً وَلَوْ امْتَحَنْتُهُمْ لَمَّا وَجَدْتُهُمْ إِلَّا مُرْتَدِّينَ وَ لَوْ تَمَحَّصْتُهُمْ لَمَّا خَلَصَ مِنَ الْأَلْفِ وَاحِدٌ وَ لَوْ غَزَبْتُهُمْ غَزْبَةً لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا مَا كَانَ لِي إِنَّهُمْ طَالَ مَا اتَّكَوْا عَلَيَّ الْأَرَائِكِ فَقَالُوا نَحْنُ شِيعَةٌ عَلَيٍّ إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ مَن صَدَّقَ قَوْلَهُ فِعْلُهُ.^۳

موسی بن بکرواسطی گوید: حضرت ابو الحسن (علیه السلام) به من

فرمود:

۱. حج/ ۱۱.

۲. تفسير نمونه، ج ۱۴، ص ۳۳.

۳. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۸، ص ۲۲۸.

اگر من شیعیانم را بررسی کنم جز مردمانی زبان آور (و اهل حرف) بیش نیستند، و اگر آزمایششان کنم جز مردمانی از دین برگشته نیستند، و اگر در بوته شان گذارم از هزار نفر یک نفر سالم در نیاید، و اگر غربالشان کنم چیزی جز آنچه مخصوص منند در غربال نمانند، اینها دیرزمانی است که بر بالشها تکیه زده و گفته اند: ما شیعه علی هستیم، در صورتی که تنها شیعه علی آن کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند (و عملش با حرفش یکی باشد).

فرق است بین یارانی که به محض شنیدن خبر حرکت امام، خود را به کاروان ابی عبدالله رساندند و تا پای جان، جان خویش را به پای امام خویش فدا کردند و آنان که به خیال خویش برای امام خیر خواهی کردند و به پیشنهادهای غیر انقلابی بسنده کردند. این تفاوت همیشه در طول تاریخ شیعیان و پیروان ائمه را به دو گروه و طیف تقسیم نموده است: شیعه ادعایی و شیعه انقلابی.

ممکن است برای کسی این سؤال پیش آید که ملاک شیعه واقعی بودن را انقلابی بودن (مانند ابی عبدالله علیه السلام) معرفی نموده‌اید، در حالی که حرکت امام حسن علیه السلام برخلاف امام حسین علیه السلام حرکتی انقلابی نبود و حال آنکه شیعیان پیروان هر دو امام هستند؟

جابر در روایتی از امام صادق علیه السلام به این سؤال پاسخ می‌دهد:

«انما شیعتنا من تابعنا و لم یخالفنا و اذا خفنا خاف و اذا امانا امن
فاولئک شیعتنا حقا.»^۱

شیعه انقلابی کسی نیست که از امامش جلوتر باشد. بلکه

۱. عده‌ای از علماء، الأصول الستة عشر (ط - دار الشبستری) - قم، چاپ: اول، ۱۳۶۳ ش. ص ۶۱.

وظیفه اش در هر حالتی پیروی است و صلح امام حسن نیز حرکتی غیر انقلابی نبود.

ابی سعید عقیصا نقل کرده که محضر مبارک حسن بن علی بن ابی طالب عرض کردم:

يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ دَاهَنْتَ مُعَاوِيَةَ وَصَالِحَتَهُ وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ الْحَقَّ لَكَ دُونَهُ وَأَنَّ مُعَاوِيَةَ ضَالٌّ بَاغٍ.

ای فرزند رسول خدا! چرا برای چه با معاویه مدهانه و صلح نمودید و حال آن که می دانستید حق مال شما است، نه مال او و نیز می دانستید که معاویه گمراه و ستمگر است؟

فَقَالَ يَا أَبَا سَعِيدٍ أَلَسْتُ حُجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَإِمَامًا عَلَيْهِمْ بَعْدَ أَبِي ع قُلْتُ بَلَى قَالَ أَلَسْتُ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِي وَالْأَخِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا قُلْتُ بَلَى.

حضرت فرمودند: آیا بعد از پدرم (علیه السلام) من حجت خدا بر مردم و امام ایشان نیستم؟

عرضه داشتم: چرا.

فرمود: آیا مگر من نه آن کسی هستم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در باره من و برادرم فرمودند: حسن و حسین دو امام بوده چه قیام کرده و چه بنشینند؟

عرض کردم: آری همین طور است.

قَالَ فَاتْنَا إِذْ نَ إِمَامٌ لَوْ قُتُّ وَ أَنَا إِمَامٌ إِذْ لَوْ قَعَدْتُ يَا أَبَا سَعِيدٍ عَلَّةٌ مُصَالِحَتِي لِمُعَاوِيَةَ عَلَّةٌ مُصَالِحَتِهِ رَسُولِ اللَّهِ ص لِبَنِي صَمْرَةَ وَبَنِي أَشْجَعٍ وَ لِأَهْلِ مَكَّةَ حِينَ أَنْصَرَفَ مِنَ الْحُدَيْبِيَّةِ أُولَئِكَ كُفَّارٌ بِالتَّنْزِيلِ وَ مُعَاوِيَةُ وَ أَصْحَابُهُ كُفَّارٌ بِالتَّوِيلِ.

فرمود: پس من امام بوده چه قیام کنم و چه بنشینم، ای ابا سعید به همان علتی که پیامبر خدا ﷺ با بنی ضمیره و بنی اشجع و با اهل مکه هنگام برگشت از حدیبیه صلح فرمودند، من نیز با معاویه صلح نموده‌ام، آن‌ها که رسول خدا ﷺ با ایشان صلح فرمود به نص کتاب کافر بودند و معاویه و اصحابش به مقتضای تأویل قرآن کافر می‌باشند.

يَا اَبَا سَعِيدٍ اِذَا كُنْتُ اِمَامًا مِنْ قِبَلِ اللّٰهِ تَعَالٰى ذِكْرُهُ لَمْ يَجِبْ اَنْ يُسَفَّهَ رَأْيِيْ فَيِمَا اَتَيْتُهُ مِنْ مُّهَادَنَةٍ اَوْ مُحَارَبَةٍ وَاِنْ كَانَ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فَيِمَا اَتَيْتُهُ مُلْتَبِسًا اَلَا تَرَى الْخَضِرَ لَمَّا خَرَقَ السَّفِيْنَهَ وَقَتَلَ الْعُلَامَ وَاَقَامَ الْمَجْدَارَ سَخَطَ مُوسٰى ع فَعَلَهُ لِاشْتِبَاهِ وَجْهِ الْحِكْمَةِ عَلَيْهِ حَتّٰى اَخْبَرَهُ فَرَضٰى هَكَذَا اَنَا سَخَطْتُمْ عَلٰى بِجَهْلِكُمْ بِوَجْهِ الْحِكْمَةِ فِيْهِ وَلَوْ لَا مَا اَتَيْتُ لَمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ شِيَعَتِنَا عَلٰى وَجْهِ الْاَرْضِ اَحَدًا اِلَّا قُتِلَ^۱.

ای ابا سعید وقتی من امام از جانب خدا بودم، نباید رأی مرا تخطئه کنی و عملی را که انجام داده‌ام چه مهاده و صلح بوده و چه محاربه و جنگ باشد، می‌باید بپذیری؛ اگر چه حکمت کردار من بر تو مخفی و مشتبه باشد. مگر نمی‌بینی جناب خضر علیه السلام وقتی کشتی را شکافت و جوان را کشت و دیوار را تعمیر کرد و به پا داشت، موسی به غضب آمد و از کردارش سخت برآشفت، جهت غضبناک شدن موسی این بود که حکمت عمل خضر بر او مخفی بود تا آن که خضر علیه السلام آن را بازگو کرد و موسی راضی گشت، عمل و کردار من نیز همین طور می‌باشد؛ یعنی از عمل و فعل من خرسند نبوده بلکه غضبناک هستند، زیرا حکمت آن بر شما پنهان می‌باشد و آن این است که اگر من غیر از این می‌نمودم یک نفر از شیعیان ما روی زمین باقی نمی‌ماند مگر آن که او را می‌کشتند.

علاوه بر اینکه این شیعیان ادعایی بودند که امام حسن علیه السلام را مجبور به پذیرش صلح نمودند و اگر ایشان شیعیانی انقلابی به تعداد یاران حسین علیه السلام داشت، باز مجبور به صلح نمی شد.

پرورش احساس

مهم آن است که شیعه انقلابی در هیچ صحنه‌ای امام خود را تنها نگذارد. شهید گلستانی تعبیر زیبایی دارد: وقتی حسین در صحنه است، اگر در صحنه نیستی هر کجا می خواهی باش! چه ایستاده به سجاده نماز و چه نشسته بر سر سفره شراب!

و اگر شیعیان به جای انقلابی بودن، ادعایی بودند، امام در صحنه تنها خواهد ماند، یک امام به مخمصه صلح مبتلا می شود و دیگری به مسلخ شهادت. که در این صورت چیزی جز ذلت و خواری نصیبشان نخواهد شد.

مثلاً همین عبدالله بن عمر که عرض کردیم. به جای بیعت نمودن با ابی عبدالله علیه السلام اقدام به نصیحت امام می کرد، آن گاه که پس از یزید نوبت به حکومت عبدالملک بن مروان رسید، گفت: من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «کسی که شب را روز کند و بیعت خلیفه‌ای بر عهده‌اش نباشد، مسلمان نیست.»

به همین جهت، شبانه رفت و با والی آن زمان، حجاج بن یوسف ثقفی که از طرف عبدالملک بن مروان ولایت آن دیار را به عهده داشت، بیعت نمود.

حجاج به او گفت: چه عجله‌ای در کار است که تو شبانه آمده‌ای؛ تا صبح صبر می کردی! عبدالله در پاسخ گفت: ترسیدم که امشب از دنیا بروم و

بیعت عبدالملک بن مروان بر گردنم نباشد. نداشتن بیعت خلیفه زمان مسئولیت دارد و من باید به وظیفه ام عمل کنم!
حجاج گفت: من مشغول کاری هستم، آن گاه پایش را دراز نمود و گفت: با پایم بیعت کن!^۱

بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) همین امام حسینی که از مدینه بیرون آمد و از اهل مدینه کسی او را یاری نکرد، مدینه تکان می خورد: چرا حسین، فرزند پیغمبر، شهید شد؟ آن وقت به یاد حسین و فضیلت های حسین می افتند، غصه ها پدید می آید و مردم فوق العاده ناراحت می شوند. یک هیئت هفت هشت نفری را از مدینه به شام می فرستند برای این که تحقیق کنند و ببینند علت قضیه چه بوده. آن ها وقتی که به آنجا می روند، تازه می فهمند که چرا امام حسین (علیه السلام) این جور قیام کرد و به هیچ وجه حاضر نبود صرف نظر کند.

بعد از آنکه مدتی ماندند و اوضاع را از نزدیک دیدند، برگشتند. مردم از این ها پرسیدند: آنجا چه دیدید؟ گفتند: ما فقط یک جمله می گوئیم، از همین یک جمله حرفمان را بفهمید. ما در مدتی که در شام بودیم همیشه انتظار این را داشتیم که از آسمان سنگ به سر ما ببارد. جناب عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه گفت: ایها الناس! من از نزد کسی می آیم که شراب را فراوان می آشامد، سر و کارش جز با موسیقی و هرزگی با چیز دیگری نیست، از زنای با مادر هم احتراز ندارد. سگ بازی، یوزبازی، هر فسقی که بگوئید، علناً انجام می دهد. گفت: من هستم و هفت پسر، من که قیام می کنم، شما خودتان می دانید، می خواهید قیام بکنید یا نکنید، که اهل مدینه بعد قیام کردند و قیام آن ها به آن

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۱۳/۲۴۲.

قتل عام مردم مدینہ منجر شد.^۱

عبداللہ بن مطیع نیز کہ جزء نصیحت کنندگان امام ذکر کردیم، بہ عنوان رہبر مردم مدینہ در دفاع از شہر، و بہ ہمراہ عبداللہ بن حنظلہ علیہ سپاہ یزید و شامیان جنگید، ولی چون یارانش پراکنده شدند، شکست خورد و در مدینہ پنهان شد، اما با آنہا بیعت نکرد و بعد بہ مکہ رفت و همان جا ساکن شد.

سیوطی می نویسد: در سال ۶۳ ہجری اہل مدینہ بر یزید خروج کردند. یزید لشکر انبوہی را بہ سوی آنان فرستاد و دستور داد آنہا را بہ قتل رسانند. واقعہ حرّہ در مدینہ طیّہ اتفاق افتاد. در آن واقعہ، جماعت بسیاری از صحابہ و از دیگران بہ قتل رسیدند و مدینہ غارت شد.

در فاجعہ حرّہ، با دستور یزید شہر مدینہ سہ روز بر سپاہ شام حلال شد. ہزاران زن مورد تجاوز قرار گرفتند، چہار ہزار کودک نامشروع زاییدہ شدند کہ پدرانشان معلوم نبود و آنان را اولاد الحرّہ نامیدند. مردم بہ مسجد پیامبر پناہ می بردند، اما در مسجد پیامبر ﷺ نیز زنان مورد تجاوز قرار گرفتند و آن قدر مرد کشتہ شدند کہ خون، قبر پیامبر را نیز گرفته بود.

زہری گوید: «در واقعہ حرّہ ہفتصد نفر از بزرگان مہاجر و انصار و دہ ہزار نفر از موالی، غلامان و دیگر افراد ناشناس کشتہ شدند.»

بعد از سہ روز، آتش بس اعلام شد و مردم برای بیعت فرا خواندہ شدند و بہ عنوان بندہ با یزید بیعت کردند. مسلم بن عقبہ را بہ خاطر جنایات فراوانش در این واقعہ، مسرف نامیدند.^۲ تمام کسانی کہ زندہ ماندند بر

۱. مجموعہ آثار استاد شہید مطہری، ج ۲۵، ص ۳۱۳.

۲. الکامل، ج ۴، ص ۱۱۲.

پیشانیان داغ زدند: هذا عبد من عبید یزید یفعل بی ما یشاء؛ این بنده ای از بندگان یزید است هر کاری بخواهد با من می کند. مسعودی نوشته است: مسلم بن عقبه از مردم مدینه بیعت گرفت که برده یزید هستند و هر کس نپذیرفت کشته شد، جز علی بن الحسین (علیه السلام) و علی بن عبد الله بن عباس.^۱

عاقبت انقلابی نبودن گرفتار این خفت و خواری شدن است. پیروان انقلابی امام جان خود را فدای حضرت کردند و اینگونه بعد از هزار سال هنوز همه ساله به مناسبت شهادت ابی عبدالله (علیه السلام) برای آن ها نیز در سرتاسر جهان اسلام اقامه عزای می شود و از حبیب ها و مسلم ها به نیکی یاد می شود، چرا چون خود را وصل به دریای با عظمت و ولایت نمودند. اما تا به حال برای کدام یک از کشته شدگان واقعه حره اقامه عزای شده است؟ با اینکه آن ها نیز فداکاری های بزرگی داشته اند.

رفتار سازی

در زمانه ما هم عده ای به دنبال تئوریزه کردن طرح سازش و تسلیم با آمریکا هستند و با نشان دادن در باغ سبزه در پی فریب افکار و اذهان عمومی هستند، غافل از اینکه سازش با یزید زمان نیز نتیجه ای جز واقعه حره برای ما به بار نخواهد داشت. لذا خداوند متعال در این آیه طرح دوستی با کافران را مساوی با گمراهی و ذلت مسلمانان معرفی می نماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ

وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ إِنْ يَشْفُقْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُورُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَالسِّنَنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ.»^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آن‌ها اظهار محبت می‌کنید، در حالی که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند، و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید، پیوند دوستی با آن‌ها برقرار نسازید، شما مخفیانه با آن‌ها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می‌کنید از همه بهتر می‌دانم، و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده. اگر آن‌ها بر شما مسلط شوند دشمنتان خواهند بود، و دست و زبان خود را به بدی بر شما می‌گشایند و دوست دارند شما به کفر باز گردید.

به صراحت این آیه قرآن، اگر امروز نیز یزیدیان زمان بر ما مسلط شوند، با تمام قوا سعی در نیست و نابود کردن و تاراج ما مسلمانان خواهند نمود، جنایتی که امروز به دست داعشی‌های مزدور آمریکا در کشورهای مسلمان می‌بینیم. چه سندی بالاتر از این می‌خواهیم؟ خداوند می‌فرماید: إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي؛

یعنی اگر یک شیعه انقلابی هستی، اگر خودت را شیعه سیدالشهدا میدانی به فکر سازش نباش.

مقام معظم رهبری درباره مذاکره با آمریکا به همین نکته اشاره می‌فرماید:

«صرف این که شما بروید با آمریکا بنشینید حرف بزنید و مذاکره کنید، مشکلات حل می‌شود؟ این طوری که نیست. مذاکره در عرف سیاسی، یعنی معامله. مذاکره با آمریکا، یعنی معامله با آمریکا. معامله، یعنی داد و ستد؛ یعنی چیزی بگیر، چیزی بده. تو از انقلاب اسلامی، به آمریکا چه می‌خواهی بدهی، تا چیزی از او بگیری؟ آن چیزی که شما می‌خواهید به آمریکا بدهید، تا در مقابل از او چیزی بگیرید، چیست؟ ما چه می‌توانیم به آمریکا بدهیم؟ او از ما چه می‌خواهد؟ آیا می‌دانید که او چه می‌خواهد؟ و ما نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحمید^۱ والله که آمریکا از هیچ چیز ملت ایران، به قدر مسلمان بودن و پایبند بودن به اسلام ناب محمدی، ناراحت نیست. او می‌خواهد شما از این پایبندیتان دست بردارید. او می‌خواهد شما این گردن برافراشته و سرافراز را نداشته باشید؛ حاضرید؟»^۲

این روحیه ذلت ناپذیری در توصیه‌های امام صادق (علیه السلام) به عبدالله بن جنذب نیز به عنوان خط مرز بین شیعه ادعایی و شیعه انقلابی معرفی شده که فرمود: «يَا ابْنَ جُنْدَبٍ اِنَّمَا شِيعَتُنَا يُعْرَفُونَ بِخِصَالٍ سِتِّي: اِي فِرْزَنَدِ جَنْدَبِ، هَمَانَا شِيعِيَانِ مَا بَه خِصَلْتِهَائِي چَند شَنَاخْتَه مِي شَوْنَد:

۱. آنها (شکنجه‌گران) هیچ ایرادی بر آنان (مؤمنان) نداشتند جز اینکه به خداوند عزیز حمید ایمان آورده بودند. بروج / ۸.

۲. دیدار با معلمان و کارگران، ۶۹/۲/۱۲.

... لَا يَسْأَلُونَ لَنَا مَبْعُضًا، وَلَوْ مَا تَوَّجُّوعًا^۱ یکی از آن خصلت‌ها این است که از دشمنان ما چیزی درخواست نمی‌کنند؛ هر چند از گرسنگی بمیرند...» ما از امام حسین (علیه السلام) هیهات منا الذله را آموخته‌ایم. آری! ما عاشقان حسین هیچگاه زیر بار ذلت نرفته و نمی‌رویم و اگر بخواهیم همچون حسین انقلابی باشیم، نتیجه سازش با دشمنان شیعه را ذلیل شدن می‌دانیم چون معتقدیم: به فدای لب عطشان حسین (علیه السلام) یعنی: سلام بر خاندانی که با تحریم آب تن به سازش ندادند!

ذکر مصیبت

یکی از ویژگی‌های انقلابی بودن این است که ذلت نمی‌پذیرد. امام حسین (علیه السلام) این را به تاریخ ثابت کرد و با دشمن سازش نکرد. این خصوصیت در حضرت زینب (علیها السلام) هم مشهود بود که بچه‌هایش را تقدیم حضرت سید الشهداء کرد که ذلت را نپذیرد، آنقدر مهم بود که روز عاشورا زینب (علیها السلام) لباس نو بر تن عون و محمد کرد و آن‌ها را از گرد و غبار پاک و تمیز نمود و سرمه بر چشمانشان کشید و شمشیر به دستشان داد و آن‌ها را آماده شهادت ساخت، سپس آن دو را به حضور برادرش حسین (علیه السلام) آورد و اجازه خواست که آن‌ها به میدان بروند. امام نخست اجازه نمی‌داد، حتی فرمود: شاید همسرت عبدالله خشنود نباشد، زینب (علیها السلام) عرض کرد: چنین نیست. بلکه همسرم به خصوص به من سفارش کرد که اگر کار به جنگ کشید، پسرانم جلوتر از پسران برادرت به میدان بروند.

۱. تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۰۳.

زینب بیشتر اصرار کرد. سرانجام امام اجازه داد، زینب (ع.ا.س) آن دو گل سرخش را به سوی میدان بدرقه کرد. عمر سعد گفت: «این خواهر عجب محبتی به برادرش دارد که نور دیده‌اش را به میدان فرستاده است.» آن دو برادر به جنگ پرداختند، و رَجَز می‌خواندند.

ما که از نسل علی حیدر کرار هستیم

یادگار حرم جعفر طیار هستیم

دست مادر کفنی کرده بر این پیکر ما

اذن تو هدیه بود بهر دل مادر ما

خواهد او هر چه که دارد بدهد در ره تو

خون ما را بکند زیب و فر در گه تو

در رگ ما به خدا غیرت حق جلوه‌گراست

مشوراضی نگریم مادر ما خون جگر است

سرانجام محمد به شهادت رسید و عون کنار بدن گلگون محمد آمد و

گفت: «برادرم! شتاب مکن! به زودی من نیز به تو می‌پیوندم.» محمد

نیز جنگید تا به شهادت رسید. امام حسین (ع.ا.س) پیکر پاک آن دو نوجوان

را به بغل گرفت و در حالی که پاهایشان روی زمین کشیده می‌شد آن‌ها

را به سوی خیمه آورد.^۱

گلان باغ زینب، شدند قربان مولا

به دشت کربلایی، شدند مهمان مولا

رسیدند بر وصال، گل دامان مولا

نشسته داغشان بر دل نالان مولا

بانوان حرم به استقبال جنازه‌های آن‌ها آمدند، همیشه زینب (ع.ا.س) در

۱. سوگنامه آل محمد، آیت‌الله اشتهاردی.

پیشاپیش بانوان بود، ولی این بار زینب دیده نمی شد. او از خیمه بیرون نیامده بود تا مبادا چشمش به پیکرهای به خون تپیده پسرانش بیفتد و بی تابی کند و از پاداشش کم شود و شاید زبان حال زینب این باشد: اگر من بیرون بروم و چشم برادرم به صورت تم بیفتد، شاید از من خجالت بکشد. نکند حسین علیه السلام شرمنده من بشود. من بمیرم و شرمندگی حسین را نبینم. بچه هایم فدایت شدند، خودم هم فدایت می شوم برادر! برادر دعا کن که زینب بمیرد

نباشد که بعد تو ماتم بگیرد



شب پنجم

منزلت و مقام شیعه واقعی
و لزوم تبعیت از
سیره اهل بیت علیهم السلام

انگیزه‌سازی

صدای کوبه به گوش رسید و رایحه خوش نبی خدا خانه را پر کرد. شادی و شعف در چهره پیامبر ﷺ خودنمایی می‌کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) که خوشحالی پیامبر خدا را دید، پرسید: یا رسول الله! چرا امروز خوشحالی؟

پیامبر ﷺ فرمودند: محبوب من! نور چشم من! آمده‌ام تا به تو بشارت دهم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: «خدای سبحان بر تو سلام می‌رساند و می‌گوید برو به علی بشارت بده که شیعیان علی اهل بهشتند.» علی به سجده افتاد و دستان خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: همه‌ی عالمیان شاهد باشند که من نصف عباداتم را به شیعیانم هدیه کردم. حضرت زهرا (علیها السلام) از طرف دیگری آمدند و فرمودند: خدایا تو گواه باش، من هم نصف حسناتم را به شیعیانم هدیه نمودم. لحظه‌ای بعد امام حسن (علیه السلام) سمت جدش آمد و فرمود: خدایا تو گواه باش، من هم نصف حسناتم را به شیعیانم هدیه نمودم.

و بعد از برادر، میوه دل رسول خدا، امام حسین (علیه السلام) آمد و فرمود: خدایا

تو گواه باش، من هم نصف حسناتم را به شیعیانم هدیه نمودم. پیامبر اکرم ﷺ نیز فرمودند: شما اهل بیت من که از من کریم تر نیستید، پس خدایا تو شاهد باش من هم نصف حسناتم را به شیعیان دادم. جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند سبحان گفته است شما اهل بیت از من کریم تر نیستید؛ حتما حتما شیعیان شما را بخشیدم و شیعیان علی و دوستانشان اگر گناهایی به اندازه کف دریا و برگ درختان داشته باشند، آن‌ها را می‌بخشم.^۱

اما شیعه‌ای که اینگونه محبوب خدا و رسول ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) است، چگونه شیعه‌ای است؟

اقناع اندیشه

حضرت ابراهیم می‌فرماید: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۲

در حقیقت ابراهیم با این تعبیر می‌خواهد به پیشگاه خداوند چنین عرض کند که حتی اگر فرزندان من از مسیر توحید منحرف گردند، و به بت توجه کنند، از من نیستند و اگر بیگانگان در این خط باشند، آن‌ها همچون فرزندان و برادران من هستند.^۳ و این مطلب در آیه ۲۳ شوری هم کاملا مشخص است: «قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی.» نمی‌فرماید: محبة فی القربی، و بنا بر نگارش محققان اهل لغت و تفسیر، همه اتفاق دارند که «محبت» یک امر قلبی خالص است؛ ولی «مودت»، مهرورزی توأم با اطاعت و پیروی است.

۱. منتخب التواریخ، ص ۸۰۲.

۲. ابراهیم/۳۶.

۳. برگزیده تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۱۳.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «لیس من شیعتنا من قال بلسانه و خالفنا فی اعمالنا و آثارنا و لکن شیعتنا من وافقنا بلسانه و قلبه و اتبع آثارنا و عمل باعمالنا. اولئک شیعتنا.»^۱ کسی که به زبان، می گوید شیعه است و با اعمال و آثار ما مخالفت می کند، از پیروان ما نیست، شیعه ما کسی است که ما را با زبان و قلب همراه باشد و آثار ما را پیروی کند و اعمال ما را انجام دهد. آنان، شیعه ما هستند. و در روایتی دیگر نیز می فرمایند: «كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْ شِيعَتِنَا وَ هُوَ مُتَمَسِّكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنَا.»^۲

یکی از فلسفه های مهم تأکید اهل بیت علیهم السلام بر برگزاری مراسم عزای امام حسین علیه السلام و مجالس روضه، تربیت شیعیانی مطیع و انقلابی بوده که امر اهل بیت علیهم السلام را در هر زمانی زنده نگه دارند.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که به فضیل فرمودند:

«تَجَلِّسُونِ وَ تُحَدِّثُونِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ أَحِبُّهَا فَأَحْيُوا أَمْرَنَا رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا يَا فَضِيلُ، فَرَحِمَ اللَّهُ مِنْ أَحْيَاءِ أَمْرِنَا. يَا فَضِيلُ مَنْ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ عَنْ عَيْنَيْهِ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ عَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ أَكْثَرُ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ.»

امام صادق علیه السلام از «فضیل» پرسید: آیا (دور هم) می نشینید و حدیث و سخن می گوئید؟ گفت: آری قربانت گردم. فرمود: اینگونه مجالس را دوست دارم، پس امر (امامت) ما را زنده بدارید. خدای رحمت کند کسی را که امر و راه ما را احیا کند.

۴۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹۶، ح ۱۹.

۲. صفات الشیعه، ص ۳.

ای فُضیل! هر که ما را یاد کند یا نزد او ذکری از ما بشود و به اندازه پرمگسی اشک از چشمش خارج شود، خدا گناهانش را می‌آمرزد، گرچه از کف دریا (سطح دریا) بیشتر باشد.^۱

شهید مطهری رحمته درباره دستور اهل بیت علیهم السلام برای گریه بر امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

[این دستورا] برای این است که پرتویی از روح حسین بن علی علیه السلام در روح ما و شما بتابد. اگر اشکی که ما برای او می‌ریزیم در مسیر هماهنگی روح ما باشد، روح ما پرواز کوچکی با روح حسینی بکند، ذره‌ای از همت او، ذره‌ای از غیرت او، ذره‌ای از حریت او، ذره‌ای از ایمان او، ذره‌ای از تقوای او، ذره‌ای از توحید او در ما بتابد و چنین اشکی از چشم ما جاری شود، آن اشک، هر چه دلتان بخواهد، قیمت دارد. اگر گفتند به اندازه یک بال مگس اش هم یک دنیا ارزش دارد، باور کنید.^۲

این را شهدا باور داشتند به همین خاطر با اشک بر امام حسین علیه السلام زنده بودند و حسینی شده بودند.

ذکر مصیبت

سعی کنید توسل شما هیچ وقت قطع نشود بالخصوص روضه، علامه قاضی رحمته در وصیت‌نامه خود فرمودند: روضه هفتگی داشته باشید. رشادت و شجاعت یکی از خصوصیات اهل بیت علیهم السلام بوده. در کربلا

۱. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۲، ص ۲۰.

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۷، ص ۷۳.

هم این را مکرر مشاهده می کنید. نوجوانی است از فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام) که وقتی دید عمویش حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) تنها و غریب مانده است، طاقت نیاورد. عبدالله هنگام شهادت امام حسن (علیه السلام) کمتر از ده سال داشت. از وقتی که چشم باز کرده، عمویش امام حسین (علیه السلام) را دیده و از او محبت دیده، امام حسین (علیه السلام) هم خیلی به او علاقه داشت. وقتی ابی عبدالله (علیه السلام) از روی اسب بر زمین افتاد و توان حرکت نداشت و دشمن او را محاصره کرده بود، عبدالله تا این صحنه را دید دست خود را از دست عمه اش زینب آزاد کرد و دوان دوان به سوی امام می رفت و فریاد می زد: «والله لا افارق عمی.» خودش را به امام رساند.

عبدالله یگانه عاشق به یک نگه شد

کبوتر حرم بود نغین بارگه شد

با اشک دانه دانه برون ز خیمه گه شد

ز خیمه گه روانه به سوی قتله گه شد

خود را فکند و ناگه بر دامن عمویش

حسین گل حسن را با گریه کرده بویش

وقتی یکی از دشمنان می خواست با شمشیر به امام حمله کند، او دست

خود را جلو آورد و فریاد زد: ای نامرد! می خواهی عمویم را بکشی؟

شمشیر او دست عبدالله را قطع کرد و ناله عبدالله بلند شد:

یا عماه... وابتاه... وامااه...^۲

۱. مقتل شیخ مفید، ترجمه سید علی رضا جعفری، ص ۲۱۲. و نفس المهموم، ترجمه علی نظری منفرد، ص ۴۳۷.

۲. نفس المهموم شیخ عباس قمی، ترجمه علی نظری منفرد، ص ۴۳۷.

کن قبولم پسرت ہستم من
 عاشق و خونجگرت ہستم من
 سر خونین تو خون کردہ دلم
 از رخ ماہ تو مولا خجلم
 نالہ دادی ز جفای اعدا
 دست من گشتہ چو دست زہرا ؑ
 امام بہ او فرمود: صبر کن بہ زودی بہ نزد پدرت خواہی رفت. عاقبت
 حرمہ ملعون با تیری سہ شعبہ عبد اللہ را در آغوش امام بہ شہادت
 رساند.
 تا بہ بازوی من آمد شمشیر
 ہمچو زہرا شدم از عالم سیر



شب ششم

قلیل بودن شیعه واقعی
ومعیار آن

انگیزه‌سازی

ابو یعقوب یوسف بن زیاد و علی بن سیار نقل می‌کنند: شبی از شب‌ها به محضر مبارک امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدیم. والی شهر که علاقه خاصی نسبت به حضرت داشت، به همراه شخصی که دست‌های او را بسته بودند، وارد منزل امام علیه السلام شد و اظهار داشت: یا بن رسول الله! این شخص را از دکان صراف در حال سرقت و دزدی گرفته‌ایم و چون خواستیم او را همانند دیگر دزدان شکنجه و تأذیب کنیم، اظهار داشت که از شیعیان حضرت علی علیه السلام و نیز از شیعیان شما است. ما از تعذیب او خودداری کردیم و نزد شما آمدیم تا ما را راهنمایی و تکلیف ما را نسبت به این شخص روشن بفرمایید.

حضرت فرمود: به خداوند پناه می‌برم، او شیعه علی علیه السلام نیست، او برای نجات خود چنین ادعایی کرده است. سپس والی آن سارق را از آن جا برد و به دو نفر از مأمورین خود دستور داد تا آن سارق را تعذیب و تأذیب نمایند، پس او را بر زمین خوابانیدند و شروع کردند بر بدنش شلاق



بزنند؛ ولی هر چه شلاق می‌زدند، روی زمین می‌خورد و به آن سارق اصابت نمی‌کرد.

بعد از آن، والی مجدداً او را نزد امام حسن عسکری علیه السلام آورد و گفت: یا بن رسول الله! بسیار جای تعجب است، فرمودید که او از شیعیان شما نیست، اگر از شیعیان شما نباشد پس لابد از شیعیان و پیروان شیطان خواهد بود و باید در آتش قهر خدای متعال بسوزد.

و سپس افزود: اما هر چه مأمورین بر او تازیانه می‌زدند، بر زمین می‌خورد و بر بدن او اصابت نمی‌کرد و تمام افراد از این جریان در تعجب و حیرت قرار گرفته‌اند.

در این موقع امام حسن عسکری علیه السلام به والی خطاب نمود و فرمود: ای بنده خدا! او در ادعای خود دروغ می‌گوید، او از شیعیان ما نیست، بلکه از محبتین و دوستان ما می‌باشد. والی اظهار داشت: از نظر ما فرقی بین شیعه و دوست نمی‌باشد، لطفاً بفرمایید که فرق بین آن‌ها چیست؟ حضرت فرمود: همانا شیعیان ما کسانی هستند که در تمام مسائل زندگی مطیع و فرمان‌بر دستورات ما باشند و سعی دارند که در هیچ موردی معصیت و مخالفت ما را نمایند. و هر که خلاف چنین روشی باشد و اظهار علاقه و محبت نسبت به ما نماید دوست ما می‌باشد، نه شیعه ما.

در پایان، امام عسکری علیه السلام به آن مرد - متهم به سرقت - خطاب نمود و فرمود: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَسْتَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ علیه السلام، إِنَّمَا أَنْتَ مِنْ مُحِبِّهِ. باید شیعه علی علیه السلام در تمام امور زندگی، شیعه و پیرو او - و دیگر اهل بیت رسالت - باشد و ایشان را در هر حال تصدیق نماید؛ و نیز باید سعی نماید که هیچ‌گونه تخلفی با ایشان نداشته باشد و در همه امور، خود را

هماهنگ و مطیع ایشان بدانند.^۱

شیعه مقام بلندی است و هر کسی نمی تواند خودش را شیعه بنامد. خداوند در قرآن حکیم، ابراهیم علیه السلام را از شیعیان می شمارد. «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»^۲ و ابراهیم از جمله پیروان او بود.

اقناع اندیشه

جابر بن یزید جعفی از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر این آیه پرسش نمود. امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «همانا خداوند سبحان زمانی که ابراهیم علیه السلام را آفرید، پرده از جلوی چشمش بر گرفت. ابراهیم نگاه کرد و نوری را کنار عرش مشاهده نمود.

عرضه داشت: خداوندا! این نور چیست؟ به او گفته شد: هَذَا نُورُ مُحَمَّدٍ علیه السلام صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي؛ این نور محمد صلی الله علیه و آله برگزیده خلق من است.

ابراهیم علیه السلام نوری در کنار آن نور دید. پرسید: خدایا و این نور چیست؟ از سوی خداوند به او گفته شد: هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام نَاصِرِ دِينِي.

در کنار آن دو نور سه نور دیگر دید. پرسید خدایا این نورها چیستند؟ به او گفته شد: هَذَا نُورُ فَاطِمَةَ فَطَمَتْ مُحِبَّيْهَا مِنَ النَّارِ وَ نُورُ وَلَدَيْهَا الْحَسَنِ

وَ الْحُسَيْنِ؛ این نور فاطمه علیها السلام است که دوستانش را از آتش باز داشته و جدا کرده و نور دو پسرش حسن و حسین علیهما السلام می باشد

آنگاه ابراهیم گفت: پروردگارا! نه نور دیگر هم می بینم که پیرامون آنان را گرفته اند.

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام، حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام، انتشارات مدرسه الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، نوبت چاپ: اول سال ۱۴۰۹ ق، قم، ص: ۳۱۶، ح ۱۶۱.

گفته شد: ای ابراهیم! اینان امامان از فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام هستند. پس ابراهیم عرضه داشت:

بار خدایا! به حق این پنج تن تو را سوگند می‌دهم که به من بشناسانی آن نه تن را که کیانند.

خداوند فرمود: ای ابراهیم! اولین آن‌ها علی بن الحسین علیه السلام است و پسرش محمد صلى الله عليه وآله و پسرش جعفر علیه السلام و پسرش موسی علیه السلام و پسرش علی علیه السلام و پسرش محمد علیه السلام و پسرش علی علیه السلام و پسرش حسن علیه السلام و حجت قائم علیه السلام پسر اوست.

آنگاه ابراهیم گفت: ای خدای من و سید من! نورهایی را می‌بینم که پیرامون آن‌ها حلقه زده‌اند که شماره آن‌ها را جز تو کسی نمی‌داند. گفته شد: يَا اِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ شِيعَتُهُمْ شِيعَةُ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ علیه السلام.

ابراهیم گفت: شیعیان او به چه نشانه و علامتی شناخته می‌شوند؟ خداوند فرمود: به خواندن پنجاه و یک رکعت نماز و بلند خواندن "بسم الله الرحمن الرحيم" و قنوت گرفتن پیش از رکوع و انگشتی به دست راست کردن؛ در این هنگام ابراهیم علیه السلام گفت: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَةِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

امام صادق علیه السلام فرمود: پس خداوند این مطلب را در کتاب خود خبر داده که می‌فرماید: و به راستی که از جمله شیعیان او ابراهیم است. ^۱ با این اوصاف تعداد شیعیان واقعی، خیلی کم خواهد بود. بله! نه فقط در این دوران که امام زمان غایب است، بلکه در زمان حضور خود

۱. تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، استرآبادی، علی، انتشارات مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ اول سال چاپ: ۱۴۰۹ ق، قم، ص ۴۸۵.

ائمہ اطہار علیہم السلام هم تعداد شیعیان کم بوده است.

مفضل بن قیس می گوید: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود:

كَمْ شِيعَتُنَا بِالْكُوفَةِ؛

شیعیان ما در کوفه چند نفرند؟

عرض کردم: پنجاه هزار نفر. حضرت پیوسته این سؤال را

تکرار می کرد، تا این که فرمود: آیا امید داری بیست نفر باشند؟

و در ادامه فرمود: وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنْ يَكُونَ بِالْكُوفَةِ خَمْسَةٌ وَ

عَشْرُونَ رَجُلًا يَعْرِفُونَ أَمْرَنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ وَلَا يَقُولُونَ عَلَيْنَا

إِلَّا بِالْحَقِّ^۱.

به خدا سوگند آرزو دارم در کوفه بیست و پنج نفر مرد باشند

که امر [امامت] ما اهل بیت را که بر آن [ثابت و استوار] هستیم

بشناسند و علیه ما جز به حق سخنی نگویند.

چرا حضرت از بین پنجاه هزار نفر، آرزوی بیست و پنج نفر شیعه را

دارد؟ مگر شیعه ای که مد نظر اهل بیت علیهم السلام است چه خصوصیتی دارد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: «إِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ شِيعَنَا وَاتَّبَعَ آثَارَنَا وَافْتَدَى

بِأَعْمَالِنَا. قطعاً شیعه ما کسی است که از ما پیروی کند و پا جای پای

ما بگذارد و به کردار ما اقتدا نماید.»^۲

شیعه نگاهش به امامش است؛ مثل نماز جماعت که مأموم باید در

گفتن اذکار و افعال نماز، همراه امام باشد؛ نه عقب تر و نه جلوتر. در عالم

مقام و درجه ای به بلندای مقام شیعه نیست. برای شیعه اهل بیت علیهم السلام

۱. صفات الشيعة، ابن بابويه، محمد بن علی، انتشارات علمی، چاپ اول: ۱۳۶۲ ش، تهران، ص ۱۴.

۲. بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، انتشارات دار احیاء التراث العربی، سال چاپ: ۱۴۰۳ ق، چاپ دوم، ج ۸، ص ۳۵۲.

شدن باید همت کنیم تا به این مقام والا برسیم.

پرورش احساس

عمرو بن ابی المقدام می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: من و پدرم از خانه بیرون رفتیم تا (در مسجد مدینه) به میان قبر و منبر رسیدیم. در آنجا به گروهی از شیعه برخوردیم، پدرم به آن‌ها سلام کرد. سپس پدرم فرمود: **أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لِأَحَبُّ رِيحِكُمْ وَأَزْوَاحِكُمْ فَأَعِينُونِي عَلَى ذَلِكَ بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ.**

به خدا سوگند من بوی شما و جان‌های شما را دوست دارم، پس شما کمکم کنید بر این دوستی به پارسائی و کوشش؛

و هر کس از شما که (بنده‌ای از بندگان خدا) را امام و پیشوای خود قرار دهد باید بر طبق رفتار و کردار او عمل کند؛

أَنْتُمْ شِيعَةُ آلِ مُحَمَّدٍ [صلى الله عليه وآله] وَأَنْتُمْ شُرْطُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ وَالسَّابِقُونَ الْآخِرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالسَّابِقُونَ فِي الْآخِرَةِ إِلَى الْجَنَّةِ، شما باید پیروان خدا، و شما باید یاران خدا، و شما باید پیشی‌گرفتنگان اولین و پیشی‌گرفتنگان آخرین و پیشی‌گرفتنگان در دنیا و پیشی‌گرفتنگان در آخرت به سوی بهشت؛

قَدْ ضَمِنَّا لَكُمْ الْجَنَّةَ بِضَمَانِ اللَّهِ [تَبَارَكَ وَتَعَالَى] وَضَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ [صلى الله عليه وآله] وَأَهْلِ بَيْتِهِ و ما از روی ضمانتی که خدا کرده و ضمانت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای شما ضمانت بهشت را کرده‌ایم، به خدا که در درجات بهشت کسی بیشتر از شماها نباشد، پس برای درک فضائل درجات بهشت با یک دیگر رقابت کنید. شما باید پاکان و زنانان نیز زنانی پاک هستند، هر زن باایمانی حوریه‌ای است خوش چشم، و هر

مرد باایمانی یک صدیق است، امیر مؤمنان به قنبر (غلامش) فرمود:

يَا قَنْبِرُ أَبْشِرْ وَبَشِّرْ وَاسْتَبْشِرْ فَوَاللَّهِ لَقَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ عَلَى أُمَّتِهِ سَاخِطٌ إِلَّا الشَّيْعَةَ؛ ای قنبر مرده گیر، و مرده ده، و خوشحال باش که به خدا سوگند رسول خدا ﷺ از این جهان رفت و جز بر شیعه بر سایر امت خود خشمگین بود.

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ عِزًّا، وَعِزُّ الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ. بدان که برای هر چیزی عزت و شوکتی است و عزت اسلام شیعیان هستند.

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دِعَامَةً، وَدِعَامَةُ الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ. آگاه باش که هر چیز را ستونی است و ستون اسلام شیعیان هستند.

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ ذِرْوَةً، وَذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ. آگاه باش که برای هر چیز سری است و سر اسلام شیعیانند.

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شَرَفًا، وَشَرَفُ الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ. آگاه باش که برای هر چیزی شرافتی است و شرافت اسلام شیعه است.

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ سَيِّدًا، وَسَيِّدُ الْمَجَالِسِ مَجَالِسُ الشَّيْعَةِ. آگاه باش که هر چیزی را آقای است و آقای مجالس و انجمن ها مجالس شیعه است.

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ إِمَامًا، وَإِمَامُ الْأَرْضِ أَرْضُ تَسْكُنُهَا الشَّيْعَةُ، وَاللَّهُ لَوْ لَأَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ مَا رَأَيْتَ بَعَيْنٍ عُشْبًا أَبَدًا.^۱

آگاه باش که هر چیزی را امام و رهبری است و امام زمین آن سرزمینی است که شیعه در آن سکونت دارد، به خدا اگر شما در زمین نباشید گیاهی در زمین نروید.»

۱. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، انتشارات دارالحدیث، سال چاپ: ق ۱۴۲۹، چاپ اول، قم، ج ۱۵، ص ۴۸۹.

شیعه باید در همه زمینه‌ها بهترین باشد. و مایه افتخار و زینت اهل بیت (علیهم‌السلام) باشد. برخی به گمان خودشان و اطرافیان‌شان شیعه دو آتسه هستند، اما قلب امام زمان خود را به درد می‌آورند.

عمر بن یزید گفت: خدمت حضرت صادق (علیه‌السلام) وارد شدم. مدتی با من در باره فضائل شیعه صحبت کرد، آنگاه فرمود: «إِنَّ مِنَ الشَّيْعَةِ بَعْدَنَا مَنْ هُمْ شَرُّ مِنَ النَّصَابِ.»

بعضی از شیعیان بعد از من خواهند آمد که از ناصبی‌ها بدترند. عرض کردم: آقا مگر آن‌ها ادعای محبت با شما ندارند و از دشمنانتان بیزار نیستند. فرمود: بله (و لو اینکه ما را دوست دارند).^۲

آن‌ها فقط خودشان را شیعه می‌دانند و دیگران را به حساب نمی‌آورند و خیال می‌کنند که شیعه هستند و دیگران از اعتقادانشان دست کشیده‌اند. اینها باعث دشمنی با اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌شوند؛ این که خدمت به اهل بیت نیست. بزرگترین ظلم به ایشان است.

شیعه واقعی فقط به اسم و شناسنامه نیست باید در میدان واقعی آن‌ها را آزمود.

رفتار سازی

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «امْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ ثَلَاثٍ: شِيعِيَانِ مَا رَا در سه چیز امتحان نمایید:

عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ حَافِظْتُهُمْ عَلَيْهَا، در مواظبت بر اوقات نماز

۱. به نظر می‌آید منظور حضرت این باشد که اعتقاد و رفتار آن‌ها به گونه‌ای است که ضررشان از ناصبی‌ها بیشتر است.

۲. رجال الکشی - إختيار معرفة الرجال، کشی، محمد بن عمر، انتشارات مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، نوبت چاپ: اول، سال چاپ: ۱۴۰۹ ق، مشهد، ص ۴۵۹.

وَ عِنْدَ أَسْرَارِهِمْ كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَهَا عِنْدَ عَدُوَّتَا، در نگهداری اسرارشان از دشمنان ما
وَ إِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَاسَاةِهِمْ لِإِخْوَانِهِمْ فِيهَا.^۱ در همدردی و کمک مالی
به برادرانشان.»

اگر این ملاک‌ها و ویژگی‌های شیعه که خود اهل بیت فرمودند را بشناسیم، دیگر کسانی که از خود اهل بیت علیهم‌السلام تندتر می‌روند و به قول معروف کاسه‌ی داغ‌تر از آش هستند و تنها خودشان را شیعه می‌دانند، ولی این ویژگی‌ها که خود اهل بیت به عنوان ویژگی شیعه معرفی فرمودند را ندارند، شیعه نمی‌دانیم و از آن‌ها طرفداری نمی‌کنیم.
یک ویژگی شیعه واقعی و انقلابی که امام صادق علیه‌السلام بیان فرمودند و در حال حاضر هم کمرنگ شده، نگهداری اسرار اهل بیت علیهم‌السلام از دشمنان آن‌ها است.

کسانی که این گونه‌اند مصداق این آیه از قرآن هستند:
«الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.»^۲

دشمن دانا بلندت می‌کند

بر زمینت می‌زند نادان دوست

خداوند در قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.»^۳

به عبارت خودمانی: اهل ایمان، کسانی که خودتان را شیعه می‌دانید، از

۱. وسائل الشیعة، شیخ حرعاملی، انتشارات مؤسسة آل البيت علیهم‌السلام، سال چاپ: ۱۴۰۹ ق، چاپ اول،

ج ۴، ص ۱۱۲، ح ۱۶.

۲. کشف/ ۱۰۴.

۳. حجرات/ ۱.

خدا و رسولش جلو نزنید، بعضی امور را شما درک نمی کنید، در آن موارد به امام معصوم رجوع کنید. نگوئید ما بهتر می فهمیم.

سفیان بن سعید گوید:

«از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: يَا سُفْيَانُ عَلَيْكَ بِالتَّقِيَّةِ؛ ای سفیان! (در جایی که افشا کردن عقیده سبب اتلاف نیروها و بهم خوردن نقشه‌ها و هدف‌ها گردد) بر تو باد به تقیه ... و پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه قصد داشت به مسافرتی برود، آن را پنهان می داشت، و به جهت مصالحی مقصد خود را طوری اظهار می نمود که درست نفهمند، و آن را به طرزی می گفت که شنونده خیال می کرد جای دیگری را فرموده است. و فرمود: پروردگرم به من دستور داده با مردم سازش کنم، همچنان که به اداء واجبات مأمورم ساخته، و خداوند با آموختن تقیه به او فرمود: «ادْفَعْ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (بدی را با نیکی دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند، اما به این مرحله جز اشخاصی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند و به آن نمی رسند مگر افرادی که بهره عظیمی از عقل و ایمان و تقوی دارند).

يَا سُفْيَانُ مَنِ اسْتَعْمَلَ التَّقِيَّةَ فِي دِينِ اللَّهِ فَقَدْ تَسَمَّ الدَّرْوَةَ الْعُلْيَا مِنَ الْعِرَانِ عَزَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ وَمَنْ لَمْ يَمْلِكْ لِسَانَهُ نَدِمَ^۱.

ای سفیان! هر کس که در آئین الهی تقیه را بکار گیرد خود را به قلّه بلندی از عزت رسانده، قطعاً عزت مؤمن در نگهداری زبانش می باشد، و آن کس که مالک زبان خود نگردد، پشیمانی خواهد کشید.

زبان نعمتی است که مانند یک شمشیر دو لبه است. اهل بیت علیهم السلام

۱. معانی الأخبار، ابن بابویه، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی، چ اول: ۱۴۰۳ ق، قم، ص ۳۸۶.

فرموده‌اند: **اللسانُ صَغِيرُ الجِرْمِ عَظِيمُ الجِرْمِ**.^۱

برخی با این زبان کوچک، نامه عمل خود را از گناه پر می‌کنند و برخی با همین زبان کم وزن حرفی می‌زنند که سال‌های سال در تاریخ می‌ماند و موجب دلدادگی عده‌ای دیگر می‌شود.

ذکر مصیبت

امشب شب آقازاده‌ای است که با این زبان مبارکش در هزار و چهار صد سال قبل حرفی زده که هنوز ماندگار است؛ هر کس که این کلام را می‌شنود، متأثر می‌شود.

شب عاشورا وقتی اباعبدالله علیه السلام با یاران با وفای خود وداع می‌کرد و مقام بهشتی‌شان را به آن‌ها نشان می‌داد، این آقازاده، جگر گوشه امام مجتبی علیه السلام پرسید: عمو جان! فردا من هم شهید خواهم شد؟ سیدالشهدا علیه السلام از عزیز دل برادرش پرسید: **يَا ابْنَ أَخِي كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟** قاسم بن الحسن علیه السلام جوابی داد که دل همه را می‌سوزاند؛ عرض کرد: **يَا عَمِّ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ**.^۲ عمو جان! مرگ پیش من شیرین‌تر از عسل است.

روز عاشورا قاسم بن الحسن تا دید که کارزار گشته، کفن پوشید، کلاه‌خود نبود؛ به جای آن عمامه‌ای به سر بست. آماده میدان شد. نزد عمو آمد. اذن میدان خواست. عمو اذن نمی‌داد، ولی آن قدر قاسم گریه کرد و دست و پای امام را بوسید تا امام اذن داد. از طرفی زبان

۱. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، مترجم: حسن زاده آملی، انتشارات مکتبه الإسلامیة، چاپ چهارم: ۱۴۰۰ ق، تهران، ج ۱۲، ص ۱۵۵.

۲. الهدایة الكبرى، خصیبی، حسین بن حمدان، انتشارات البلاغ، سال چاپ: ۱۴۱۹ ق، بیروت، ص ۲۰۴.

حال حضرت این است: خدایا! قاسم امانت برادرم حسن بود. من هر وقت دلم برای برادرم حسن تنگ می شد قاسم را نگاه می کردم. بعد از قاسم وای بر من!

عمو و عموزاده یکدیگر را بغل کرده و آنقدر گریه کردند تا غش کردند. قاسم سوی میدان حرکت کرد. راوی که در لشکر دشمن است، می گوید: یک مرتبه بچه‌ای را دیدم که سوار بر اسب شده و کلاهخود هم ندارد و پای او هم به رکاب نمی‌رسد. وارد میدان شد کانه قلقه القمر؛ گویا ماه پاره‌ای بود.

همان راوی می گوید: رسم بود که جنگاوران خودشان را معرفی می کردند، همه متحیرند که این بچه کیست؟ تا در مقابل مردم ایستاد، فریادش بلند شد:

ان تُنکرونی فانا بن الحسن

سبُّ النبی المصطفیٰ المؤمن^۱

مردم اگر مرا نمی‌شناسید من پسر حسن بن علی بن ابی طالب هستم.

هذا الحسین کالاسیر المرتهن

بین اناسٍ لاسقوا صوب المزن^۲

این مردی که در این جا می‌بینید و گرفتار شماست، عموی من حسین بن ابی طالب است.

حمله کرد. جنگ نمایانی کرد. عده زیادی از لشکریان دشمن را به درک واصل کرد. نمی‌دانم چه بلایی سر قاسم آوردند که ناگهان صدای قاسم بلند شد: یاعماه ... یاعماه ...

۱. مقتل ابومخنف، ترجمه سید علی محمد موسوی، ص ۳۰۹ و نفس المهموم ص ۳۲۱-۳۲۲.

۲. نفس المهموم، ترجمه علی نظری منفرد، ص ۳۹۳.

مرا دریاب یاعم از روی مرحمت اکنون

که مرغ روح شوق دیدن بایم حسن دارد
 ابی عبدالله علیه السلام خودش را به سرعت به بالین قاسم رساند. قاسم آخرین
 لحظاتش را طی می کند، و الغلام یفحص بر جلیه؛ قاسم از شدت درد
 پاهایش را روی زمین می کوبید. آن وقت همه شنیدند که اباعبدالله
 می گفت: یعزُّ والله عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا ینفعک.
 پسر برادرم! چه قدر سخت است که عمویت را صدا بزنی و عمو نتواند
 کاری برایت بکند. چقدر سخت است بر بالین تو باشم و کاری از دستم
 بر نیاید. عرضه بداریم: یا اباعبدالله! این جا آمدید بالای سر قاسم اما
 کاش یک نفر پیدا می شد لحظات آخر سر شما را به دامن بگیرد.^۱
 همه صدا بزنید یا حسین ...

در خانه دل غم حسین است

چون ماه محرم حسین است

بی شبهه بود خدا عزادار

هر جای که ماتم حسین است

۱. سیدالشهدا و یاران باوفای او، سید نعمت اله حسینی، ص ۲۰۴.



شب هفتم

جوشش

روح انقلابی و حسینی علیه السلام
دردل شیعیان واقعی تاریخ

انگیزه‌سازی

از گنده‌لات‌ها و چاقوکش‌ها و عرق خورهای تهران بود. تمام جنوب شهر از ش حساب می‌بردند. می‌گفتند لوطی‌تر از این آدم پیدا نمی‌شود. در جریان کودتای ۲۸ مرداد از جمله کسانی بود که نقش مؤثری در برگشت شاه به مملکت داشت. بعد برگشت، شاه در طی مراسمی به او لقب تاج بخش داد. حتی شاه یک اسلحه کمری به او هدیه داد. در سال ۳۲ به خاطر خدمات زیاد، مدال رستاخیز که مهم‌ترین نشان ملی بود، به او اهدا شد. در سال ۳۹ که اولین پسر شاه به دنیا آمد، با نوچه‌هایش کل خیابان مولوی را طاق نصرت می‌زنند و آذین می‌کنند. می‌گویند روی سینه‌اش عکس رضاشاه را خالکوبی کرده بود.

اما با تمام این کارها محرم که می‌شد، لب به عرق نمی‌زد. خلاف را می‌بوسید و می‌گذاشت کنار و برای امام حسین (علیه السلام) دسته‌عزاداری راه می‌انداخت. اسم هیئتشان این بود: هیئت جوانان متوسلان به امام حسین (علیه السلام) اهالی جنوب شهر تهران - طیب حاج رضایی و حسین اسماعیل پور.

هیئت طیب خان بزرگترین دسته عزاداری جنوب شهر تهران بود. پسر طیب نقل می‌کند:

پدرم در غیر ماه مبارک رمضان و محرم و صفر، اهل خوردن مشروب بود. سال آخر به ما گفت: «این دفعه دیگه توبه واقعی کردم. دیگه سراغ نجاست نمی‌رم.» وقتی ما علتش را پرسیدیم، گفت: «این دفعه خود آقام امام حسین (علیه السلام) را توی خواب دیدم که به من گفت: طیب بسه دیگه! من هم از روی مولام خجالت کشیدم و دیگه لب به نجاست نمی‌زنم.» اتفاقاً تا لحظه شهادت هم پدرم طرف هیچ خلافی نرفت.

محرم سال ۴۲ سال سرنوشت‌سازی برای طیب بود. دوازده خرداد سال ۴۲ مقارن با شب عاشورای سال ۴۲، دسته عزاداری طیب از مسجد بیرون آمد، ولی آن شب وضعیت متفاوت بود. جلوی هر کدام از علامت‌هایی که در حرکت بود، عکس‌های حضرت امام به سینه‌ی علامت نصب بود. لحظاتی بعد، اتومبیل دربار کنار خیابان ایستاد. رسول پرویزی معاون اسدالله علم نخست‌وزیر پیاده شد. سریع جلوی طیب آمد و گفت: «طیب خان، این کاری که کردی درست نیست. این عکس‌ها را بردار.» طیب گفت: «من عکس‌ها را بر نمی‌دارم.»

پرویزی گفت: «بدجوری میشه‌ها!»

- «هر چی میخواد بشه.»

پرویزی رفت و اتومبیل با سرعت دور شد.

دسته طیب خان با علامت‌هایی از تصویر حضرت امام (علیه السلام) حرکت کرد.

صبح ۱۵ خرداد خبر دستگیری امام به تهران می‌رسد و از جمله کسانی که دستور داد بازار میوه تهران تعطیل بشود، طیب بود. سر همین ماجرا،

دو روز بعد طیب دستگیر می شود و به زندان می افتد. ساواک از طیب می خواهد که اعتراف کند از امام خمینی پول گرفته تا واقعه ۱۵ خرداد را راه بیندازد و برای اینکه اعتراف بکند او را خیلی شکنجه جسمی و روحی می کنند و بعد دیداری بین طیب و حضرت امام ترتیب می دهند تا او جلوی امام به امام توهین کند و بگوید که شما به من پول دادید و من ۱۵ خرداد را راه انداختم. خود طیب برای پسرش تعریف می کند که من را بردند توی خانه‌ای در خیابان دولت. به همراه مأمورها وارد شدم. پرده اتاق را کنار زدم. دیدم یک سید روحانی با چهره‌ای نورانی آنجا نشسته. فهمیدم آیت الله خمینی است. مأمورها منتظر بودند من پرخاش کنم و بگویم شما پول دادی و چنین و چنان کردی، اما تا آقا را دیدم گفتم: «آقا قریبون جدتون برم. شما کی به من پول دادی؟ اصلاً کجا من را دیدی؟ ما که تا حالا همدیگر را ندیده‌ایم. به این نامسلمونا بگید که نه شما به من پول دادید نه من از شما پول گرفتم.»

تا از اتاق بیرون آمدم نصیری، فرمانده ارتش، به من گفت: «طیب خان گور خودت رو کندی.» من هم گفتم: «عیب نداره تیمسار. من باید بیست سال پیش تو زندان بندرعباس می مردم. موندم تا صاحب فرزند بشم و امروز تکلیفم رو ادا کنم و بمیرم. مردن برای من مهم نیست.» وقتی زن طیب با گریه و زاری می گوید: «خب بگو از امام پول گرفتی و گرنه میکشنت، فکر بچه‌هایت باش.» طیب می گوید: «فکر این‌ها را خدایی که بالای سرشان است، کرده. من افتخارم اینست که یک عمر فدایی امام حسین (علیه السلام) بودم و تدارک هیئت می دیدم. حالا بیایم و به فرزند همین آقا تهمت بزنم؟ مگر دنیا چقدر ارزش دارد؟ این حرف‌ها می گذرد و دنیا هم برای کسی نمی ماند.»

در آخرین روزهای زندگی، طیب پیامی به حضرت امام می فرستد که آخرین جمله اش این بوده: آخرین برگ کتاب زندگی آدم تعیین کننده است. بین در آخرین صفحه کتابت چه می نویسی. طیب در صبح شنبه ۱۱ آبان سال ۴۲ به دستور ساواک تیر باران شد و به خیل شهدا پیوست.^۱

یک سؤال:

چرا یک آدم چاقو کش لات عرق خور، آخر عمر، مسیر زندگی عوض و جزء شهدای راه انقلاب میشود؟ مگر امام حسین علیه السلام با این دل ها چه می کند که شخص اینقدر عوض می شود؟ اینجا انسان معنی این روایت شریف از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را می فهمد:

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيُّ عَنِ ابْنِ سَنَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: نَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ مُقْبِلٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ وَقَالَ إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا ثُمَّ قَالَ عِ بَأَبِي قَتِيلٍ كُلِّ عَبْرَةٍ قَيْلٍ وَ مَا قَتِيلٍ كُلِّ عَبْرَةٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى.^۲

اقناع اندیشه

دیشب خدمتتان عرض شد که شیعیان واقعی خیلی کم هستند و در شهری که ادعا می شود پنجاه هزار نفر شیعه دارد، بیست و پنج نفر هم شیعه واقعی پیدا نمی شود، اما همین تعداد کم می توانند کارهای بزرگی انجام بدهند. شیعیان واقعی شاید از نظر کمیت، کم باشند، ولی از لحاظ

۱. طیب (مجموعه خاطرات)، کاری از گروه ابراهیم هادی، ص ۷۵.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

کیفیت فوق العاده هستند.

«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ.»^۱

این جمله به خوبی نشان می‌دهد کسانی که ایمان راسخ به روز رستاخیز داشتند، به بقیه هشدار دادند که نباید به «کمیت» جمعیت نگاه کرد، بلکه باید «کیفیت» را در نظر گرفت، زیرا بسیار شده که جمعیت کم از نظر نفرات، اما با کیفیتی بالا، از جهت ایمان و اراده و تصمیم و متکی به عنایات الهی به اذن الله بر جمعیت‌های انبوه پیروز شدند.^۲ در ادامه همین آیات به این مطلب اشاره می‌کند که داوود که در آن زمان نوجوانی بوده، جالوت را به هلاکت می‌رساند و موجب پیروزی لشکر حق می‌شود.^۳

اصلاً بسیاری از جنگ‌هایی که لشکر اسلام در آن پیروز شده، عده مسلمانان از کفار کمتر بوده؛ مثلاً جنگ بدر یا جنگ احد یا جنگ خندق، ولی به واسطه اینکه عده‌ای از مسلمانان، با ایمان و اعتقاد می‌جنگیدند، آنان پیروز بودند. بعد از جنگ احد و بعد از اینکه عده‌ای در این جنگ فرار کردند و عده کمی ایستادگی کردند، خداوند متعال این آیه شریف را نازل کرد.

«وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ.»^۴

و چه بسیار پیامبرانی که همراه آنان خداپرستان بسیاری جنگیدند، پس برای آنچه در راه خدا به آنان رسید، نه سستی

۱. بقره/۲۴۹

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۴۴.

۳. همان، ص ۲۴۷.

۴. آل عمران/۱۴۶.



کردند و نه ناتوان شدند و تن به ذلت ندادند و خداوند صابران را دوست دارد.

این آیه اشاره دارد به اینکه دلیل اصلی موفقیت پیامبران وجود ربیون است. ربیون جمع «ربی» (بر وزن ملی) است و به کسی گفته می‌شود که ارتباط و پیوند او با خدا محکم باشد، با ایمان، دانشمند و با استقامت و با اخلاص باشد.^۱

و این آیه موعظتی و اعتباری آمیخته با عتاب، و نیز تشویقی برای مؤمنین است، تا به این ربیون اقتدا کنند، و در نتیجه خدای تعالی هم ثواب دنیا و حسن ثواب آخرت به ایشان بدهد؛ همانطور که به ربیون داد، و ایشان را به خاطر احسانشان دوست بدارد، همانطور که آنان را بدین جهت دوست داشت. و خدای تعالی از فعل و قول آنان چیزهایی را برای مؤمنین حکایت کرد، که مایه عبرت آنان باشد، و آن را شعار خود سازند تا مبتلا به کردار و گفتاری که آنان در جنگ احد بدان مبتلا شدند، نشوند؛ گفتار و کرداری که مرضی خدای تعالی نبود، تا در نتیجه خدا نیز هم ثواب دنیا را به ایشان بدهد و هم ثواب آخرت را، همانطور که نسبت به آن ربیون جمع کرد میان ثواب دنیا و ثواب آخرت.^۲

و به این ترتیب، یک درس زنده از برنامه مجاهدان امت‌های پیشین و سرانجام کار آن‌ها و چگونگی برخورد آن‌ها با مشکلات و پیروزی بر آن‌ها برای تازه مسلمانان بیان می‌کند، و آن‌ها را برای میدان‌های آینده پرورش می‌دهد.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. المیزان، ج ۴، ص ۲۳.

۳. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۲۲.

اگر بخواهیم اسمی برای این طور افراد انتخاب و آن‌ها را به مردم معرفی کنیم، اینان همان شیعیان انقلابی هستند که این چند شب موضوع بحث ما بود. در اصل، خدا در این آیات شیعیان انقلابی را معرفی می‌کند. مصداق اتمّ این آیه در زمان ما، حضرت امام بود. حضرت امام مصداق بارز ربیون هستند که به یاری دین خدا پرداختند؛

کسی که به معنی واقعی کلمه، به این آیه عمل کردند:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى.»^۱

حضرت امام رحمته در اولین نامه در سال ۱۳۲۳ چنین می‌نویسند: «یگانه راه اصلاح جهان قیام در راه خداست. قیام لله است که موسی کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آن‌ها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صعق و صحو کشاند. قیام برای خداست که خاتم النبیین صلی الله علیه و آله را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین او ادنی رساند.»

پرورش احساس

امام یک شیعه انقلابی است و با اینکه یک نفر است و به ظاهر از لحاظ کیفیت چیزی به حساب نمی‌آید، همین یه نفر، معادلات دنیا را به هم می‌ریزد.

گیدنز، جامعه‌شناس مشهور انگلیسی، در مورد انقلاب اسلامی که ثمره تلاش‌های امام است، می‌گوید:

با انقلاب اسلامی ایران فرآیند عمومی جهان روند معکوسی را آغاز و به سمت دینی شدن پیش می‌رود.^۱

محمد حسنین هیکل، نویسنده و روزنامه نگار معروف جهان غرب، در مورد امام می‌گوید:

گویی شخصیتی از شخصیت‌های بزرگ صدر اسلام با معجزه‌ای به دنیا بازگشته تا پس از پیروزی امویان و به خون غلتیدن شهیدان اهل بیت علیهم‌السلام سپاه علی علیه‌السلام را رهبری کند.^۲

روبین وود زورث، خبرنگار امریکایی جماران، در مورد امام تعبیر موسی اسلام را به کار برده و می‌گوید:... آمده تا فرعون کافر را از سرزمین خود براند.^۳

یک جمله امام کافی بود تا روحی در رزمنده‌ها دمیده شود تا طوری بجنگند که دشمن با تمام قوای نظامی کاری از پیش نبرد. نمونه این اتفاقات در جنگ کاملاً مشهود است. دکتر محسن رضائی خاطره‌ای در خصوص پیام امام خمینی رحمته‌الله در عملیات خیبر نقل می‌کند:

نیروهای ما در عملیات خیبر به دو نقطه حساس دشمن حمله کردند؛ یکی منطقه دجله و دیگری جزایر خیبر. پس از یک هفته جنگیدن، به دلیل مشکلات در مهمات رسانی و نبودن آتش توپخانه، ناچار به عقب نشینی شدیم و تنها جزایر خیبر دست ما بود. در روز هفتم نبرد، احمد آقا، فرزند حضرت امام رحمته‌الله ما تلفنی پیام حضرت امام را به من دادند: «به فرماندهان سپاه بگوئید جزایر خیبر را باید حفظ کنند.» من به اولین کسی که بی‌سیم زدم، احمد کاظمی بود. به محض اینکه احمد

۱. عصر امام خمینی، ص ۶۰.

۲. عصر امام خمینی، میر احمد رضا حاجتی، ص ۳۲.

۳. زیباترین تجربه من، ص ۳۱.

کاظمی پیام امام را از من شنید، گفت: «چشم! چشم!» از آن طرف، دشمن چندین شبانه‌روز به صورت مستمر به جزایر حمله می‌کرد و آتش می‌ریخت، ولی احمد کاظمی مقاومت می‌کرد. پس از دو هفته مقاومت که به قرار گاه مرکزی آمد، سر و صورتش خاک گرفته و از دود آتش خمپاره سیاه شده بود. بسیار خسته و ژولیده بود. او را بغل کردم و بوسیدم و گفتم: «احمد تو خیلی زحمت کشیدی.» احمد کاظمی در جواب گفت: «وقتی پیام امام را به من دادید، من همه نیروهایم را صدا زدم و گفتم اینجا عاشورا است، باید به هر قیمتی شده جزیره را حفظ کنیم و خود هم رفته خط مقدم و کنار رزمندگان جنگیدم.»

عملیات به سختی دنبال می‌شد و فقط غیرت بچه‌ها بود که کار را جلو می‌برد. منحنی‌زن‌های عراق، منطقه را شخم می‌زدند و وجب به وجب خمپاره‌ای بر زمین می‌نشست و رزمنده‌ای بر زمین می‌افتاد. در آن سختی کار، شهید میثمی گفت: «هر کس در طلائی‌ه ایستاد، اگر در کربلا هم بود، می‌ایستاد.»

شهید همت در شرایطی که با کمبود نیرو و تجهیزات مواجه بود، گفت: «مگر خودمان مرده‌ایم؟ اسلحه دست می‌گیریم و می‌جنگیم.» طبق آمار، در طی سه روز، عراق حدود یک میلیون خمپاره در جزیره زد، ولی جزیره حفظ شد.^۱

رفتارسازی

البته اینجا یک نکته قابل ذکر است؛ وجود یاران انقلابی امام باعث شد که امام بتواند پشت غرب و شرق را بلرزاند و این طور روی دنیا

تأثیر بگذارد.

این حقیقتی است که در کلام غریبانه مولا امیر المؤمنین نیز به چشم می‌خورد، آنجا که فرمودند:

لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ، وَ لَكِنْ لَأَعْلَمُ لَهُ بِالْحَرْبِ، اللَّهُ أَبُوهُمْ وَ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ هَذَا مِرَاسًا، وَ أَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي؟ لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغْتُ الْعَشْرِينَ، وَهَا أَنَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السِّتِّينَ، وَ لَكِنْ لَأَرَأَى لِمَنْ لَأَيْطَاعُ»^۱.

جمعی از قریش در باره‌ام گفتند: علی بن ابی طالب با اینکه دلیر و شجاع است به علوم جنگی آشنایی ندارد! خداوند خود جزایشان را بدهد، مگر نه اینکه سابقه هیچ یک از آنان در جنگ‌ها و غزوات طولانی تراز من نیست؟ و این زمانی بود که هنوز به بیست سالگی نرسیده، آماده کارزار و نبرد شدم و اکنون که زیاده از شصت سال از عمرم می‌گذرد، چیزی که هست کار کسی که فرمانش نمی‌برند سرانجام ندارد!^۲

جایی که امیر المؤمنین (علیه السلام) اینگونه می‌فرمایند، رهبر عزیزمان حق دارد که از کم بودن یاران پا به رکاب ندای «این عمار؟» سر بدهد، که این «هل من ناصر» ایشان مسئولیت ما را خیلی سنگین می‌کند. الان هم اگر می‌خواهیم حرف نائب امام زمان دنیا را تکان بدهد، باید یاران انقلابی حضرت آقا باشیم. نکند دوباره صدای این عمار آقا بلند بشود! شهید مجید محمدی در وصیت‌نامه خودش اینطور می‌نویسد: «ما که رفتیم... مادر پیری دارم و یک زن و سه بچه قد و نیم قد، از دار

۱. کافی (ط - دار الحدیث) - قم، چاپ: اول، ق. ۱۴۲۹. ج. ۹؛ ص. ۳۶۵.

۲. الإحتجاج طبرسی، ترجمه جعفری - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۱. ش. ج. ۱، ص. ۳۸۲.

دنیا چیزی ندارم جز یک پیام: قیامت یقه‌تان را می‌گیرم اگر ولی فقیه را تنها بگذارید.»

شهید میرزا محمد بیگی در وصیتنامه‌اش می‌نویسد: «به ولایت فقیه که استمرار حرکت انبیاء است، چنگ بزنید؛ چرا که در زمان غیبت امام زمان (علیه السلام) تنها ولی فقیه است که می‌تواند رهبری جامعه اسلامی را عهده‌دار شود و زمام امور مسلمین را در دست گیرد.^۱»

ذکر مصیبت

جریان عاشورا به ما فهماند که یاری ولی خدا سن و جنس نمی‌شناسد. شما در هر سن و هر جنسی باشی می‌توانی ولی خدا را یاری کنی؛ حتی اگر شش ماه بیشتر نداشته باشی. وقتی امام حسین (علیه السلام) دید تمام اصحاب و بنی‌هاشم به شهادت رسیدند، ناله‌اش بلند شد: «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من معین یرجو ما عند الله فی اعانتنا؟» ناله اهل حرم بلند شد. حضرت زن‌ها و بچه‌ها را آرام کردند، بعد رو به خواهرشان کردند و فرمودند: «ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه فاخذه و اوما الیه لیقبله فرما حرمله بن الکاهل الاسدی بسهم فوق فی نخره فذبحه.»^۲

الا لعنه الله علی القوم الظالمین

۱. سایت قاصدک، وصیتنامه شهید.

۲. لهوف، ص ۱۴۲.



شب هشتم

مختصات شیعه انقلابی؛
خودسازی در اوج دگرسازی
یا فردگرایی در اوج جمع‌گرایی

انگیزه سازی

عبدالله بن زیاد می گوید: بر امام صادق (علیه السلام) در منی سلام کردیم. سپس به ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا، ما گروهی هستیم که همواره در حال کوچ می باشیم و نمی توانیم هر گاه بخواهیم در مجلس شما حاضر شویم، پس به ما سفارشی (نصیحتی) بفرمایید.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ وَحُسْنِ الصُّحْبَةِ لِمَنْ صَحِبَكُمْ وَإِفْشَاءِ السَّلَامِ وَإِطْعَامِ الطَّعَامِ صَلُّوا فِي مَسَاجِدِهِمْ وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ وَاتَّبِعُوا جَنَائِزَهُمْ فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي أَنَّ شِيعَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ كَانُوا خِيَارَ مَنْ كَانُوا مِنْهُمْ إِنْ كَانَ فَقِيهَهُمْ كَانَتْ مِنْهُمْ وَإِنْ كَانَ مُؤَذِّنُهُمْ كَانَتْ مِنْهُمْ وَإِنْ كَانَ إِمَامُهُمْ كَانَتْ مِنْهُمْ وَإِنْ كَانَ صَاحِبَ أَمَانَةٍ كَانَتْ مِنْهُمْ وَإِنْ كَانَ صَاحِبَ وَدِيعَةٍ كَانَتْ مِنْهُمْ وَكَذَلِكَ كُونُوا حَبِيبُونَ إِلَى النَّاسِ وَلَا تَبْغِضُونَا إِلَيْهِمْ.»^۱

شما را به تقوای الهی، راستی در گفتار، ادای امانت، خوش رفتاری با کسی که با شما همنشینی می کند، آشکار

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، صفات الشیعة - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۲ ش.

کردن سلام و غذا دادن به دیگران سفارش می‌کنم. در مساجدشان (اهل سنت) نماز بگزارید، از بیمارانشان عیادت کنید و به تشییع جنازه‌هایشان بروید، زیرا پدرم به من فرمود که شیعیان ما اهل بیت، بهترین افراد اقوامشان بودند. اگر [در بین خویشاوندان آن‌ها] فقیهی، اذان‌گویی، امام جماعتی، شخص امینی و امانتداری وجود داشت، از شیعیان ما بود، پس شما نیز این گونه باشید. ما (آل محمد علیهم السلام) رانزد مردم محبوب و دوست داشتنی کنید و باعث کینه و نفرت آن‌ها نسبت به ما نشوید.

از اینجا فهمیده می‌شود که اهل بیت علیهم‌السلام از شیعیان انتظار دارند با محاسن اخلاقی خود باعث گرایش مردم به سمت اهل بیت شوند.

اقناع اندیشه

خداوند تبارک و تعالی در قرآن می‌فرماید:

«وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ادْفَعِ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِی بَیْنَكَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ كَانَتْهُ وِلِیِّ حَمِیْمٍ»^۱

هرگز نیکی و بدی یکسان نیست. بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!

بسیاری از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در برابر این روش زانو می‌زنند و از بغض و کینه دست می‌کشند و به موافق تبدیل می‌شوند. شخصی به حضرت زین العابدین علیه‌السلام پرخاش کرد و سخنان یاهو گفت:

امام در پاسخ او فرمود: اگر من آن گونه‌ام که تو گفتی، از خدا آمرزش می‌طلبم، و گرنه برای تو آمرزش می‌طلبم. مرد شرمنده شد و گفت: فدایت شوم که پاک و منزهی، پوزش می‌طلبم.^۱

آنچه قرآن در این آیه بیان کرده، از مهم‌ترین و ظریف‌ترین و پربارترین روش‌های تبلیغ مخصوصاً در برابر دشمنان نادان و لجوج است، و آخرین تحقیقات روانشناسان نیز به آن منتهی شده است. هر کس بدی کند انتظار مقابله به مثل را دارد، مخصوصاً افراد بد چون خودشان از این قماشند، و گاه یک بدی را چند برابر پاسخ می‌گویند، هنگامی که ببینند که طرف مقابل نه تنها بدی را به بدی پاسخ نمی‌دهد، بلکه با خوبی و نیکی به مقابله برمی‌خیزد، طوفانی در وجودشان برپا می‌شود، وجدانشان تحت فشار شدیدی قرار می‌گیرد و بیدار می‌گردد، انقلابی در درون جانسان صورت می‌گیرد، شرمنده می‌شوند، احساس حقارت می‌کنند، و برای طرف مقابل عظمت قائل می‌شوند.

از این رو می‌بینیم که پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله به هنگام فتح مکه که نه تنها دشمنان، بلکه دوستان انتظار انتقام‌جویی شدید مسلمین، و به راه انداختن حمام خون در آن سرزمین کفر و شرک و نفاق و کانون دشمنان سنگدل و بی‌رحم را داشتند، و حتی بعضی از پرچمداران سپاه اسلام در آن روز رو به سوی ابو سفیان کرده و شعار الیوم یوم الملاحمة، الیوم تسبی الحرمة، الیوم اذل الله قریشا! امروز روز انتقام، روز از بین رفتن احترام نفوس و اموال دشمنان، و روز ذلت و خواری قریش است، سر دادند. پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با جمله: «اذهبوا فانتم الطلقاء!» بروید و همه آزادید، همه را مشمول عفو خود قرار داد؛ رو به سوی ابو

سفیان فرمود و شعار انتقام جویانه را به این شعار محبت‌آمیز تبدیل فرمود: **اليوم يوم المرحمة اليوم اعز الله قريشا!** امروز روز رحمت است، امروز روز عزت قریش است!^۱

همین عمل چنان طوفانی در سرزمین دل‌های مکیان مشرک بر پا کرد که به گفته قرآن **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً**؛^۲ فوج فوج مسلمان شدند و آئین اسلام را با جان و دل پذیرا گشتند. در ضمن این جمله پر معنی را بیان کرد: من در باره شما همان می‌گویم که یوسف در باره برادران خود که بر او ستم کرده بودند، گفت: **«لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»**.^۳ امروز ملامتی بر شما نیست، خدا شما را ببخشد که او ارحم الراحمین است!^۴

اگر من و شما هم در برخورد با دیگران به این آیه شریفه عمل کنیم، موجب جذب دوست و دشمن به اهل بیت علیهم‌السلام می‌شویم و البته باید این روحیه را از شهدا یاد بگیریم.

پرورش احساس

یکی از بهترین مصادیق این روحیه شهید عبد الله میثمی است. در مورد این شهید عزیز که عاشق حضرت زهرا علیها‌السلام بود نقل شده: قبل از انقلاب دستگیر شد. با شکنجه نتوانستند چیزی از زیر زبانش بکشند. او را انداختند داخل سلول یک کمونیست. آن شخص کمونیست هم می‌دانست عبد الله نسبت به مسائل شرعی حساس است. تا آب یا غذا

۱. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۹.

۲. نصر/۲.

۳. یوسف/۹۲.

۴. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۸۱.

می آوردند، اول او می خورد تا غذا نجس شود و عبدالله نتواند آب یا غذا بخورد. نماز خواندن و قرآن خواندن عبدالله را مسخره می کرد. شب جمعه دل شهید میثمی بدجوری گرفته بود. شروع کرد به دعای کمیل خواندن تا رسید به این جمله: خدایا! اگر در قیامت بین من و دوستانت جدایی اندازی و بین من و دشمنانت جمع کنی، چه خواهد شد؟ نتوانست جلوی خودش را بگیرد. افتاد به سجده و زار زار گریه کرد. وقتی سرش را بلند کرد دید هم سلولی کمونیستش هم منقلب شده؛ سرش را گذاشته بود کف پای عبدالله و زار زار گریه می کرد. بعد از شهادتش آن شخص کمونیست آمده بود منزل شهید میثمی و برای مادرش این خاطره را تعریف می کرد و می گفت از ناله های مناجات شهید میثمی من مسلمان شدم.^۱

شیعه انقلابی هم خودش و هم دیگران را منقلب می کند و در اوج فعالیت های سیاسی و اجتماعی اینگونه رابطه زیبا و معنوی با خداوند دارد و در اوج خود سازی، دگر سازی هم می کند.

چنین صفات اخلاقی و توانایی هایی که باعث دگر سازی و منقلب کردن دیگران می شود، یکی از ویژگی های شیعه انقلابی است. زمانی انسان می تواند خود را مزین به چنین اخلاقی کند و باعث زینت و خشنودی اهل بیت شود و دشمنان را با اخلاق نیکویش منقلب سازد که مقدمات آن را در خود آماده کرده باشد و خود را ساخته و با هوای نفس خود مبارزه کرده باشد، در نتیجه، حواسش هست که هیچ کاری را از روی هوای نفس انجام ندهد و جز برای رضای خدا و اهل بیت علیهم السلام قدمی بر ندارد؛ مثل شهید حجت الاسلام والمسلمین ردانی پور که

۱ کتاب یادگاران، خاطرات شهید میثمی.

الحق یکی از مصادیق شیعه انقلابی بود.

یکی از دوستان ایشان نقل می‌کند: برای دیدنش به محل کارش رفتم. گفتم: «با فرماندهتون کار دارم.» گفت: «الان ساعت ۱۱ است، ملاقاتی قبول نمی‌کنه.» رفتم پشت در اتاقش در زدم. گفت: «کیه؟» گفتم: «مصطفی منم.» گفت: «بیا تو.» سرش را از سجده بلند کرد؛ چشم‌هایش خیس اشک و رنگش پریده بود. نگران شدم. گفتم: «چی شده مصطفی؟ خبری شده؟ کسی طوریش شده؟» دو زانو نشست. سرش را انداخت پایین. زل زد به مهرش. دانه‌های تسبیح را یکی یکی از لای انگشت‌هایش رد می‌کرد. گفت: «۱۱ تا ۱۲ هر روز را فقط برای خدا گذاشتم. بر می‌گردم کارهایم را نگاه می‌کنم و از خودم می‌پرسم کارهایی که کردم برای خدا بود یا برای دل خودم؟»^۱

یک فرمانده تمام عیار که کلی مشغله و گرفتاری دارد، چون یک شیعه انقلابی است اینگونه به فکر عاقبت خود و محاسبه نفس است و از خود غافل نمی‌شود.

رفتار سازی

آن چیزی که اهل بیت (ع) از ما خواسته‌اند، دشمن تراشی و اختلاف افکنی بین شیعه و سنی به بهانه عشق به اهل بیت (ع) و شاد شدن دشمن اصلی نیست، از ما خواسته‌اند با زینت اهل بیت بودن، موجبات علاقه دیگران به اهل بیت (ع) را فراهم کنیم.

قَالَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ وَالْعِبَادَةِ وَ طُولِ السُّجُودِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ حُسْنِ الْجَوَارِ

۱ مجموعه کتاب یادگاران، کتاب شهیدردانی پور، ص ۲۲.

فَمَهَذَا جَاءَنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلُّوا فِي عَشَائِكُمْ وَعُودُوا مَرْضَاكُمْ وَ
 اَشْهَدُوا جَنَائِزِكُمْ وَكُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شِينًا حَبِيبُونَا
 إِلَى النَّاسِ وَلَا تَبْغِضُونَا إِلَيْهِمْ^۱.

شما شیعیان را به تقوای الهی، خویشتن داری، عبادت و سجده طولانی و امانداری و راستگویی و همسایه داری توصیه می‌کنم که پیامبرگرامی برای این امور مبعوث شده است. در نمازهای اهل سنت حضور پیدا کنید و مریض هایشان را عیادت کنید. در تشییع جنازه هایشان شرکت کنید و زینت ما اهل بیت باشید و باعث سرافکنندگی و ننگ ما نشوید با رفتارتان ما را نزد مردم محبوب کنید و موجب بغض آنها نسبت به ما نشوید.

یکی از زینت‌های اهل بیت علیهم‌السلام در زمانه ما شهید ابراهیم هادی بود، یکی از هم‌زم‌های ابراهیم می‌گوید:

یکی از بچه‌ها صدایم کرد و گفت: «حاج حسین! خبر داری ابراهیم رو زدن؟ یه گلوله خورده تو گردن ابراهیم.» گلوله‌ای به عضلات گردن ابراهیم خورده بود و خون زیادی از گردنش می‌رفت.

عراقی‌ها مقاومت شدیدی می‌کردند و نیروهای زیادی روی تپه و اطراف آن داشتند. در جلسه هر طرحی دادیم به نتیجه نرسید. نزدیک اذان صبح بود و باید سریع‌تر کاری می‌کردیم، اما نمی‌دانستیم چه کاری بهتر است. یکدفعه ابراهیم از سنگر خارج شد و رفت به سمت تپه عراقی‌ها. بعد روی یک تخته سنگ به سمت قبله ایستاد و با صدای بلند شروع به گفتن اذان صبح کرد. ما هم از جلسه خارج شدیم و

۱) وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۸.

هر چه داد می زدیم: ابراهیم بیا عقب! الان عراقی ها تو را می زنند، فایده نداشت. تقریباً تا آخرهای اذان را گفتم. با تعجب دیدم که صدای تیراندازی عراقی ها قطع شده، ولی همان موقع یک گلوله شلیک شد و به ابراهیم اصابت کرد و ما هم آوردیمش عقب.

ساعتی بعد هوا کاملاً روشن شده بود. یکی از بچه ها دوید و آمد پیش من و با عجله گفت: «حاجی، یه سری عراقی دستاشون رو بالا گرفتن و دارن به این طرف میان.» دیدیم حدود بیست نفر از طرف تپه مقابل، پارچه سفید به دست گرفته اند و به سمت ما می آیند. لحظاتی بعد هجده عراقی که یکی از آنها افسر فرمانده بود، خودشان را تسلیم کردند.

پرسیدم: «اسمت چیه؟ درجه و مسئولیت خودت رو بگو!»

خودش را معرفی کرد و گفت: «درجه ام سرگرد است و فرمانده گردان هستم. ما او مدیم و خودمان را تسلیم کردیم، بقیه نیروها را هم فرستادم

عقب، الان تپه خالیه.»

بعد پرسید: این المؤمن؟

با تعجب گفتم: مؤذن!؟

انگار بغض گلویش را گرفته باشد شروع به صحبت کرد: «به ما گفته بودند شما مجوس و آتش پرستید، گفته بودند برای اسلام به ایران حمله می کنیم و با ایرانی ها می جنگیم. باور کنید همه ما شیعه هستیم، ما وقتی دیدیم فرماندهان عراقی مشروب می خورند و اصلاً اهل نماز نیستند، خیلی در جنگیدن با شما تردید کردیم. صبح امروز وقتی صدای اذان رزمنده شما را شنیدم که با صدای بلند و رسا اذان می گفت، تمام بدنم لرزید. وقتی نام امیرالمؤمنین را آورد با خودم گفتم: داری با برادران خودت می جنگی. نکند مثل ماجرای کربلا...»

گریه امان صحبت کردن به او نمی داد: «البته آن سربازی که به سمت مؤذن شما شلیک کرد را هم آوردم و اگر دستور بدهید می کشمش، حالا خواهش می کنم بگو مؤذن زنده است یا نه؟»

تمام هجده نفر عراقی آمدند و دست ابراهیم را بوسیدند و رفتند. ولی نفر آخر به پای ابراهیم افتاده بود و گریه می کرد و می گفت: مرا ببخش، من شلیک کردم. بغض گلوی من را هم گرفته بود. حال عجیبی داشتم.

مدتی از آن ماجرا گذشت. آماده حرکت بودم که یک بسیجی جلو آمد و سلام کرد. جواب سلام را دادم. بی مقدمه با لهجه عربی به من گفت: «شما در گیلان غرب نبودید؟» با تعجب گفتم: بله. فکر کردم حتما از بچه های همان منطقه است.

گفت: ما همان اسرای گیلان غرب هستیم که با صدای مؤذن شما خودمان را تسلیم کردیم. همه ما هجده نفر توی این گردان هستیم، ما با ضمانت آیت الله حکیم آزاد شدیم، قرار شد بیاییم جبهه و با بعضی ها بجنگیم. اتفاقا در یک عملیات همه آن هیجده نفر در شلمچه شهید شدند...

با خودم گفتم: «ابراهیم با یک اذان چه کار کرد! یک تپه آزاد شد، یک عملیات پیروز شد، هجده نفر هم مثل خُر از قعر جهنم به بهشت رفتند.» بی اختیار اشک از چشمانم جاری شد. من شک نداشتم ابراهیم می دانست کجا باید اذان بگوید تا دل دشمن را به لرزه دریاورد و آن هایی را که هنوز ایمان در قلبشان باقی مانده، هدایت کند.^۱

^۱ برگرفته از کتاب «سلام بر ابراهیم» زندگینامه و خاطرات شهید ابراهیم هادی.

ذکر مصیبت

این شهید بزرگوار یکی از نوکران امام حسین علیه السلام و تربیت شده شاگرد مکتب امام حسین علیه السلام یعنی امام راحل بود. یک اذان با اخلاص گفت و آن تأثیر را داشت. اما من مؤذنی را می‌شناسم که با اذانش دل پدر و خانواده‌هاش را برد؛ با این تفاوت که وقتی شهید ابراهیم هادی در جنگ اذان گفت، دشمنان تسلیم شدند و آمدند دستان او را بوسیدند، اما مؤذن امام حسین علیه السلام را دشمنانش اربا اربا کردند. اول که آمد از پدر اذن میدان بگیرد خدا می‌داند به ابی عبدالله چه گذشت. از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «بالاترین لذت‌ها چیست؟» فرمودند: فرزندی که پدر به حد رشد و بلوغ رسانده و جلوی چشم پدر راه برود. پدر به قد و بالای او نگاه کند. دوباره سؤال شد: «سخت‌ترین مصیبت‌ها چیست؟» فرمودند: همان جوان در مقابل دیدگان پدر از دست برود.

من نگویم مرو ای ماه برو

لیک قدری بر من راه برو

هم کنم خوب تماشای تو را

هم بینم قد و بالای تو را

مرو اینگونه شتابان پسر

لختی آهسته من آخر پدرم

ارباب مقاتل نوشته‌اند:

فَأَذِنَ لَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرًا يَسِيْرًا مِنْهُ وَأَرَحَى عَيْنَهُ وَبَكَى. ابی عبدالله فوراً اجازه داد. نگاه مایوسانه‌ای به چهره و قد و بالای او کرد، بی اختیار اشک از چشمانش جاری شد و فرمود: «اللهم اشهد فقد برز الیهم غلامٌ أشبه الناس خلقًا وخلقًا و منطبقًا برسولک.» خدایا تو شاهد باش

جوانی به میدان می‌رود که از لحاظ اندام و چهره و اخلاق و گفتار از همه مردم به رسول تو شبیه ترست.

باباجان! گمان مدار که گفتم برو، دل از تو بریدم

نفس شمرده زدم همرهت پیاده دویدم

دل‌م به پیش تو، جان در قفات، دیده به قامت

خدای داند و دل شاهدست من چه کشیدم

جنگ نمایانی کرد. برگشت به طرف بابا و عرضه داشت: «یا اَبه!

العَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَى شَرَبِهِ مِنَ الْمَاءِ

سَبِيلٌ؟» لحظاتی بعد صدایش بلند شد: «یا ابتاه علیک مِنِّي السَّلَامُ»

آقا به عجله آمد کنار بدن علی اکبر، جنازه را بغل گرفت. دلش آرام نشد.

یک وقت دیدند: «وَوَضَعَ حَدَّهُ عَلَى حَدِّهِ» صورت به صورت جوانش

گذاشت و فرمود: «يَا بَنِي قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ!» خدا بکشد آنکه تو را

کشت، بابا جان! «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا.»^۱

نه تیغ شمر مرا می‌کشد نه نیزه خولی

زمانه کشت مرا لحظه‌ای که داغ تو دیدم

سزد به غربت من هر جوان و پیر بگرید

که شد بخون جوانم خضاب موی سفیدم

۱ لهوف، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۱۳۸ و ۱۳۹ و نفس المهموم، ترجمه موسوی جزائری،



شب نهم

شیعه انقلابی
و ولایت مداری

انگیزه‌سازی

وقتی عثمان کشته شد و مردم با امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بیعت کردند، مردی به نام «حبیب بن منتجب» از طرف عثمان والی یکی از شهرهای اطراف یمن بود. حضرت علی (علیه السلام) او را ابقا کرد و نامه‌ای برای او نوشت: شما را بر کسانی که قبلاً والی بودی، ابقا کردم. به کار خویش ادامه بده، ده نفر از میان مردم شهر برایم بفرست که از عقلا و فصحای آنها و مورد اطمینان مردم باشند، از بین کسانی که در یاری رساندن محکم‌اند؛ از اهل فهم و شجاعت‌اند، آگاه به خداوند، دانای به دینشان و آگاه به حقوق و وظایف خویش و دارای رأی نیکو هستند. والی یمن صد نفر انتخاب نمود، آنگاه از صد نفر هفتاد نفر را انتخاب کرد، آنگاه از بین هفتاد، ده نفر را انتخاب کرد. پس از انتخاب ده نفر، به سرعت آنها را برای اعلام وفاداری و یاری علی (علیه السلام) راهی کوفه کرد.

وقتی این ده نفر به محضر امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدند، یک نفر را به عنوان نماینده جلو فرستادند. آن شخص جلورفت و در پیشگاه علی (علیه السلام) ایستاد و گفت: «سلام بر تو ای پیشوای عادل! و ماه شب چهارده و شیرژیان

و قهرمان دلاور و تک‌سوار بزرگ (میدان نبرد) و کسی که خدا او را بر تمام مردم (جز نبی) برتری داد! درود بر شما و آل بزرگوارت باد. شهادت می‌دهم که به راستی و به حق و حقیقت تو امیر تمام مؤمنان هستی. به راستی تو وصی رسول خدا، و خلیفه بعد از او هستی و وارث علم او می‌باشی. از رحمت خداوند دور است کسی که حق تو و مقام و منزلت تو را انکار کند. صبح کردی در حالی که امیر خلافت و ستون (نگهدارنده آن) هستی. به راستی عدالت تو بین مردم شهرت دارد، و باران با فشار و پی در پی فضلت و ابرهای لطف و مهربانی‌ات مرتب بر مردم فرود می‌آید. امیر (یمن) ما را نزد تو فرستاده و ما از آمدن به نزد شما سخت خوشحال و مسروریم، پس مبارک (و با برکت) باد این طلعت (زیبایی) پسندیده، و تهنیت و گوارایت باد خلافت بر رعیت! «امیر المؤمنین علیه السلام از او پرسید: «اسم تو چیست؟» او گفت: «من ابن ملجم مرادی هستم!»^۱

اقناع اندیشه

امیر المؤمنین علیه السلام به حدی به ابن ملجم محبت می‌کرد که وقتی ابن ملجم بیمار شده بود، امیر المؤمنین علیه السلام در خانه خودش از او نگهداری و او را تیمار می‌کرد.^۲

وقتی ابن ملجم به فرق مبارک امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر زد و او را دستگیر کردند، حضرت به او فرمود: «آیا من بیش از همه دوستانم به تو محبت نکردم؟ به حدی که دوستان من اعتراض می‌کردند و می‌گفتند:

۱. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۶۱.

۲. فَلَمَّا عَزَمُوا عَلَى الْخُرُوجِ مَرَضَ ابْنِ مُلْجِمٍ مَرْضًا شَدِيدًا فَذَهَبُوا وَتَرَكَوهُ فَلَمَّا تَرَأَتْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَكَانَ لَا يُفَارِقُهُ لَيْلًا وَلَا نَهَارًا وَ يُسَارِعُ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَ كَانَ ع يُكْرِمُهُ وَ يَدْعُوهُ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ يَقْرَبُهُ؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۶۲.

یا علی! چرا این قدر به ابن ملجم، محبت می کنی؟» و ابن ملجم سخن ایشان را تأیید کرد.^۱

ابن ملجم، یک آدم عوام نبود. او قاری و معلم قرآن بود. او یک فقیه بود که در مدینه به او خانه بزرگی داده بودند تا آن قدر جا داشته باشد که مردم برای یاد گرفتن قرآن، در خانه او جمع شوند. داستان ابن ملجم واقعاً عبرت آموز است. اما چرا ابن ملجم به چنین عاقبتی دچار شد؟

چرا ابن ملجمی که شیعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، منتخب شیعیان یک شهر بود، عاقبتش اینگونه می شود؟ انحراف ابن ملجم به خاطر انحراف از ولایت بود، کسی که رأی خودش را بر نظر ولایت ترجیح می دهد و اطاعت محض از ولایت ندارد، عاقبت کارش اینگونه خواهد بود. ابن ملجم از جمله کسانی بود که «حکمیت» را بر ولایت تحمیل کردند و عاقبت جزء سپاه خوارج شد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را، حجت خدا را، واجب القتل می دانستند.

ولایت مداری، اطاعت بی چون و چرا از ولی خداست. اطاعتی مخلصانه و از روی آگاهی و بر اساس حب به ولایت؛ همان گونه که خداوند در مورد افرادی که ولایت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) را می پذیرند، چنین می فرماید:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.»^۲

۱. أَبَيْتَسَ الْإِمَامُ كُنْتُ لَكَ حَتَّىٰ جَازَيْتَنِي بِهَذَا الْجَزَاءِ أَلَمْ أَكُنْ شَفِيفًا عَلَيْكَ وَأَتْرَكَكَ عَلَىٰ غَيْرِكَ وَأَحْسَنْتَ إِلَيْكَ وَزِدْتَ فِي إِعْطَائِكَ أَلَمْ يَكُنْ يُقَالُ لِي فَيْكَ كَذَا وَكَذَا فَخَلَيْتَ لَكَ السَّبِيلَ وَمَنْخُتِكَ عَطَائِي؛

بحار الانوار ج ۴۲ ص ۲۸۷

۲. نساء/ ۶۵.

به پروردگارت سوگند! که ایمان نمی آورد مگر آنکه تورا در باره آنچه میانشان مایه اختلاف است، داور قرار دهد، سپس در دل هایشان از حکمی که کرده‌ای (اندکی) احساس ناراحتی نکند و کاملاً سر تسلیم فرود آورد.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید: ایمان عبارت است از این که انسان به طور تام و کامل و به باطن و ظاهر تسلیم امر خدا و رسولش باشد، و چگونه ممکن است کسی مؤمن حقیقی باشد، و در عین حال در برابر حکمی از احکام او تسلیم نشود، یا اگر به ظاهر اظهار تسلیم می‌کند، در باطن جاننش تسلیم نباشد و به ظاهر از ترس رسوایی اظهار تسلیم کند، ولی در باطن دلش به خاطر این که حکم نامبرده، با حال و هوای او سازگار نیست، منزجر باشد.^۱

حضرت علی علیه السلام افراد ولایت‌مدار را این‌گونه نصیحت می‌کند:

«به اهل بیت پیامبرتان نگاه کنید و به آن سو که می‌روند، پی آن‌ها را بگیرید... اگر ایستادند، بایستید و اگر برخاستند، شما نیز برخیزید. بر آنان پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از آنان بازپس نمانید که هلاک می‌شوید.»^۲

عبادت بدون ولایت‌پذیری عبادت شیطانی است، عبادت بر اساس هوای نفس است، وقتی خداوند متعال حضرت آدم علیه السلام را خلق کرد و به فرشتگان امر فرمود تا برای او سجده کنند، شیطان امتناع کرد و گفت: «ای پروردگارا! مرا از سجده بر آدم معاف بدار! به جای آن آنچنان عبادتی برای تو انجام خواهم داد که هیچ فرشته مقرب

۱. ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۶۴۷.

۲. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۷، ص ۱۳۴.

و پیامبر مرسلی انجام نداده باشد.» خداوند فرمود: «من نیازی به عبادت توندارم، من می خواهم آنگونه که من می خواهم مرا عبادت کنی نه آنگونه که خودت می خواهی!»^۱

یکی از خصوصیات شیعه انقلابی، ولایت مداری و اطاعت محض و تسلیم امر و ولایت بودن است. اعمال، رفتار، عبادات، زندگی یک شیعه باید بر مدار ولایت باشد، نه سلیقه شخصی و هوای نفس.

پرورش احساس

قطره دریاست اگر با دریاست

ورنه او قطره و دریا، دریاست

مصدق و الگوی بارز این ویژگی آن آقایی است که شب نهم محرم به یاد او مجلس گرفته ایم، امام صادق (ع) در زیارت نامه حضرت ابوالفضل (ع) می فرماید:

«أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصَدِيقِ وَالْوَفَاءِ وَالتَّصِيحَةِ لِيَخْلَفَ النَّبِيَّ الْمُرْسَلِ»^۲

شهادت می دهم که تو تسلیم فرزند نبی مرسل و سبط برگزیده پیامبر و راهنما و عالم و جانشین مبلغ و مظلوم ستم دیده بوده ای.

امام معصوم می فرماید: عباس جان، تو تسلیم محض امام زمانت بودی. یکی از زمان هایی که تاریخ شهادت بر ولایت مدار محض بودن حضرت عباس (ع) داده، هنگامیست که عباس (ع) تنهائی حضرت

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۰، ص ۲۷۵.

۲. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات - نجف اشرف، چاپ: اول، ۱۳۵۶ ش. ص ۲۵۷.

ابی عبد الله الحسین را دید. به حضور آن حضرت آمد و عرض کرد: «یا اخی هل من رخصة؟» برادرم آیا رخصت جهاد به من می دهی؟ امام حسین علیه السلام بعد از اینکه گریه شدیدی کرد، فرمود: «یا اخی أنت صاحب لوائی و إذا مضیت تفرق عسکری». یعنی ای برادر! تو پرچمدار من هستی، هنگامی که شهید شوی لشکر من متفرق خواهند شد. فقال العباس قد صاق صدري گفت: سینه ام تنگ شده و سیمت من الحیاة و از زندگی خسته شده ام. و أريد أن أطلب ثأري من هؤلاء المتأففين می خواهم از این گروه ستم کیش خونخواهی کنم.

امام حسین علیه السلام فرمودند: «فاطلب لهؤلاء الأطفال قليلاً من الماء». مقداری آب برای این کودکان طلب کن. فذهب العباس. ابا الفضل رفت.^۱

حضرت عباس علیه السلام امتحان ولایت مداری را با موفقیت سپری کرد، تنهایی و غربت و مظلومیت ابی عبدالله را دید، گویا صبرش لبریز شده، اذن جنگ خواست، اما وقتی امام امر به آوردن آب کردند، سمعاً و طاعتاً پذیرفت.

مرحوم آیت الله آقا نجفی قوچانی در کتاب سیاحت شرق جریان زیبایی نقل می کند: من یکبار پیاده به سمت کربلا حرکت کردم، در راه آب تمام کردم و سراغ هر جایی که رفتم یا آب نداشتند یا اگر داشتند به اندازه ای بود که به بنده نمی دادند. هر چه به کربلا نزدیک تر می شدم، بیشتر تشنه می شدم تا اینکه دو سه فرسخی کربلا، حالت عطش بر من غلبه کرد؛ حالتی که ضعف بر آدم چیره می شود و چشمان انسان سیاهی می رود. در آن حالت به یاد تشنگی بچه های ابی عبدالله افتادم،

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۵، ص ۴۱.

با خودم گفتم من که آدم بزرگی هستم و در این حالت امنیت مبتلا به تشنگی شدم، طاقتم طاق شده، بمیرم برای بچه‌هایی که با لبان تشنه و گرسنه هر لحظه از ترس حمله دشمنان می‌لرزیدند و و سر به بیابان می‌گذاشتند. حالت حزنی به من دست داد که دیگر تشنگی خودم را فراموش کردم و شروع کردم بر مظلومیت یتیمان امام حسین (علیه السلام) گریه کردن. یکباره پرده‌ها از جلوی چشمم کنار رفت و یک بیابان دیدم پر از دود و آتش. گویا در آن حالت گوشه‌ای از صحنه عصر عاشورا را به من نشان دادند، داشتم دیوانه می‌شدم. شروع کردم به سر و صورت خود زدن و گریه کردن. دیگر طاقت نداشتم. بلند بلند هم گریه می‌کردم و می‌خواستم کسی متوجه نشود. کم‌کم وارد کربلا شدیم و دوباره به حال عادی برگشتم. بعد از زیارت ابوالفضل العباس (علیه السلام) به حرم امام حسین (علیه السلام) وارد شدم. در صحن حرم ساعت شروع به زنگ زدن کرد. دوباره به حال قبلی برگشتم. ساعت ده شب بود و ساعت ده بار زنگ زد. هر بار ساعت زنگ می‌زد به جای صدای زنگ ساعت این صدا بلند می‌شد: هل من ناصر ینصرنی.... با خودم گفتم: «کیست الآن جواب حسین را بدهد؟» یک دفعه دیدم صدای زنگ حرم ابوالفضل العباس بلند شد و ده بار زنگ زد و هر بار ندا آمد: لیبیک... لیبیک...

در عصر ما هم کسانی بودند که به حضرت عباس (علیه السلام) اقتدا کردند. جوانان ولایت‌مداری مثل شهید بهشتی که بعد از پایان یافتن شورای انقلاب آرزوی دیرینه‌اش این بود که به کار مطالعات و تدریس خود باز گردد، چرا که انقلاب را از این ناحیه سخت دچار خلأ می‌دید، ولی بعد از بازگشت ایشان از بیمارستان قلب که امام در آن در آن بستری بودند، گفت: «وقتی به امام عرض کردم تا مرا معاف بدارد تا به مطالعه و

تدریس خصوصاً در میان جوانان پیردازم، امام دست مرا گرفته و با نگاه عمیقی که به چهره من کردند، گفتند: اگر شما بخواهید نباشید من چه کنم؟!» و در برابر این سؤال جز سکوت چه می توان گفت؟ شهید بهشتی می گفت: بیشتر این فحش هایی که به من داده می شود به خاطر حمایت من از امام است. وظیفه خودم می دانم جلوی امام بایستم تا هر چه تیر هست به سوی من بیاید تا مبادا یکی از آنها به امام اصابت کند.^۱

رفتارسازی

برای ولایت مدار شدن باید تمرین کرد. عصر غیبت کبری فرصتی است برای تمرین ولایتمداری. مهمترین تمرین ولایت مداری اطاعت از ولی فقیه و نائب امام زمان است. شهدا این موضوع را خوب فهمیدند. شهید احمد رضا احدی رتبه اول کنکور پزشکی در سال ۶۴ در وصیتنامه اش می نویسد: «فقط نگذارید حرف امام روی زمین بماند.»^۲ شهید یوسف کلاهدوز رفته بود توی گارد جاویدان شاه. از بس زیرک و باهوش بود، توانسته بود در کنار شاه باشد؛ آن هم با اسلحه پر! یکی از بچه ها به او گفت: «حالا که اینقدر به این سر کرده فساد نزدیک شدی چرا کار را تمام نمی کنی تا خیال همه راحت شود؟» یوسف می گوید: «من بنا به تکلیف، خودم را به اینجا رساندم. هنوز تکلیف نشده که این کار را انجام بدهم. من از آقا دستور می گیرم. تا دستور آقا نباشد کاری نمی کنم.»

شهدا دینشان را به ولایت ادا کردند. ما امروز چه کنیم تا به سر نوشت

۱. حبیب و محبوب، ص ۴۱۵.

۲. شمیم جماران، مطالعات راهبردی سیره شهدا، ص ۱۰.

ابن ملجم‌ها و ابن عباس‌ها و زبیرهای تاریخ دچار نشویم؟ یکی از مصادیق ولایت‌مداری تلاش برای اجرای دغدغه‌های ولی فقیه است. مقام معظم رهبری حفظه‌الله در اول سال ۹۱ یکی از دغدغه‌های بسیار مهم و حیاتی را گوشزد نمودند و شعار سال را «تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه‌ی ایرانی» نام نهادند. و از همه مردم خواستند که:

«ما باید عادت کنیم، برای خودمان فرهنگ کنیم، برای خودمان یک فریضه بدانیم که هر کالایی که مشابه داخلی آن وجود دارد و تولید داخلی متوجه به آن است، آن کالا را از تولید داخلی مصرف کنیم و از مصرف تولیدات خارجی به جد پرهیز کنیم؛ در همه‌ی زمینه‌ها؛ زمینه‌های مصارف روزمره و زمینه‌های عمده‌تر و مهم‌تر. بنابراین ما امیدوار هستیم که با این گرایش، با این جهت‌گیری و رویکرد، ملت ایران در سال ۹۱ هم بتواند بر توطئه‌ی دشمنان، بر کید و مکر بدخواهان در زمینه‌ی اقتصادی فائق بیاید.»^۱

چقدر به امر ولی فقیه و نائب خاص امام زمان لیبیک گفتیم؟ چند نفر از ما به هنگام خرید مثلا گوشی موبایل، خرید جهیزیه برای دخترمان، حتی لباس فرزندانمان، حاضریم جنس ایرانی را برای حمایت از تولیدات داخلی ترجیح بدهیم؟ ممکن است کسی بگوید کیفیت گوشی خارجی بهتر است. اینجا عرض می‌کنیم: اگر ما گوشی ایرانی را که بالاترین کیفیت را دارد خریداری کنیم که دیگر مصداق اطاعت از ولی نیست، بلکه اگر به خاطر حمایت از تولیدکنندگان کشورمان حاضر شدیم از بعضی از خواسته‌هایمان بگذریم، ولایت‌پذیر بوده‌ایم. خانمی که خود

را ولایت مدار میدانند چگونه در هنگام خرید جهیزیه به دنبال کالای خارجی است؟!

متأسفانه امروز می بینیم در اثر بی توجهی و کوتاهی ما، امام خامنه‌ای دامت‌الله باید یک حرف را بارها تکرار کنند، ولی هیچ اثری از کلام آقا در رفتار ما مشاهده نمی شود. «شهید حاج جعفر خواستان» بیان زیبایی دارد: «ما خیلی بی انصافیم که می گذاریم امام یک دستور را دو مرتبه تکرار کنند. یک بار اشاره امام کافیست که ما تکلیف خودمان را بدانیم. حتماً قصوری از ما سر زده که امام دستورشان را دوباره تکرار کردند.»^۱

ذکر مصیبت

ولایت‌پذیری فرد زمانی مشخص می شود که مولایش چیزی از او بخواهد که باب میلش نباشد. در کربلا هم آقا قمر بنی هاشم صبر کردند، زیرا ابی عبدالله اجازه میدان رفتن به حضرت ابوالفضل علیه السلام نداده بود. برای یک مرد شجاع و اهل نبرد و جنگ سخت است، اما حضرت ابوالفضل علیه السلام آمد خدمت برادر و عرض کرد: «یا اخی هل من رخصه؟» آیا به من اجازه می دهی؟ دیدند ابی عبدالله شروع کردند به گریه. عباس علیه السلام را دوست داشت، فرمود: «یا اخی کنت العلامه من عسکری و مجمع عددنا.» برادر! شما علمدار لشکر منی. اینجا جمله‌ای فرمود که خیلی دل را می سوزاند: «عمارتنا تتبعنا الی الخراب.» برادر! تو بروی خانه‌های ما خراب می شود. حضرت عباس علیه السلام در جواب فرمودند: «قد

۱. شمیم جماران، خاطرات عشق شهدا به امام خمینی (رحمه الله علیه)، کاجی حسین، معاونت پژوهش. مطالعات راهبردی مؤسسه سیره شهدا، قم، دارالهدی، چاپ اول، ص ۲۶.

ضاق صدري من حياه الدنيا.»^۱

کار به جایی رسید که عباس رضی الله عنه از اسب به زمین افتاد. امام حسین رضی الله عنه سراسیمه بالای سر عباس آمدند، فرمودند: «الان انکسر ظهري و انقطع رجائي و قلت حيلتي.» برادر پشتم شکست و بی چاره شدم.^۲

جمع کردم از زمین اصل تورا

هم علم هم مشک هم دست تورا

کاش می بردم تنت را تاحرم

جای دست گل برای دخترم

برادر جان بچه ها منتظر آب هستند. بلند شو برادر... برادر...

بی تو ساقی حرم من چه کنم

پیش زینب کمر خم چه کنم

مشک خالی رو به دست کی بدم

جواب سکینه رو من چی بدم

حاجتمندان صدا بزنند یا اباالفضل...

۱. امواج الحسین فاضل بسطامی و بکا الحسین، مجتبی خورشیدی، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

۲. بحار الانوار، ۴۱/۴۵ و مخزن البکا، ص ۲۱۳.



شب دهم

شیعہ انقلابی؛
صبر و بصیرت

انگیزه‌سازی

ربیع بن خُثیم، همین خواجه ربیع معروف، یکی از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و قبری منسوب به او در مشهد است. او را یکی از زهاد ثمانیه یعنی یکی از هشت زاهد معروف دنیای اسلام می‌شمارند. ربیع بن خثیم آنقدر در زهد و عبادت پیش رفته بود که در آخر عمرش^۱ قبری برای خود کنده بود و گاهی در آن می‌خوابید و خود را نصیحت و موعظه می‌کرد، می‌گفت: یادت نرود عاقبت باید اینجا ساکن شوی. دائم مشغول ذکر بود و از هر کلامی غیر از ذکر و دعا پرهیز می‌کرد. در تاریخ گفته‌اند: بعد از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسی کلامی غیر از ذکر از او نشنیده بود، تنها کلام غیر از ذکر که از او شنیدند، مربوط به وقتی بود که اطلاع پیدا کرد مردم حسین بن علی (علیه السلام) فرزند عزیز پیغمبر را شهید کرده‌اند؛ چند کلمه در اظهار تأثر و تأسف از چنین حادثه‌ای گفت: وای بر این امت که فرزند پیغمبرشان را شهید کردند!

۱. این مرد بعد از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا دوران شهادت ابا عبدالله که بیست سال فاصله شد، زنده بود و خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) را شنید. نوشته‌اند بیست سال تمام این مرد کارش عبادت بود و به اصطلاح یک کلمه حرف دنیا نزد.

می گویند بعدها استغفار می کرد که چرا من این چند کلمه را که غیر ذکر بود به زبان آوردم. همین آدم در دوران امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) جزء سپاهیان ایشان بوده است. یک روز آمد خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! انا شککنا فی هذا القتال». «آنا» که می گوید معلوم می شود که او نماینده عده‌ای بوده است. یا امیرالمؤمنین! ما درباره این جنگ شک و تردید داریم، می ترسیم این جنگ، جنگ شرعی نباشد. چرا؟ چون ما داریم با اهل قبله می جنگیم، ما داریم با مردمی می جنگیم که آن‌ها مثل ما شهادتین می گویند، مثل ما نماز می خوانند، مثل ما رو به قبله می ایستند. و از طرفی شیعه امیرالمؤمنین بود، نمی خواست کناره گیری کند. گفت: یا امیرالمؤمنین! خواهش می کنم کاری را به من واگذار کنید که در آن شک وجود نداشته باشد، من را به جایی و دنبال مأموریتی بفرست که در آن شک نباشد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم فرمود: بسیار خوب، اگر تو شک می کنی پس من تو را به جای دیگری می فرستم. نمی دانم خودش تقاضا کرد یا ابتداءً حضرت او را به یکی از سرحدات فرستادند که در آنجا هم باز سرباز بود. کار سربازی می خواست انجام بدهد اما در سرحد کشور اسلامی که اگر احياناً پای جنگ و خونریزی به میان آمد، طرفش کفار یا بت پرستان یعنی غیرمسلمان‌ها باشند.^۱

اقناع اندیشه با روش تعامل مصنوعی

شاید برای برخی این سؤال پیش بیاید که چرا شخصی مثل خواجه ربیع که در عبادت سرآمد است و جزو زهاد ثمانیه است، وقتی در میدان

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۵۰۰.

جنگ قرار می‌گیرد، با این که در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دارد، دست و پایش می‌لرزد و نمی‌تواند با جبهه مقابل بجنگد؟
 در دین ما توجه به خدا و رعایت تقوا خیلی سفارش شده است، اما اینکه ملاک تشخیص حقانیت یک فرد یا گروه، فقط عبادت و بندگی باشد؛ اینطور نیست. اگر اینطور بود که خوارج در عبادت سرآمد بودند، امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ جَلَّ وَعَلَا». عبادت، بسیاری روزه و نماز نیست؛ بلکه بسیار اندیشه نمودن در امر خداست.

عبادت اگر با بصیرت و قدرت تشخیص حق از باطل همراه نباشد نه تنها فایده ندارد، مضر هم هست.

طلحه بن زید می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا.»^۱

کسی که عملش بر مبنای بصیرت و همراه بصیرت نباشد، مانند مسافری است که در مسیری غیر از مسیر منتهی به هدفش قرار گرفته است. مثلاً می‌خواسته از تهران برود مشهد ولی اشتباهی در مسیر اصفهان قرار گرفته است. هر چه سرعت خود را زیاد کند، سرعت دور شدنش از هدف و مقصد بیشتر می‌شود. بندگی و عمل بدون بصیرت هم همین است. انسان وقتی عمل بسیار انجام داد، ولی قدرت تشخیص نداشت، عمل زیاد او را مغرور می‌کند و در هنگامه تشخیص فقط رأی خود را تبعیت می‌کند و لذا از هدف دور می‌شود و چنین افرادی وقتی به خود می‌آیند که کار از کار گذشته. امیرالمؤمنین علیه السلام

فرمودند: مَنْ نَامَ عَنْ نُصْرَةِ وَلِيِّهِ اِنْتَبَهَ بِوُطْأَةِ عَدُوِّهِ. 'هر کس در وقت نیاز امام و رهبرش خواب باشد و او را یاری نکند با لگد دشمن از خواب بیدار می شود.

چنین هم شد. چند سالی نگذشت که خبر کربلا به ایشان رسید. البته آنجا هم شمشیر انتقام و خونخواهی نکشید و فقط به گفتن یک جمله اکتفا کرد که: «وای بر این امت که فرزند پیغمبرشان را شهید کردند!»

پرورش احساس با داستان [روایی]

یکی از اصحاب امام حسین (علیه السلام) ضحاک بن عبدالله مشرقی است. داستان او شنیدنی است:

وقتی به همراه مالک بن نضر ارجبی در مسیر کربلا به امام حسین (علیه السلام) رسیدند، امام فرمودند: برای چه کاری به اینجا آمدید؟ ضحاک می گوید: «عرض کردیم: آمدیم احوالتان را جویا شویم و اخبار کوفه را به شما برسانیم و بگوییم که کوفیان در مقاتله با شما اتفاق نظر دارند؛ در تصمیم خود تجدید نظر کنید.» امام (علیه السلام) فرمود: «حسبی الله و نعم الوکیل: خدا مرا کفایت می کند و چه نیکو و کیلی است.» ضحاک می گوید: «وقتی امام این جمله را فرمودند، ما حیا کردیم بیش از این بر حرف خود اصرار کنیم و حرفی بزنیم، دعا کردیم و خواستیم برویم.» امام فرمودند: «فما یمنعکما من نصرتی؟» چرا مرا یاری نمی کنید؟ چه چیزی مانع شده تا من را یاری کنید؟

بینید دوستان! الآن در کلاس عاشورا و کربلا جلسه امتحان ضحاک

و مالک شروع شده و باید امتحان پس بدهند. فکر نکنید این امتحان سراغ ما نخواهد آمد. هر کسی که سر کلاس درس بنشیند، حتما از او امتحان خواهند گرفت؛ مگر اینکه از کلاس و مکتب دین خارج بشود. از جوانی که ترک تحصیل کرده امتحان نمی گیرند، ولی از کسی که در کلاس درس نشسته امتحان گرفته می شود. باید خودمان را برای این امتحان آماده کنیم. خواهیم گفت که در این امتحاناتی که گریزی از آن ها نیست چگونه عمل کنیم. اگر خوب ظاهر بشویم مایه رشد و تقرب ما خواهد شد. شرطش اینست که خوب به کلامم توجه کنید.

خوب، برگردیم به جریان ضحاک؛ امام وقتی از آن ها امتحان گرفت مالک بن نصر گفت: «قرض دارم و نانخور دارم. باید بروم به آن ها برسم.» ضحاک هم گفت: «قرض دارم و نانخور دارم اما اگر اجازه دهید تا وقتی که یار و یآوری داشته باشید بجنگم و در رکاب شما شمشیر بزنم، اما وقتی دیدم جنگاوری نمانده بروم. تا جایی که حضور من برای تو سودمند باشد و موجب دفاع از تو شود می جنگم.» امام فرمودند: «فأنت فی حل.» شما اجازه داری.

ضحاک می گوید: همراه امام بودم.

حتی جریان شب عاشورا را خود ضحاک نقل می کند: امام همه را جمع کرد و بیعت را برداشت. ضحاک شب عاشورا دید اصحاب چطور ابراز وفاداری کردند و ماندند؛ حتی نیمه شب عاشورا هم اضطراب حضرت زینب علیها السلام را دید و بعد از ظهر عاشورا در حالی که اضطراب و تنهایی امام و خیام را می دید، میدان را ترک کرد و رفت.

رفتارسازی

اگر می‌خواهیم ان‌شاءالله از افرادی باشیم که در تشخیص حق دچار اشتباه نشویم و در امتحانی که به سراغمان می‌آید سربلند باشیم و مثل ضحاک‌ها نشویم و به هنگام یاری خواستن امام، صحنه را خالی نکنیم، باید به این چند راهکاری که عرض می‌کنم توجه کنیم.

۱. یکی از راهکارهای کسب بصیرت، تفکر در تاریخ و سرنوشت افرادی است که در بزنگاه‌های حساس تاریخ نقش ایفا کردند؛ چه نقش مثبت و چه نقش منفی. چون تاریخ مدام در حال تکرار است؛ فقط نام افراد و زمان عوض می‌شود. به همین دلیل امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ طَالَتْ فِكْرُهُ حَسُنَتْ بَصِيرَتُهُ». «هر که تفکرش طولانی شود و اهل تفکر باشد، بصیرت خوبی پیدا می‌کند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضمانت کرده که اگر کسی در تاریخ تدبر و تفکر کند، بصیرت پیدا می‌کند. همین امشب که رفتید منزل، مقداری در مورد زندگی و عاقبت خواجه ربیع و ضحاک و مالک بن نضر تفکر کنید که اینها مخالف و دشمن اهل بیت (علیهم السلام) نبودند؛ بلکه شیعه بودند، ولی شیعه انقلابی نبودند.

۲. دومین راه تقویت بصیرت و تشخیص حق از باطل مراجعه به اهل خبره است. بارزترین خبره و کارشناسی که هم قابل اعتماد است هم در دسترس و هم به همه امور روز دنیای اسلام آگاه است، رهبر جامعه است. امام‌المتقین (علیهم السلام) می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَبَدَّعَاتِ الْمَشْهَبَاتِ هُنَّ الْمُهْلِكَاتُ إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهُ مِنْهَا وَإِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِصْمَةً لِأَمْرِكُمْ فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مَلُومَةٍ وَلَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا.»^۲

۱. تصنیف غررالحکم ودرر الکلم، ص ۵۷.

۲. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۲۴۴.

بدانید که بدعت‌ها به رنگ حق در آمده و هلاک کننده‌اند، مگر خداوند ما را از آن‌ها حفظ فرماید، و همانا حکومت الهی حافظ امور شماست، بنابراین زمام امور خود را بی آن که نفاق ورزید یا کراهتی داشته باشید به دست امام خود بسپارید.

حضرت در ادامه نسبت به اینکه از امام فاصله بگیریم و تابع فرامینش نباشیم هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْرِزَ الْأَمْرَ إِلَى غَيْرِكُمْ.»^۱ به خدا سوگند اگر در پیروی از حکومت و امام، اخلاص نداشته باشید، خدا دولت اسلام را از شما خواهد گرفت که هرگز به شما باز نخواهد گردانید و در دست دیگران قرار خواهد داد.

گریزورود به روضه و روضه

اگر در زمان امام حسین علیه السلام مردم بصیرت داشتند، از شناخت امام مفترضه الطاعه غافل نمی‌شدند، شاید یکی از عواملی که باعث شد مردم آن زمان در مقابل امام زمان خویش بایستند، نداشتن این مقوله بود. البته افراد کمی بودند که بصیرتی نافذ داشتند و دور شمع امام زمان خویش جمع شدند و از امام تنها و غریب خود جانانه دفاع کردند. تک تک اصحاب سیدالشهدا علیه السلام معرفتشان آنقدر بالا بود که منتظر شهادت بودند. شبی مثل امشب ابی عبد الله علیه السلام در خیمه تنها نشسته بود، و شمشیرش را اصلاح می‌نمود و بر خود مرثیه می‌کرد، و به زمانه خطاب می‌نمود:

يَا دَهْرُ أَفِّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ
كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ^۲

۱. همان.

۲. لهوف، ص ۸۶.

«ای زمانه! اف بر تو باد! چه قدر مردمان صالح متقی و دوستان باوفا را به کشتن دادی! امام سجاد علیه السلام می فرماید: این اشعار را چند مرتبه تکرار کرد، پس مقصودش دانستم و گریه گلویم را گرفت، ولی خود را نگاه داشتم، فهمیدم بلا نازل خواهد شد، اما عمه‌ام زینب علیها السلام تا این ابیات را شنید، سراسیمه نزد ابی عبد الله علیه السلام آمد: ای وای، کاش مرده بودم برادر! ای جانشین گذشتگان و پناه بازماندگان!

پس بر صورت خود زد و گریبان چاک کرد و بی هوش افتاد. امام حسین علیه السلام بر خاست و خواهر را به هوش آورد و فرمود:

«خواهر جان! بدان که همه زمینیان می میرند، پدرم امیر مؤمنان علیه السلام از من بهتر بود، مادرم - فاطمه علیها السلام - از من بهتر بود. برادرم امام مجتبی علیه السلام از من بهتر بود. [و با این وصف همه رخ در نقاب خاک کشیدند و به سرای باقی شتافتند و ما نیز باید برویم].

امام علیه السلام خواهر را تسلی داد و به او فرمود: «ای خواهرم! تو را به خدا سوگند می دهم و بر آن تأکید می کنم که در مصیبت من گریبان خود را چاک مزن، و صورت خود را مخراش و پس از شهادتم فریاد و شیون و زاری بلند مکن.» علی بن الحسین علیه السلام می گوید: پس از این که عمه‌ام آرام گرفت، پدرم او را در کنار من نشانید.^۱

اینجا زینب علیها السلام فقط خبر شهادت برادر را شنید؛ نتوانست طاقت بیارود. اما خدا، چه صبری به علیها السلام داد آن وقتی که هر کس ضربه‌ای می زد... از هر طرف به حسین حمله کردند.^۲ زرعه بن شریک ضربتی بر دست چپ آقا زد. دستان مبارک آقا را قطع کرد؛^۳ ضعف بر تمام بدن ابی

۱. خصائص الحسینیة علیه السلام، ص ۱۵۷.

۲. نفس المهموم شیخ عباس قمی، ص ۴۴۲ و تاریخ طبری، ۷/ ۳۶۵.

۳. همان و ارشاد ۲۲۶.

عبدالله علیه السلام مستولی شده بود «فَوَقَفَ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَقَدْ ضَعُفَ
عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثُّوبَ
لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى
قَلْبِهِ.»^۱

یا رب دل ما ز عشق مهجور مکن

چشمان مرا تهی تواز نور مکن

تا عمر برای ما رقم خواهی زد

ما را از مجالس حسین علیه السلام دور مکن



شب یازدهم

شیعه انقلابی ،
رسالت زینبی علیها السلام

انگیزه‌سازی

یک سوآلی که ممکن است برای بسیاری از مردم پیش بیاید این است که آیا امام حسین علیه السلام می‌دانست که در این سفر به شهادت می‌رسد یا خیر؟

آنچه که مسلم است این است که امام می‌دانستند که عاقبت این مسیر و این سفر ختم به شهادت می‌شود و این از کلام امام حسین علیه السلام هویداست. در مکه قبل از اینکه امام حرکت را آغاز کنند، محمد بن حنفیه امام را از حرکت به سمت کوفه منع می‌کند. امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: «ترسم این است که یزید در خانه خدا خون مرا بریزد و حرمت خانه خدا شکسته شود.»

محمد بن حنفیه توصیه می‌کند که به یمن یا در گوشه یک بیابان بروند، امام علیه السلام وقتی سحرگاه حرکت خود را آغاز می‌کنند، محمد بن حنفیه خود را به امام می‌رساند و می‌گوید: مگر قرار نبود که به سمت کوفه نروی؟! امام علیه السلام می‌فرمایند:

شب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که فرمودند: «يَا حُسَيْنُ اُخْرِجْ فَإِنَّ

اللّٰهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً»^۱ حسین از مکه خارج شو که خداوند اراده کرده تو را کشته ببیند.

و جملات دیگری از این قبیل که نشان دهنده این است که امام علم دارد که به شهادت خواهد رسید.

سؤال مهمتری که مطرح است این است که حال که امام می‌دانست به شهادت می‌رسد، چرا زنان و فرزندان را با خود به کربلا آورد؟ مگر امام حسین (علیه السلام) مظهر غیرت الله نیست؟

یکی از مهمترین ادله‌ای که باعث شد امام، زن و فرزندان را با خود بیاورد، این است که حرکت امام (علیه السلام) یک انقلاب است و این انقلاب دارای دو بخش عمده است که بخش اول این انقلاب به عهده امام (علیه السلام) و اصحابش است و بخش دوم این انقلاب را باید حضرت زینب (علیها السلام) به همراه زنان و فرزندان مدیریت کند.

اقناع اندیشه با روش تعامل مصنوعی

در واقع انقلاب حسینی از دو بخش خون و زبان تشکیل شده است. به تعبیر دیگر این تحول و انقلاب فرهنگی با جهاد نظامی و شمشیر آغاز می‌گردد که اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به همراه اصحاب باوفایش عهده دار این مبارزه است و ادامه دهنده این انقلاب فرهنگی به عهده روشنگری‌ها و مجاهدت‌های فرهنگی حضرت زینب (علیها السلام) است.

و این انقلاب و مبارزه برگرفته از کلام رسول مکرّم اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌باشد که فرمودند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَجَاهِدٌ بَسِيفَةً وَ لِسَانَهُ»^۲ مؤمن با شمشیر و با

۱. اللّهوف علی قتلی الطوفوف، ناشر: جهان، تهران: ۱۳۴۸ ش، چاپ: اول، ص: ۶۴.

۲. تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، انتشارات اسماعیلیان، قم: ۱۴۱۵ ق، چ چهارم، ج ۴، ص ۷۰.

زبانش جهاد و مبارزه می کند.

وقتی که قیام امام حسین (علیه السلام) و حادثه عاشورا را بررسی می کنیم، مشخص می شود که حضور حضرت زینب (علیها السلام) در کنار امام حسین (علیه السلام) و بعد از حادثه عاشورا ضروری است، چرا که عملیات تبلیغی و روانی دشمن در تضعیف و سرپوش گذاشتن اشتباه خود نسبت به اتفاقی که در کربلا رقم زد، بعد از حادثه عاشورا شروع شد و این عملیات تبلیغی نیاز به یک روشنگری و رسواسازی دارد که اگر این اتفاق نمی افتاد، حرکت امام (علیه السلام) ناتمام و شاید کم اثر می شد.

حضرت زینب (علیها السلام) در اولین برخورد در کوفه وقتی وارد بازار کوفه شد و گریه و زاری مردم را دید، پرده از حقیقت آن ها برداشت و دورویی آن ها را به تصویر کشید تا گریه آن ها پرده بر حقیقت نپوشاند و آن ها را اینگونه رسوا کرد:

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْحُثَلِ وَالْغَدْرِ وَالْحُدُلِ أَلَا فَلَا رَقَاتٍ
الْعَبْرَةَ وَلَا هَدَاةَ الزُّفْرَةَ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَصَتْ غَزَاهَا
مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ...»

ای مردم کوفه! ای نیرنگ بازان، بی وفایان و پراکندگان! آیا به حال ما گریه می کنید، اشکتان خشک مباد، و ناله شما فرو نشیند، مثل شما مثل آن زنی است که رشته های خود را

۱. هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَالْغُبْحُ وَالسُّنْفُ وَالْكَذِبُ وَمَلَقَ الْإِمَاءُ وَغَمَزَ الْأَعْدَاءُ أَوْ كَمَزَعِي عَلَى دِمْتِي أَوْ كَفِضْنِي عَلَى مَلْخُودَةٍ أَلَا يَنْسُ مَا قَدَّمَ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ أَتَبْكُونَ أَحْسَى أَجَلٍ وَاللَّهِ فَإِنْ كُفُوا فَإِنَّكُمْ أُخْرَى بِالْبَيْكَاءِ فَإِنْ كُفُوا كَثِيرًا وَأَضْحَكُوا قَلِيلًا فَقَدْ أَبْلَيْتُمْ بَعَارَهَا وَمَتَيْتُمْ بِسَنَائِهَا وَلَنْ تَرَحُّصُوهَا أَبَدًا وَأَنْتِي تَرَحُّصُونَ فَيْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَسَيْدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَلَأْ حَزْبَكُمْ وَمَعَادُ حَزْبِكُمْ وَمَقْرُسِ سُلْمِكُمْ وَأَسَى كَلِمِكُمْ وَمَفْرَعِ نَارِ لَيْتِكُمْ وَالْمَرْجِعِ إِلَيْهِ عِنْدَ مَقَاتِلِكُمْ. الإحتجاج على أهل اللجاج، احمد بن علي طبرسي، ناشر: مرتضى، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۳۰۴.

پس از تابیدن باز می‌کرد، چه فضیلتی در شما هست؟ لاف و گزاف، آلودگی و سینه‌های پرکینه، در ظاهر همانند کنیز چاپلوس، و در باطن همانند دشمنان سخن‌چین، یا مانند سبزی‌ها هستید که در لجنزارها روئیده، و یا نقره‌ای که با آن قبرمرده را بیارایند، بدانید که برای آخرت خود کردار زشتی از پیش فرستادید که به خشم خداوند گرفتار، و در عذاب جاوید خواهید ماند.

آیا گریه می‌کنید؟ و فریاد گریه سر می‌دهید؟ آری به خدا سوگند باید زیاد بگریید و کمتر بخندید، که دامن خود را به عار و ننگ آلوده نموده‌اید که هرگز نمی‌توانید آن را بشوید. خون سرور جوانان اهل بهشت و پناه نیکان شما و گریز گاه پیش آمده‌های ناگوار شما، و جایگاه رفیع حجت شما و بزرگ و رهبر قوانین شما را ریخته‌اند.

و این اولین مرتبه‌ای نبود که یک زن تمام هستی و توان خود را برای دفاع از فرهنگ و ولایتمداری و حفظ حضور سیاسی اجتماعی امام می‌گذاشت. زینب کبری (ع) این روش را از مادر بزرگوارشان حضرت زهرا (ع) الگو گرفته بودند؛ همان زهرایی که تمام هستی خود را در دفاع از فرهنگ و لایسی هزینه کرد و وقتی که دید فرهنگ جامعه در حال اضمحلال است و در حال کنار گذاشتن ولی و امام هستند، قیام کرده و سکوت را جایز ندانست و شهادتش نیز در همین مسیر بود.

یکی از بارزترین دفاع‌های ایشان، خطبه ایشان در جمع زنان مهاجر و انصار بود که در این خطبه می‌فرمایند:

«وَيَحْتُمُّ أُنِّي زَعْرَعُوها عَنْ رِوَايَةِ الرِّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَ الطَّبِينِ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ

أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ وَمَا الَّذِي تَقْمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقْمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ تَكْبِيرُ سَيْفِهِ وَقِلَّةُ مَبَالَا تِهِ لِحْتَفِهِ وَشِدَّةُ وَطْأَتِهِ وَنِكَالُ وَقَعْتِهِ وَتَنْمُرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ.»^۱

وای براین امت! چه چیز آنان را از ستون های استوار رسالت و اساس نبوت و راهنمایی؛ و مهبط فرشته وحی، و دانا به تمام امور دنیا و آخرت، گمراه ساخت؟ آگاه باشید که این انحراف خسران مبین است. چرا این گونه ابوالحسن را عقوبت کردند؟! به خدا سوگند که این مجازات (خذلان و تنها گذاردن آن حضرت) فقط بخاطر ترس از شمشیر او و کمی ملاحظه در اجرای حق، و سختی و شدت جنگ او، و شجاعت کارزار، و بی مهابا بودن او در اجرای فرامین الهی بود.

و در لحظات حساس که نیاز به حضور این بزرگواران بود، در صحنه حاضر شده و امر به معروف و نهی از منکر را عملاً انجام دادند تا جامعه از انحراف و فساد پاک شود.

اساس حرکت امام حسین (علیه السلام) نیز همین بوده؛ ایشان می فرمایند:

«أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي.»^۲

از روی سبکسری و گردنکشی، و نیز برای ایجاد فساد و ستمگری دست به این قیام نزد، بلکه برای اصلاح اوضاع امت جدّم قیام کردم، و می خواهم «امر به معروف» و «نهی از

۱. الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۴۴، ص ۳۲۹.

منکر» کنم، و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم...

امر به معروف و نهی از منکر وظیفه کسی است که به اصلاح جامعه می‌اندیشد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ خُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَمَنْ نَصَرَهُمَا أَعَزَّهُ اللَّهُ وَمَنْ خَذَلَهُمَا خَذَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.»^۱

امر به معروف و نهی از منکر، دو آفریده خدای عزّ و جلّ هستند. هر که آنان را یاری کند خداوند عزیزش سازد و هر که خوارشان کند، خدا خوار و ذلیلش گرداند.

پرورش احساس با داستان [روایی]

عید نوروز سال ۱۳۰۶ شمسی (۲۷، رمضان ۱۳۴۶) بود. زائران بسیاری در حرم حضرت معصومه علیها السلام حضور داشتند. خانواده رضا خان پهلوی بدون حجاب برای زیارت مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام به قم آمده بودند و می‌خواستند با همان وضع وارد حرم شوند. این گستاخی و بی‌احترامی خانواده شاه موجب خشم مردم شد. روحانی به نام (سید ناظم واعظ) مردم را به امر به معروف و نهی از منکر فراخواند. در این میان خبر به آیت الله شیخ محمد تقی بافقی رحمته الله علیه رسید. ایشان نخست به خانواده رضا خان پیام داد: اگر مسلمان هستید نباید با این وضع در این مکان مقدس حضور یابید و اگر مسلمان نیستید که اصلاً حق ورود ندارید.

خانواده رضا خان به پیام ایشان اعتنایی نکردند. آیت الله بافقی شخصاً به حرم آمد و به خانواده رضا خان شدیداً اخطار کرد، به طوری که نزدیک بود موجب قیام و شورش مردم بر ضد حکومت شاه شود.

از طریق شهربانی قم به رضا خان اطلاع دادند که خانواده شما (شمس و اشرف) به دستور روحانیون در اتاقی محبوس شده‌اند و به آن‌ها اخطار شده که حق ندارند بدون حجاب وارد حرم گردند.

رضا خان شخصاً با واحد نظامی به قم آمده و خانواده خود را نجات داد. او با چکمه وارد صحن مطهر شد و آیت الله بافقی را مورد ضرب و شتم قرار داد.

سپس به اشاره شاه ایشان را دَمَر خوابانیدند و شاه با عصای ضخیم بر پشت او می‌نواخت و شیخ فریاد می‌زد: یا امام زمان به فریاد برس! سپس آن عالم ربانی مدتی در زندان بود و پس از زندان تا آخر عمر تحت نظر اداره آگاهی به عبادت اشتغال داشت.^۱

بعد از قیام فقیه آیت الله بافقی در قم علیه سیاست حجاب‌زدایی پهلوی، این طرح خیانت‌بار عملاً تا هشت سال با رکود مواجه شد. و این شد اثر یک حرکت و اقدام در عرصه امر به معروف و نهی از منکر. شاعر چه زیبا ضرورت و تأثیر حضور حضرت زینب (ع) را به تصویر کشیده است:

سرنی در نینوا می ماند اگر زینب نبود

کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود

چهره سرخ حقیقت بعد از آن توفان رنگ

پشت ابری از ریا می ماند اگر زینب نبود

۱. داستان دوستان، محمدی اشتهاردی محمد، بوستان کتاب، قم: ۱۳۸۶، ص ۵۹۸. به نقل از تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۲۸۴-۲۸۸ و ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۶۸-۶۹.

در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب

پشت کوه فتنه‌ها می‌ماند اگر زینب نبود^۱

رفتارسازی

اگر حضرت زهرا (ع) و حضرت زینب (ع) تمام هستی و توان خود را برای تغییر وضعیت جامعه و اصلاح فرهنگ عمومی جامعه گذاشتند، پس قطعاً ما نیز در این زمینه وظیفه داریم و نباید بی تفاوت باشیم، چرا که بی تفاوتی ما، جامعه را گرفتار انحراف و فساد می‌کند که از بین بردن آن ممکن نیست و شاید به قیمت به نیزه رفتن سر ولی و امام تمام شود. امام باقر (ع) می‌فرماید:

«إِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ فَيَدْعُو خِيَارَهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ.»^۲

هنگامی که [مردم] امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند و از نیکان خاندان من پیروی ننمایند، خداوند اشرار را بر آنها مسلط می‌سازد و نیکان هر چه دعا کنند مستجاب نمی‌گردد.

البته هر کسی در حد توان و موقعیت خود وظیفه دارد. من طلبه وظیفه خاص خودم را دارم؛ یک معلم وظیفه خودش را دارد؛ یک مسئول همچنین؛ اما شما مردم هم وظیفه دارید.

یکی از مهمترین وظایف شما اصلاح وضع عمومی جامعه است که همان امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد.

اولین و یکی از مهمترین وظایف ما عاشقان ابی عبدالله این است که امر به معروف و نهی از منکر را احیا کنیم و راهکار احیا این سنت حسنه

۱. قادر طهماسبی (فرید).

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷، ص ۳۶۹.

و بالاتر از این، نجات دادن جامعه از فساد و انحراف یک کار ساده است که خدمت شما عرض می‌کنم.

در سادگی این راه و کم هزینه بودنش همین بس که تمامی افرادی که در این مجلس نشست‌اند، با هر سن و توانی، می‌توانند این راهکار را عملی کنند و کسی نمی‌تواند بهانه کند که در توان و سن بنده نیست. از یک نوجوان هشت، نه ساله تا یک انسان هشتاد ساله همه می‌توانند و باید این راهکار ساده را عملیاتی کنند.

تذکر لسانی یکی از مهمترین راه‌های مقابله با انتشار گناه و فساد و انحراف است. وقتی کسی که اهل گناه باشد ببیند در ملاء عام به راحتی نمی‌تواند مرتکب فساد و گناه شده و جامعه را به گناه ترغیب کند، حتما در کار خود تجدید نظر و مسیر خود را عوض می‌کند. کمترین اثرش اینست که جامعه را به گناه و فساد وادار نمی‌کند، اگرچه ممکن است در خلوت خود گناه کند. و این تذکر همچنان که عرض کردم در توان و سن و موقعیت همه شما هست.

کارمند اداره‌ای؟ باید مواظب باشی محیط اداره آلوده به فساد نشود. معلم مدرسه اید؟ باید مواظب باشید فساد و گناه در بین دانش آموزان شایع نشود و از مقام و جایگاه تربیتی خود استفاده کرده و روزانه به طور زیبا و تاثیر گذار تذکر بدهید.

کاسب و بازاری هستید؟ باید به مشتری خود تذکر بدهید. از شهید کاوه نقل شده که ایشان حتی در دوران نوجوانی از این فریضه غافل نبوده است:

دختر یک آدم طاغوتی بود، یک روز آمد درب مغازه. یادم نیست چه می‌خواست؛ ولی می‌دانم محمود چیزی به او نفروخت. دختر عصبانی

شد، تهدید هم کرد حتی! شب با پدرش آمد دم خانه مان. نه گذاشت و نه برداشت، محکم زد توی گوش محمود!

محمود خواست جوابش را بدهد، پدرم نگذاشت. می دانست پدرش توی دم و دستگاه رژیم شاه برو بیایی دارد، هر جور بود قضیه را فیصله داد... دختره دو سه بار دیگر هم آمد درب مغازه، محمود چیزی به او نفروخت که نفروخت. می گفت: «ما به شما بی حجاب‌ها هیچی نمی فروشیم.»^۱

کسی ایراد نگیرد که این تذکر فایده‌ای ندارد، مقام معظم رهبری می فرمایند:

امر به معروف یک مرحله گفتن و یک مرحله عمل دارد... اما گفتن با زبان بر همه واجب است و همه باید آن را بدون ملاحظه انجام بدهند.^۲ اگر هم کسی با شما برخورد کرد و تندی کرد از انجام وظیفه منصرف نشوید. توصیه حضرت لقمان به فرزندش این بود که بر سختی این مسیر صبر کن و به خاطر اهمیت این کار از این کار دست بردار.

«يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.»^۳

پسرم! نماز را برپا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصایبی که به تومی رسد شکیباً باش که این از کارهای مهم است!

۱. ساکنان ملک اعظم^۱ منزل کاوه، ص ۴۷.

۲. سخنان مقام معظم رهبری در جمع مردم قم در سالروز قیام مردم قم، ۱۹/۱۰/۱۳۶۸.

۳. لقمان/۱۷.

گریز و رود به روضه و روضه

الان ما در شرایطی سختی نیستیم، ولی خیلی راحت از امر به معروف و نهی از منکر غافل می شویم. ایمان ما نسبت به فریضه امر به معروف و نهی از منکر وقتی مشخص می شود که در شرایطی که مشکلات و سختی ها زیادست این کار را ترک کنیم. شما ببینید؛ این بانویی که اسوه صبر و استقامت بودند، در آن شرایط اسفبار که از صبح روز عاشورا مصیبت های فراوانی دیده است؛ داغ فرزندان خویش را دیده؛ با چشم های خودش مشاهده کرده است که برادرانش را با چه وضعیتی کشته اند؛ این زینبی که داغ ۱۸ جوان را دیده، امشب با چه مشکلاتی بچه ها را جمع کرده!

دخترهای ابی عبدالله علیه السلام را جلو چشمش کتک زده اند، با تمام این مصائب می بینید دست از امر به معروف برداشت، چه خطبه های آتشینی خواند، در کوفه چه کرد! می فرمود:

«یا اهل الكوفه یا اهل المختل و العذر و الخدل الافلا رقات
العبره و لاهدات الزفره.»

ای اهل کوفه! ای اهل لاف زدن و خیانت و خذلان! اشک
شما خشک نشود و ناله های شما تمام نشود.

اما کار به جایی رسید که لحن حضرت زینب عوض شد، روی برگرداند
و شروع کرد با سر برادر صحبت کردن

یا هالالا لما استتم کمالا

غاله خسفه فابدا غروبا

ما توهمت یا شقیق فوادی

کان هذا مقدرامکتوبا

ای ہلال ماہی کہ هنوز کامل نشدہ، ناگہان خسوف کردہ وغروب
نمودہ.

ای پارہ قلبم...

این را من بگویم: گمان نمی کردم سرت رو بالای نیزہ بینم... حسین...
بگذار زبان حال بگویم: برادر جان ہر کس رأس تو را بہ نیزہ دید، آہی
کشید و گفت: بیچارہ مادرش!

برادر جان! حسین جان!

تو را با خشکی لب ذبح کردند

بہ پیش چشم زینب ذبح کردند

تو را با سُم مرکب زجر دادند

تو را چہ نامرتب ذبح کردند